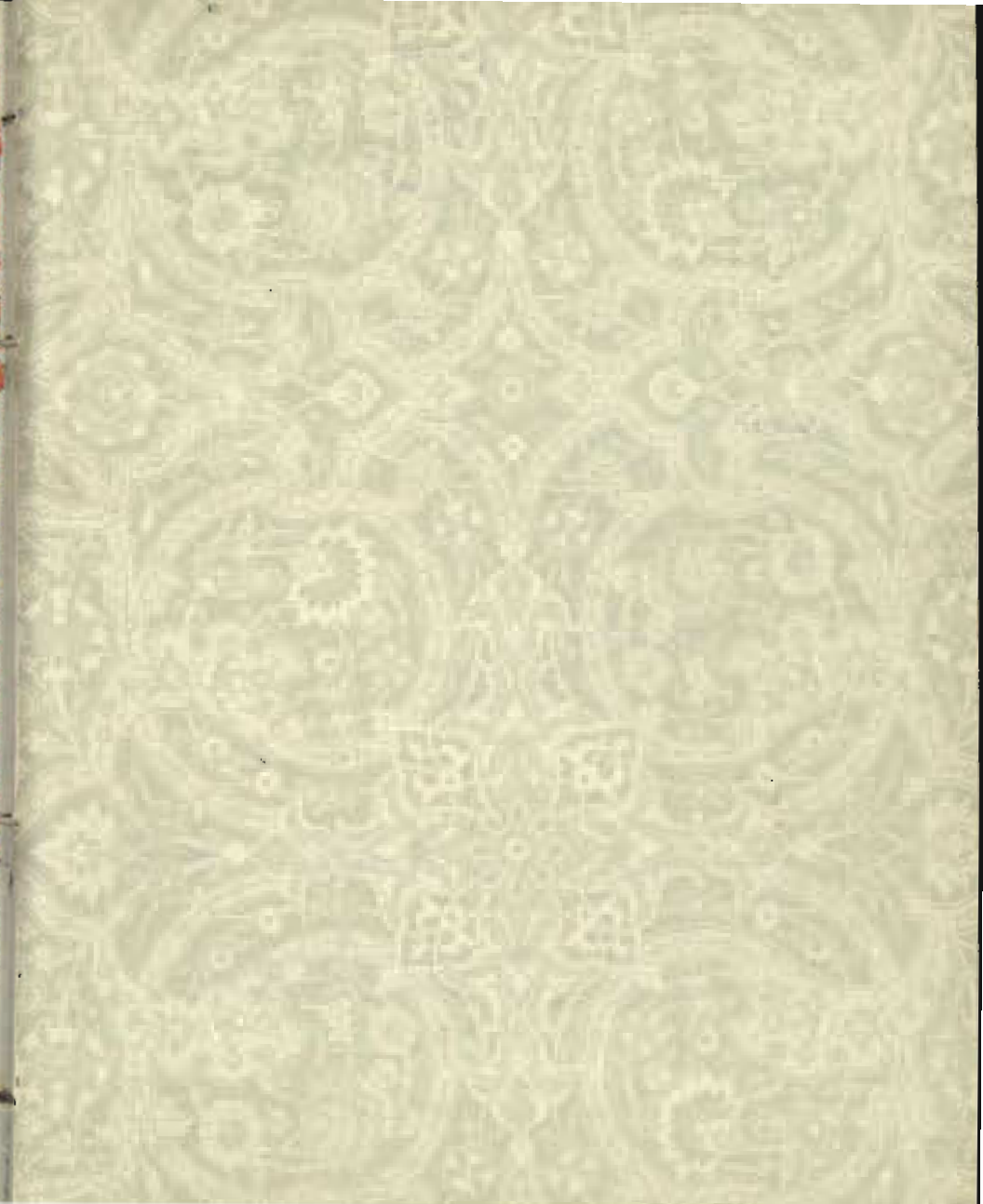


سفر و تاریخ



هنرمردم



HONAR VA MARDOM
(art and people)

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

اداره کل روابط فرهنگی

سال سیزدهم - شماره صد و چهل و پنجم

آبانماه ۱۳۵۳

در این شماره :

۲	محمد جواد مشکور	بولانا و بارگاه او
۳۶	لطیف الله هنرفر	قدیمی ترین سردر تاریخی مسجد جمعه اصفهان
۳۴	عباس بهرام	یزد پس از اصفهان
۳۵	مهدی غروی	جادوی رنگ
۴۶	دکتر محمود نجم آبادی	هزاره شیخ
۵۵	مصطفی صدیق	گود مقدس
۶۳	مهدی پرتوی	ریشه های تاریخی امثال و حکم
۶۶	مختری بیاری	ساختن و باغ جهان نما
۶۹	محمدتقی دانش پزوه	موسیقی نامه ها
۸۳	سید احمد موسوی	مدفن شیخ زاهد گیلانی کجاست؟
۸۷	-	گلستانه
۹۲	-	کتاب
۹۶	-	مسابقه تصویر
	سای شيرازی	شعر ماه

مدیر : دکتر ا. حدادندهلو

سر دبیر : بیژن سمنار

طرح و تنظیم : ف. کارونی

Office address:

MINISTRY OF CULTURE & ARTS, Bldg. No. 3
TAKHT-E JAMSHID Ave., BANDAR PAHLAVI, Ave.,
TEHRAN, IRAN.
Annual Subscription: \$5

Foreign subscribers are requested to send their orders to A/C No. 1212 of Bank Melli Iran Safalishah Branch Tehran - IRAN.

جای اداره : چهارراه پهلوی تخت جمشید - نش خیابان بندرپهلوی - ساختمان شماره ۳ وزارت فرهنگ و هنر
تلفن ۴۰۳۳۱
تک شماره ۱۰ ریال
اشتراک سالانه ۱۰۰ ریال
(برای دانشجویان و همکاران فرهنگ و هنر : نیم بها)

و چو اشتراك باید وسیله یکی از شعب بانک ملی ایران به حساب شماره ۱۲۱۲ بانک ملی ایران شعبه منقش عايشاه (تهران) حواله و رسید آن به دفتر مجله ارسال گردد.



روی چلد : برده تریه بافت کرمان - ساله ۱۳ هجری - بوزه هرهای تریسی

برای تهیه شماره های مختلف مجله هنر و مردم لطفاً در تهران به نقاط زیر مراجعه فرمائید :

دفتر مجله هنر و مردم

زکفر

خیابان تخت جمشید - مقابل سفارت آمریکا - شماره ۳۸۹

شعبه های کتابخانه امیرکس

کتابفروشی ابن سینا

میدان ۲۵ شهروی

کتابخانه چپر

زوروی دانشگاه

کتابخانه سنائی (شماره ۱)

خیابان شاه آباد

کتابخانه سنائی (شماره ۴)

خیابان آذر زوروی دادگستری

خانه آفتاب

خیابان روزولت زوروی دانشسرای عالی شماره ۱/۱۵۴

انتشارات خوارزمی و شعبه های آن

خانه کتاب

خیابان ناهر ضا - زوروی دانشگاه

کتابفروشی دهخدا

زوروی دانشگاه

کتابفروشی طهوری

زوروی دانشگاه

کتابفروشی نیل

میدان مخبرالدوله - اول خیابان رفاهی

کتابفروشی سپهر

مقابل دانشگاه

کتابفروشی پیام

مقابل دانشگاه

مولانا و بارگاه او

مصدق حواد مشکور
دکتر در تاریخ - استاد دانشگاه

سهار سفر به ترکیه و زیارت مرقه مولانا در قونیه مرا بر آن داشت آثاری را که در بارگاه آن عارف بزرگه بر قبرها و دیوارها مسطور است در مقاله‌ای گردآوردم. دیدار من از این تربت پاک اگر چه در هر بار بسیار کوتاه بود ولی باز موفق شدم بسیاری از کتیبه‌ها را که در آنجا موجود است در این مختصر فراهم آورده، مشاهدات خود را با وضعی که دیگران از این بارگاه کرده‌اند، تطبیق نمایم. هفت به شرح زندگی مولانا آغاز کرده و سپس به توصیف بارگاه او و مشاهدات خود در آنجا خواهم پرداخت.

پدر مولانا :

پدرش محمد بن حسین خطیبی معروف به بهاء الدین ولد بلخی و ملقب به سلطان العلماء است که از بزرگان سوفیه بود و دیوار بیت افلاک احمد دهر در مناقب العارفین، سلمه او در تصوف به امام احمد غزالی می پیوست و مردم بلخ به وی اعتقادی بسیار داشتند و بر اثر همین اقبال مردم به او بود که محمود و مغوش سلطان محمد خوارزمشاه شد.

گویند سبب حسد و هتک خوارزمشاه از او آن بود که بهاء الدین ولد خوارزمشاه بر منبر به حکیمان و فیلسوفان دشنام میداد و آنان را بدعت گذار می خواند. گفته‌های او بر سر منبر بر امام فخر الدین رازی که سر آمد حکیمان آن روزگار و استاد خوارزمشاه نیز بود گران آمد و پادشاه را به دشمنی با وی برانگیخت.

بهاء الدین ولد از خدمت پادشاه خود را در خطر دید و برای رهایی خود خویش از آن مهلکه به جلا، وطن تن درداد و سوگند خورد که تا آن پادشاه بر تخت سلطنت نشسته است بدان شهر باز نگردد. گویند هنگامیکه او زادگاه خود شهر بلخ را ترک می کرد از عمر سر کوچکش جلال الدین بیست و پنج سال نگذشته بود.

افلاک دو کتاب مناقب العارفین در حکایتی اشاره می کند که کبودت فخر رازی با بهاء الدین ولد از سال ۶۰۵ هجری آغاز شد و مدت پانزده سال این رنجیدگی ادامه یافت و چون امام فخر رازی در سال ۶۰۶ هجری از شهر بلخ مهاجرت کرده است، بنابراین نمی توان خبر دخالت فخر رازی را در دشمنی خوارزمشاه با بهاء الدین درست دانست. ظاهراً رنجش بهاء الدین از خوارزمشاه تا بدان حد که موجب مهاجرت وی از بلاد خوارزم و شهر بلخ شود مبتنی بر حقایق تاریخی نیست.

تنها چیزی که موجب مهاجرت بهاء الدین ولد و بزرگانی مانند شیخ نجم الدین رازی به بیرون از بلاد خوارزمشاه شده است، اخبار و هتک آثار قتل عامها و هتک و عارت و ترکانازی

لشکریان مغول و تاتار در بلاد شرق و ماوراءالنهر بوده است، که مردم دوزخ نشینی را چون بهاء الدین به ترک شهر و دیار خود داشته است.

این نظریه را اشعار سلطان ولد پسر جلال الدین فرموشوی ولدنامه تأیید می کند. چنانکه گفته است :

کرد از بلخ عزم سوی حجاز
بود عز رفتن و رسید و خبر
کرد تاتار قصد آن اسلام
بلخ را بستند و به زاری زار
شهرهای بزرگ کرد خراب
زانکه شد کارگر در او آن راز
که از آن راز شد پدید اثر
منهزم گشت لشکر اسلام
کشت از آن قوم بیحد و بسیار
هست حق را هزار گونه عقاب

این تنها دلیلی متقن است که رفتن بهاء الدین از بلخ در پیش از ۶۱۷ هجری که سال هجوم لشکریان مغول و چنگیز به بلخ است بوقوع پیوست و عزیمت او از آن شهر در حوالی همان سال بوده است.

زادگاه مولانا :

جلال الدین محمد در ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ هجری در شهر بلخ تولد یافت. سبب شهرت او بهرومی و مولانای روح، طول اقامتش و وفاتش در شهر قونیه از بلاد روم بوده است. با این نوشته تذکره موسی و بی در هنگامی که پدرش بهاء الدین از بلخ هجرت می کرد پنجاه سال بود. اگر تاریخ عزیمت بهاء الدین را از بلخ چنانکه در پیش استنتاج کردیم در سال ۶۱۷ هجری بدانیم، سن جلال الدین محمد در آن هنگام قریب سیزده سال بوده است. جلال الدین در بین راه در نیشابور به خدمت شیخ قطار رسید و مدت کوتاهی در ک محضر آن عارف بزرگ را کرد.

چون بهاء الدین به بغداد رسید پیش از سه روز در آن شهر اقامت نکرد و روز چهارم بار سفر به عزم زیارت بیت الله الحرام برست. پس از بازگشت از خانه خدا به سوی شام روان شد و مدت نامعلومی در آن نواحی بسر برد و سپس به ارزجان و آق شهر رفت. ملک ارزجان آتومان امیری از خاندان متکوسجک بود و فخر الدین بهرامشاه نام داشت، و او همان پادشاهی است که حکیم نظامی گنجوی کتاب مخزن الاسرار را به نام وی به نظم آورده است. مدت توقف مولانا در ارزجان قریب یکسال بود.

افلاکی می نویسد که بهاء الدین ولد پس از زیارت خانه خدا در سفر خود به ملاطیه رسید و چهار سال در آنجا ماند و سپس هفت سال در لارنده رحل اقامت افکند و امیر موسی فرمانروای آن شهر برای او مدرسه‌ای بنا کرد. بنا به بعضی از روایات فخر الدین برادر کوچکتر مولانا در همین شهر در گذشت و در همانجا به خاک سپرده شد.

باز بهقول افلاکی، جلال الدین محمد در هفده سالگی در شمس لارنده به امر پدر، گوهر خاتون دختر خواجه لالای سمرقندی را که مردی محترم و معتبر بود به زنی گرفت و این واقعه بایستی در سال ۶۲۲ ه اتفاق افتاده باشد و بهاء الدین محمد معروف به سلطان ولد و علاء الدین محمد دو پسر مولانا از این زن تولد یافته‌اند.

ملاقات بهاء الدین و علاء الدین کتیباق :

چون هفت سال از اقامت بهاء الدین ولد در لارنده گذشت آوازه کرامات و فضل و تقوی او به بلاد روم رسید. علاء الدین کتیباق پادشاه سلجوقی آن کشور از مقامات معنوی او آگاهی یافت و طالب دیدار وی گردید و بدعوت او بهاء الدین ولد از لارنده به قونیه رهسپار شد.

و چون به قونیه رسید آن پادشاه به پیشواز وی رفت و او را به حرمت هرچه تا ممر پذیرفت و میخواست او را در ملکت خانۀ خود که خانۀ ای مجلل در قصر او بود جای دهد، بهاءالدین ولد قبول نکرد و در مدرسۀ آنتونیه مسکن گردید.

از نوشتههای افلاک و سامان ولد برمی آید که بایستی ورود بهاءالدین ولد به قونیه در اواسط سال ۶۲۶ هـ بوده باشد.

اهل روم به پیروی از پادشاه خود علاءالدین کیتباده مقدم بهاءالدین ولد را مبارک شمرده به پای منبر و خط و حدیث او می شناسفتند.

بهاءالدین ولد پس از دو سال زندگی در قونیه در جمعه هجدهم ربیع الآخر سال ۶۲۸ هـ دار فانی را وداع گفت. جنازه او را در حالیکه خلق بسیاری از مردم قونیه تشییع میکردند و در ماتم او میگریستند در جائیکه بعدها به نام تربت مولانا خوانده شد به خاک سپردند.

حوانی مولانا :

پس از مرگ بهاءالدین ولد، جلال الدین محمد که در آن هنگام بیست و چهار سال داشت بنا به وصیت پدرش و یا به خواهش سلطان علاءالدین کیتباده بر جای پدر بر میند ارشاد بنیشت و متصدی شغل فتوی و امور شریعت گردید. یکسال بعد برهان الدین محقق ترمذی که از مریدان پدرش بود به قونیه پیوست. جلال الدین دست ارادت به وی داد و اسرار تصوف و عرفان را از او فرا گرفت. سپس به اشارت او به جانب شام و حلب عزیمت کرد تا در علوم ظاهر مهارت نماید. گویند که برهان الدین در این سفر تا قیصریه با جلال الدین همراه بود و در این شهر اقامت کرد. اما جلال الدین به حلب رفت و به تعلیم علوم ظاهر پرداخت و در مدرسۀ خلایقه مشغول تحصیل شد. در آن هنگام تدریس آن مدرسۀ بر عهدۀ کمال الدین ابوالقاسم عمر بن احمد معروف به ابن العدم قرار داشت و چون کمال الدین از قهای مذهب حنفی بود ناچار بایستی مولانا در نزد او به تحصیل فقه آن مذهب مشغول شده باشد. پس از مدتی تحصیل در حلب مولانا عزم سفر دمشق کرد و از چهار تا هفت سال در آن ناحیه اقامت داشت و بدانند و ختن علم و دانش مشغول بود و همه علوم اسلامی زمان خود را فرا گرفت. مولانا در همین شهر به خدمت شیخ محیی الدین محمد بن علی معروف به ابن العربی (۵۶۰ - ۶۳۸) که از بزرگان صوفیۀ اسلام و صاحب کتاب معروف فصوص الحکم است رسید. ظاهراً توقف مولانا در دمشق بیش از چهار سال به طول نیانجامیده است، زیرا وی در هنگام مرگ برهان الدین محقق ترمذی که در سال ۶۳۸ روی داده در حلب حضور داشته است.

مولانا پس از گذراندن مدتی در حلب و شام که گویا مجموع آن به هفت سال نمیرسد به اقامتگاه خود، قونیه رهسپار شد. چون به شهر قیصریه رسید صاحب شمس الدین اصفهانی میخواست که مولانا را به خانۀ خود برد اما سید برهان الدین ترمذی که همراه او بود نپذیرفت و گفت سنت مولای بزرگ آن بوده که در سفرهای خود، در مدرسه منزل نمیکرد است.

بنا به روایت ولدنامه، جلال الدین مدت نهمال ملازم و صاحب برهان الدین محقق ترمذی بود و از او اسرار تصوف را فرا گرفت. پس از آن در حدود سال ۶۲۹ هـ بدروم بازگشت.

سید برهان الدین در قیصریه در گذشت و صاحب شمس الدین اصفهانی مولانا را از این حادثه آگاه ساخت و وی به قیصریه رفت و کتب و مرده ریگ اورا برگرفت و بعضی را به یادگار به صاحب اصفهانی داد و به قونیه باز آمد.

پس از مرگ سید برهان الدین مولانا با استقلال بر میند ارشاد و تدریس بنیشت و از ۶۳۸ تا ۶۴۲ هجری که قریب پنج سال میشود بنیشت پدر و نیاکان خود به تدریس علم فقه و علوم دین می پرداخت.



صورت خیالی مولانا

آمدن شمس تبریزی به قونیه و آشنایی حال مولانا :

شمس‌الدین تبریزی محمد بن ملک‌داد با مداد روز شنبه ۲۶ جمادی‌الآخر سال ۶۴۲ به شهر قونیه درآمد و در کاروانسرای شکر فروشان حجره‌ای بگرفت و خود را به‌زی بزرگانان درآورد. به‌قول افلاکی روزی مولانا بر استری راهوار نشسته و گروهی از طالبان علم در کتاب او حرکت می‌کردند. ناگاه شمس‌الدین تبریزی به‌پیش وی آمده پرسید : که بایزید بزرگتر است یا محمد؟ مولانا گفت وی را با ابوزید چه نسبت، محمد خاتم‌المؤمنان است. شمس‌الدین گفت: پس چرا محمد می‌گویند؟ ماهر فنگ حق معرفتک یعنی خدایا ما ترا بدانگونه که ثابتاً تو است ترا شناختیم. بایزید گفت: سبحانی ما اعظم ثانی یعنی من باک و ستوده‌ام وجه مقام و شأن والایی دارم. مولانا از هیبت این‌سؤال بیفتاد و از هوش برفت و چون بخود آمد دست شمس‌الدین بگرفت و همچنان پیاده به مدرسه خود آورد و او را به حجره خوش برد و در آنجا چهل روز با وی خلوت کرد. مطابق روایت فریدون سبها لار مدت شش ماه مولانا و شمس در حجره صلاح‌الدین زرکوب چله گرفتند. از این تاریخ تغییر نمایانی که در حال مولانا پیدا شد این بود که تا آن وقت از سماع احتراز می‌نمود ولی از آن‌گاه بدون سماع آرام نمی‌گرفت و درس و بحث را یکباره کنار گذاشت.

دولت‌شاه سمرقندی در تذکره خود می‌نویسد که شمس تبریزی که به‌اشارت رکن‌الدین سجاسی به‌روم رفته بود روزی در قونیه مولانا را دید بر استری نشسته و گروهی از غلامان را در کتاب او دوان‌دین که از مدرسه به‌خانه می‌رفت. در عتاق مولانا روان شد و پرسید که غرض از مجاهدت و ریاضت و تکرار و دانستن علم چیست؟ مولانا گفت مقصود از آن یافتن روش سنت و آباب شریعت است. شمس‌الدین گفت اینها همه از روی ظاهر است. مولانا گفت و برای این چیست؟ شمس گفت مقصود از علم آنست که با معلوم رسی، و از دیوان سنائی این بیت برخواند:

علم کر تو ، ترا بنشانند
چهل قرآن علم به بود صدبار

مولانا از این سخن متعجب شد و پیش آن بزرگ افتاد و از تکرار درس و افادته به‌طلب بازماند. این بطوطه در کتاب رحله خود می‌نویسد که «مولانا در آغاز کار فقیهی مدرس بود که در یکی از مدارس قونیه تدریس می‌کرد. روزی مردی حلوا فروش که طبعی حلوائی بریده پسر داشت و همراهی را به‌بیک پول می‌فروخت به مدرسه درآمد مولانا چون او را بدید گفت ای مرد حلوائی خود را اینجا بیار. حلوا فروش پارهای حلوا برگرفت و به وی داد. مولانا بستند و بخورد. حلوائی برفت و به‌هیچکس قرآن حلوا نداد. مولانا پس از خوردن آن حلوا درس و بحث را بگذاشت و از پی او برفت و مدت غیبت او دیری کشید. طلاب بسی در انتظار نشستند. چون او را نیافتند، به جستجوی استاد خود پرداختند. مولانا چند سال از ایشان غایب بود. پس از آن بازگشت و بی‌شعر پارسی نامفهومی سخن نمی‌گفت. طلاب پیش او می‌رفتند و آنچه می‌گفت می‌نوشتند و از آن گفته‌ها کتابی به‌نام مثنوی جمع کردند.»

نظیر همین روایت، بعضی او را اسماعیلی‌مذهب و از فرزندان جلال‌الدین نوسلمان که از امرای باطنیه الموت بود و سپس به مذهب سنت و جماعت درآمد داشته‌اند. ظاهراً روایت و لدنامه که قدیمتر است درباره ملاقات مولانا با شمس و آشنایی حال او صحیح‌تر باشد. وی می‌نویسد که عشق مولانا به شمس‌الدین مانند جستجوی موسی است از خضر که با مقام نبوت و رسالت باز هم مردان خدا را طلب می‌کرد، مولانا نیز با همه کمال و جلال در طلب مرد کاملتری بود تا اینکه شمس تبریزی را بدید و مرید وی شد و سر در قدم او نهاد.

گویند شمس تبریزی نخست مرید شیخ جمال‌الدین سله‌باف بود. سپس در همجا به‌طلب شیخی دیگر به راه افتاد و از کثرت سفر او را شمس برنده و کامل تبریزی می‌گفتند، و نیز گویند که مدتی در ارزنة الروم مکتب‌داری میکرد و زمانی به‌طلب و شام رفته و مصاحب این‌غری شد. در آن‌گاه که به قونیه به‌زود مولانا آمد پیری سالخورده بود. چنانکه مولانا در دیوان فرماید:



قبه‌الخترا، یا مقبذ سبز

در اینکه شمس‌الدین به مولانا چه آموخت وجه افسوس به کار برد وجه معمولی در کار او کرد که وی چندان فریفته و شیفته او نگشت که از همه چیز در گذشت بر ما مجهول است، ولی کتب مناقب مولانا همه یک سخند که وی پس از این خلوت، شیوه کار و رفتار خود را دیگرگون ساخت و به جای پیشنمازی و مجلس و عطف به سماج و محضر غفای صوفیان نشست و به چرخیدن و رقسمیدن دست ایشان و شعرهای تازه خواندن پرداخت.

یاران و شاگردان و خویشان مولانا که با نظری غرض‌آلود به شمس‌الدین تیریزی می‌نگریستند و رفتار و گفتار او را و خلاف ظاهر شریعت می‌دانستند از شیفتهگی مولانا به وی سخت آزرده خاطر شدند و به ملاط و سرزیش او برخاستند ولی مولانا سرگرم کار خود بود و آنچه پندها و اندرزا در گوش او جز بادی نمی‌نمود.

شمس‌الدین از تعجب مومان یاران مولانا که او را جان‌وگر می‌خواندند رنجیده و بر آن شد که بر آن شهر رخت بریند و هرچه مولانا امرار کرد و شعرهای عامیانه خواند در او کارگر زینفان و در روز پنجشنبه ۲۱ شوال ۶۴۳ از قونیه بنسوی دمشق رهسپار شد.

مولانا پس از رفتن شمس از عراق او به سرودن غزلهایی پرداخت و پانصدایی بیانی به وی فرستاد. یاران مولانا که استادان را در عراق محبوب خود دانسته یافتند از کرده خود پشیمان شدند و از او خواستند که شمس را دیگر باره به قونیه دعوت کند. مولانا فرزند خود سلطان ولد را به طلب شمس روانه دمشق کرد. اقامت شمس در دمشق بیش از پانزده ماه طول نکشید تا اینکه سلطان ولد شمس‌الدین را در دمشق بیافت و شرح مشتاقی پدرش را با وی بازگفت و وی را به اصرار در سال ۶۴۴ به قونیه باز آورد.

مولانا به شکرانه وصال شمس بیاط سماع می‌گردد و با شمس خلوتها می‌نمود تا اینکه باز شریکان و عوام قونیه به خشم آمده به زنجیر و بدگویی از شمس آغاز کردند و مولانا را دیوانه و شمس را جان‌وگر خواندند و به دشمنی شمس‌الدین کس بریستند و به قول افلاکی روزی کمین کرده و او را کارد زدند و پس از این واقعه معلوم شد که شمس‌الدین به کجا رفته؟ آیا وی از آن زخم به هلاکت رسیده و یا به شهری دیگر گریخته است. در هر صورت انجام کار او به درستی معلوم نیست و سال شیبش به اتفاق تذکره نویسان در ۶۴۵ هجری بوده است. حتی بر مولانا نیز حیات و صیات او مجهول بوده و همچنان تا مدتها در طلب او در شهرهای دمشق و شام می‌گشته است.

علت مسافرت مولانا به شام که چهارمین سفر او به دمشق است دلنگی از قونیه و مردم آن شهر بوده است و ظاهراً اخباری که بر وجود شمس در دمشق دلالت داشت به گوش مولانا رسیده و بدین جهت دیگر بار شهر خود را گذارده و در طلب او به دمشق رفته است. این سفرها در فاصله سالهای ۶۴۵ و ۶۴۷ واقع شده است.

بازگشتن مولانا به حال طبیعی:

چون مولانا از وجود شمس نومید شد و از جستن او مأیوس گشت، از آن حال انقلاب و غلیبان رفته رفته تسکین یافت تا آنکه به خود آمد و به روش مطایخ صوفیه به تیریت و ارفاد مردم مشغول شد و بنای توبی در شیوه کار خود نهاد. وی از سال ۶۴۷ تا ۶۷۲ سال مرگی، به نشر معارف الهی مشغول بود، ولی نظر به استغراقی که در کمال مطلق و جمال الهی داشت به مراسم دستگیری و اوشاد مردمان چنانکه سنت مطایخ و معمول پیران است عمل نمی‌کرد و پیوسته یکی از یاران بر گردیده خود را بنام مهر می‌گذاشت و نخستین بار شیخ صلاح‌الدین زرکوب قنوی را منحص شیخی داد.

صلاح‌الدین قنوی در او از مردم قونیه و ابتدا مرید برهان‌الدین محقق بود. سپس دست

ارادت به مولانا داد. چون مولانا از دیدار شمس نومید گشت به تمامی دل روی در صلاح‌الدین آورد و او را به شخصی و جانشینی خود منصوب فرمود و یاران را به اطاعت او مأمور ساخت.

صلاح‌الدین سردی بسواد و پیشور بود و روزگاری در قونیه به شغل زرکوبی می‌گذراند. حتی در سخن گفتن فارسی اغلاط بسیاری بر زبان او جاری میشد، مثلاً بجای قفل، قلفه، و به عوض مبتلا، مثلاً می‌گفت.

مردم قونیه که از احوال او آگاهی داشتند، هوشی بیسواد خود را لایق مقام شیخی و جانشینی مولانا نمیدانستند و از صفای باطن و کمال نفسانی صلاح‌الدین غافل بودند. آنان برون را می‌نگریستند و مولانا درون را. هرچه بر ارادت مولانا به صلاح‌الدین می‌افزود، دشمنی یاران هم افزوتر میشد تا بدانجا که بر آن شدند که صلاح‌الدین را مانند شمس از میانه بردارند. ولی عنایت و لطف مولانا نسبت به صلاح‌الدین تا به حدی رسید که خویشان و حتی فرزند خود سلطان ولد را فرمان داد تا دست نیاز در دامن وی زنند و به رهنمائی او در راه معرفت گام بردارند. بعلاوه مولانا فاطمه خاتون دختر صلاح‌الدین را به عقد مزاجت پسرش بهاء‌الدین معروف به سلطان ولد در آورد و این وصلت در بین سالهای ۶۴۷ و ۶۵۷ بود. مولانا و صلاح‌الدین هفت ده سال در کنار یکدیگر بودند، تا کجا صلاح‌الدین رجوع شد و پس از مدتی بیماری جان بهجان آفرین تسلیم کرد و پیکر او را با تجلیل بسیار در اول ماه محرم سال ۶۵۷ در کنار سلطان‌العلماء، بهاء‌الدین ولد پسر مولانا به خاک سپردند.

دل بستن مولانا به حسام‌الدین چلبی:

مولانا مردی عاشقپیشه بود و هیچگاه نمی‌خواست بی‌مشوق باشد، پس از نومیادی از شمس نزد علق با صلاح‌الدین زرکوب می‌بخت و چون او درگذشت، بدام علق حسام‌الدین چلبی افتاد.

حسام‌الدین حسن بن محمد بن حسن که مولانا وی را در مقدمه مثنوی: مفتاح خزائن عرش و امین کنوز فرس و بازید وقت و جنید زمان می‌خواند، آذربایجانی و از اهل اورمیه بود و خاندان او به قونیه مهاجرت کرده بودند و حسام‌الدین در آن شهر به سال ۶۲۲ به وجود آمده بود.

علامه رلقب حسام‌الدین و عنوان چلبی، او به این‌سخن ترک نیز معروف بوده است. وسبب این شهرت آنست که پدران وی از سران طریقه فتیان و جوانمردان بودند، و چون این طایفه به شیخ خود اخی می‌گفتند به نام اخیه یا اخیان مشهور گردیدند.

حسام‌الدین نزدیک به سن بلوغ بود که پدرش درگذشت. پس از آن با جوانان خود به پیش مولانا آمد و سر به خدمت او نهاد و هرچه داشت به دفعات تثار حضرت مولانا کرد. اخلاص و ارادت او به حدی در مولانا کارگر افتاد که حسام‌الدین را بر کسان و یاران خود ترجیح داد، و کمتر از او جدا میشد و در مجلسی که چلبی حضور نداشت مولانا گرم نشد و سخن نمیزانند.

از مقدمه مثنوی و سرآغازهای دفتر چهارم و پنجم و ششم این کتاب به خوبی می‌توان دانست که حسام‌الدین در پیش مولانا چه مقام بلندی داشته و تا چه حد مورد دل بستگی و عنایت او بوده است.

اما این بار یاران مولانا که در طول مدت ارادت به وی مهذب و مؤدب شده بودند دیگر مانند پیش به فرط عنایت مولانا به چلبی حسد نمی‌بردند و همه خلافت و جانشینی او را پذیرفتند. در اوایل سال ۶۷۲ هجری زلزله شدیدی در قونیه حادث گشت و تا چهل روز دوام داشت. مردم سراسیم به هر طرف می‌گشتند تا آخر پیش مولانا آمدند که این چه بلای آسمانی است؟ فرمود زمین گرسنه است و قلمه جرب می‌مالد و در همان اوان غزلی گفت که این آیات از آن است:

با این همه مهر و مهربانی
وین جمله شیشه خانهها را
نالان ز تو صد هزار رنجور
دیلمی دهنده که خشم را
درهم شکمی به لب ترا
بی تو ترند همین تو دانی

رحلت مولانا :

در سال ۶۷۲ وجود مولانا به ناتوانی گرفتار شد و در بستر بیماری افتاد و بدنی سوزان و لازم دچار گشت و هر چه طبیبان به مداوای او کوشیدند و اکمل الدین و غنچه‌ری که از پزشکان معروف آن روزگار بودند به معالجت او سعی کردند، سودی نخبند تا در روز یکشنبه پنجم ماه جمادی‌الآخر سال ۶۷۲ روان پاکش از قالب تن بدرآمد و جان به‌جان آفرین تسلیم کرد. اهل قونیه از خرد و بزرگ در تشییع جنازه او حاضر شدند و حنی عیسویان و یهودان در مانع او نبودند و با هم می‌کردند. شیخ صدرالدین قونوی بر مولانا نماز خواند و سپس جنازه او را بر گرفته و با تمطیل بسیار در تربت مبارک بر سر گور پدرش بهاءالدین ولد به خاک سپردند. پس از وفات مولانا، علم‌الدین قیصر که از بزرگان قونیه بود با مبلغی بالغ بر سی هزار درهم بر آن شد که پناهی عظیم بر سر تربت مولانا بگذرد. همین‌الدوله سلیمان پسر او به آن امران زمان بوده او را بهشتاد هزار درهم نقد مساعدت کرد و پنجاه هزار دیگر به‌حوالت بدو بخشید و بدین ترتیب تربت مبارک که آنرا قبة خضراء گویند بنا شد و عالی‌المرس پیوسته چند متونی خوان و قاری بر سر قبر مولانا پیوندند.

مولانا در نزد پدر خود سلطان‌العلماء بهاء‌الدین ولد مدفون است و از خاندان و کسان وی پیش از پنجاه تن در آن بارگاه به‌خاک سپرده شده‌اند. بنا به بعضی از روایات، ساخت این مقبره پیش از آمدن بهاء‌الدین ولد بقونیه به‌نام باغ سلطان معروف بود و سلطان علاء‌الدین کبشاد آن موضع را به وی بخشید و سپس آنرا ارم‌بانچه می‌گفتند.

افلاکی در مناقب‌العارفین می‌نویسد که : «افضل‌التأخرین نجم‌الدین طشتی روزی در مجمع اکابر اقلیقه می‌فرمود که در جمیع عالم سنجیز عام بوده چون بحضرت مولانا منسوب شد خاس گشت و خواص مردم مستحسن داشتند؛ اول کتاب مثنوی است که هر دو میراع را مثنوی می‌گفتند. در این زمان چون نام مثنوی گویند عقل بدیده حکم می‌کند که مثنوی مولانا است. دوم : همه علماء را مولانا می‌گفتند. درین حال چون نام مولانا می‌گویند حضرت او منهوم می‌شود. هر گورخانه‌ها تربت می‌گفتند. بعدالذم چون یاد تربت می‌کنند و تربت می‌گویند، مرقد مولانا که تربت است معلوم می‌شود.»

پس از رحلت مولانا حسام‌الدین چلبی جانشین وی گشت. چلبی یا چالابی کلمه‌ای است ترکی به‌معنی آقا و خواجه و مولای من، و اصل آن جلب یا جلالاب به‌معنی منوب و مولای خدا است. در ترکیه غالباً این لقب عنوان بر پوست‌تخت‌نشینان و جانشینان مستقیمین مولانا اطلاق می‌شود. حسام‌الدین در ۶۸۳ هـ درگذشت و سلطان ولد پس مولانا با لقب چلبی جانشین وی گشت. سلطان ولد که مردی دانشمند و عارفی متبحر بود تشکیلات درویشان مرید پدرش را نظم و ترتیب تازه داده و بارگاه مولانا را مرکز تعلیمات آن طایفه ساخت. پس از مرگ وی در ۷۱۰ هـ پدرش اولو عارف چلبی جانشین او شد. پس از وی در سال ۷۲۰ هـ برادرش شمس‌الدین امیرعالم پیشوای درویش مولویه گشت. وی در سال ۷۳۴ هـ درگذشت. در زمان او خاقانهای فراوانی در اطراف و اکثاف آناطولی برای درویش مولویه ساخته شد. و بارگاه مولانا بخصوص تربت مدرسه و مرکز تعلیمات صوفیان درآمد و زیارتگاه اهل معرفت از ترک و عرب و عجم گردید. شمار چلبیانی که پس از مولانا پناهی بر تخت پوست درویشی او نشاند تا ۱۹۲۷ هـ سرودن تن میرسد. در این سال این بارگاه تشیل به موزه شد و موزه مولانا نام گرفت.

تربت مولانا :

تربت مولانا در شهر قونیه است. قونیه که اصلاً کلمه یونانی است در آن زبان ایکونیوم Iconium آمده و در آثار مورخان عصر جنگهای صلیبی به‌صور ایکونیوم Yconium و کونیوم Conium و استانکونا Stancona ذکر شده است و آن اسم در آثار اسلام به‌شکل قونیه عرب گردیده است.

قونیه که خود نام ایالتی در مرکز آناطولی است از طرف مشرق به‌نیغده و از جنوب به‌ایجل و آنشلیا و از مغرب به‌اسیرته و اقیون و از جنوب غربی به‌اسکی شهر و از شمال به‌آنکارا محدود است. مقدرة مولانا متشکل از چند عمارت است که بعضی از آنها در عصر سلجوقی و برخی در زمان سلطین عثمانی بنا گردیده است. در آنجا تزییناتی از چوب و فلز و منقاطیهای زیبا و قالیها و پارچه‌های قیمتی دیده می‌شود. مقبره مولانا عبادتگاهی است که در آن قبور بسیاری از کسان مولانا و مریدان او قرار گرفته است. حجرات درویش و مطبخ مولانا و کتابخانه نیز ملحقات همین بناست و مجموع آن به‌جند رواق تقسیم می‌شود که سبک همه رواها گندمی و شبیه بیکدیگر است. صورت قریه‌هایی که در آن مشاهده می‌شود همه با کاشی فرش شده با پارچه‌های زربفت مفروش گردیده است. بیرونی صورت قبر پدر مولانا منقوشی از آنیوس قرار دارد که خود از شاهکارهای هنری است.

موزه مولانا نسبتاً غنی است و پر از اشیاء و آثار عصر سلجوقی و عثمانی می‌باشد. این موزه متشکل بر مقبره مولانا و مسجد کوچکی و حجرات درویشان و زواقیهای پر از پارچه‌های زربفت و قالی است. بعضی از این رواقی به‌نسخه‌های خطی قدیم اختصاص داده شده است.

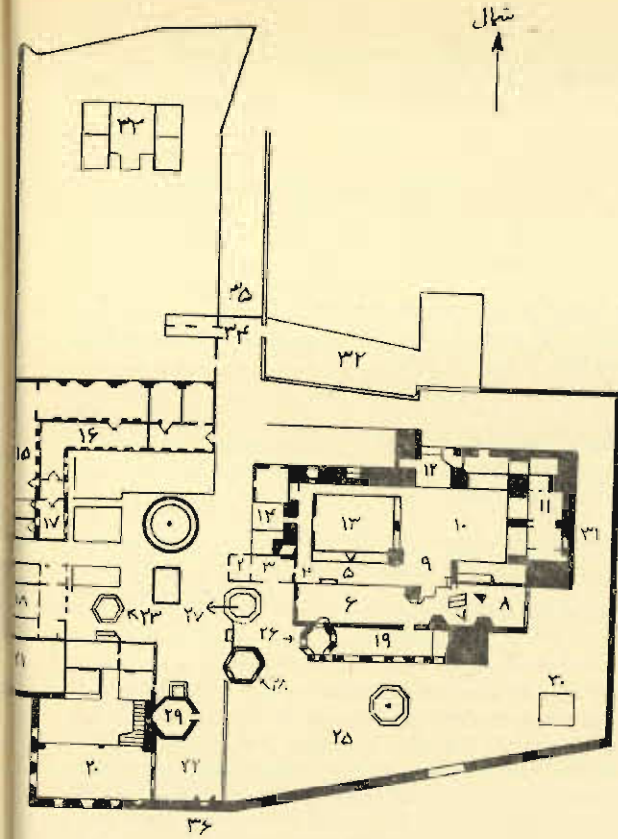
مدخل بزرگه تربت مولانا :

بارگاه مولانا را در اصطلاح محل «بارگاه» می‌گویند. این بنا در ۱۹۲۶ به صورت موزه‌اشیاء عتیقه قونیه درآمد و در ۱۹۵۴ موزه مولانا نام گرفت. مساحت آن ۶۵۰۰ مترمربع است. در طوق قسمت غربی آن حجرات درویشان قرار دارد و دیگر اطراف آنرا دیوارها احاطه کرده است. مدخل موزه بزرگه با باب درویشان از طرف مغرب به‌سوی حیاط موزه باز می‌شود (شماره ۱ در نقشه). درب دیگر به‌سوی حدیقه‌الارواح گشاده می‌شود که سابقاً گورستان بوده و امروز دروازه خاموشان نام دارد. دری نزدیک حیاط چلبیان به‌طرف شمال باز می‌شود که به‌باب چلبی معروف است. مدخل بارگاه مولانا از حیاطی می‌گذرد که با مرمر فرش شده و دارای حیوض و فواره و متوسماً (و موسیقی) است که دور آنرا زنده کشیده و در وسط آن طواری مدور از زمان پادشاهان سلاجقه روم مانده است که از اطراف آن آب می‌ریزد. در آن

۱ - رجوع کنید به : فروزانفر : زندگی مولانا جلال‌الدین محمد ، طبع دوم : شبلی همان : سوانح مولوی رومی ، ترجمه نصرانی گیلانی ، تهران ۱۳۳۲ ، ص ۲-۳۲ ؛ انوار مروان : تاریخ‌الادب فی ایران من القرون السبعه الی الستمه ، قاهره ۱۹۵۴ ، ص ۹۵۴-۹۵۸ ؛ دکتر محمدجواد مشکور : اخبار سلاجقه روم ، طبع تهران ۱۳۵۰ ، ص ۱۱۴-۱۱۵ ؛ شمس‌الدین افلاکی : مناقب‌العارفین - ترکیه ، ۱۹۵۹ ، ص ۱۹۵ ؛ اخبار سلاجقه روم ص ۲۹۸-۳۰۸ ؛ رساله فریدون‌بن احمد میسالد در احوال مولانا جلال‌الدین - طبع تهران ۱۳۳۵ ، و متقولاتی از آن در اخبار سلاجقه روم ، ص ۵۰۹-۵۱۴ ؛ ولدنامه : مثنوی سلطان جهانگیر ولد فرزند جلال‌الدین مولوی ، چاپ تهران ۱۳۱۵ ، و متقولاتی از آن در اخبار سلاجقه روم ص ۵۱۴-۵۱۷ ؛ شمس‌الدین سامی : قاموس ترکی - استانبول ۱۳۱۷ ، ص ۵۱۴-۵۱۵ ؛ جلی -
Talbot Rice. The Seljuks in Asia Minor, London 1961, P. 122-124.



مدخل بارگاه مولانا



نقشه تربت مولانا*

- ۱ - مدخل برای مولانا
- ۲ - مدخل بارگاه مولانا
- ۳ - قرائت‌خانه
- ۴ - در قرمائی
- ۵ - شبستان بارگاه مولانا
- ۶ - وزارت چلبیان
- ۷ - گنبد سبز (قبه الخضراء)
- ۸ - وزارت
- ۹ - گنبد کرسی یا بست قیسی
- ۱۰ - سماج‌خانه
- ۱۱ - جایگاه تماشاگران
- ۱۲ - جایگاه رامشگران
- ۱۳ - مسجد
- ۱۴ - جایگاه پذیرایی
- ۱۵ - حجره‌های درویشان (نمایش قالی)
- ۱۶ - حجره‌های درویشان (نمایش مصنوعات دستی)
- ۱۷ - منظره ازل‌نگه مولانا
- ۱۸ - حجره‌ها (ادارات)
- ۱۹ - زاویه چلبی (کتابخانه)
- ۲۰ - معیشت مولانا
- ۲۱ - میدان شریف
- ۲۲ - شادروان (وشوگاه مسجد)
- ۲۳ - حوض شب عروس
- ۲۴ - فواره و منبع آب
- ۲۵ - خاموشان
- ۲۶ - مقبره حسن پاشا
- ۲۷ - مقبره فاطمه خانوم
- ۲۸ - مقبره سنان پاشا
- ۲۹ - مقبره حرم پاشا
- ۳۰ - مقبره محمدیك
- ۳۱ - قبور مولویان
- ۳۲ - گورستان مادران
- ۳۳ - جایگاه زائران
- ۳۴ - آبریزگاه
- ۳۵ - در چلبی
- ۳۶ - در خاموشان

* Mehmet İnder: Museum of Mevlana, Konya - Turkey, Ankara, 1973, p. 65.

طرف سخن حیاط مولانا درست مقابل بارگاه او حجره‌هایی وجود داشته که با برداشتن دیوارهای بین آن، آنها را تبدیل به تالارهای طولانی کرده و موزه‌ای زیبا ترتیب داده‌اند که در آنجا کتابهای خطی بسیار و آلات و افزار درویشان و جامه‌های ایشان موجود است. در این موزه قالیچه‌ای به شکل یک صفحه روزنامه دیدم که از روی یک شماره روزنامه که در قونیه بهیچای پنج لیره ترک منتشر میشد زر دوزی کرده بودند. بر بالای این قالیچه روزنامه‌ها عنوان روزنامه قونیه چنین آمده است:

«(شماره ۱)، محل اداری آق‌شهر، نسخمی بش‌لیر» (دم محرم ۱۳۱۹)». بر بالای قسمت غربی درب درویشان این سعیت به ترکی آمده که مربوط به سلطان مرادخان سلیم‌خان است:

ش‌سلطان مرادخان سلیم‌خان	یاپوب بوخاتقاهی اوردی بنیاد
اولار مولویر یونده ساکن	اوقونیه هر سحر وره اوله ارشاد
گورب دل بو بنای دید تاریخ	بیوت جنت اسا اولدی آباد

کتابخانه‌هایی چند در گردگرد رواق مولانا قرار دارد که از جمله کتابخانه دانشمند شهیر و معاصر ترک عبدالقایی گلینارلی، و دیگر کتابخانه محقق معروف ترک جناب آقای محمد اندر Onder معاون نخست‌وزیر و مدیرکل اداره و سازمان فرهنگ و هنر کشور ترکیه است.

در قرائت‌خانه مولانا (شماره ۳ در نقشه) کتابهای دست‌نویس و مرقعاتی به خط خوش وجود دارد که آنها را در جمیع آیینهای بلندگزارده‌اند. از جمله نسخه‌هایی که در آنجا مشاهده کردم چند نسخه مذهب به قطع رحلی مربوط به سالهای ۱۲۷۸، ۱۲۸۸، ۱۳۲۳، ۱۳۶۷، ۱۳۷۱ میلادی بود که نسخه اول مقرر با ۶۶۶ هجری قدیمترین نسخ منتهی که به خط خطاطی به نام محمدبن عبدالله می‌باشد. دیگر دیوان کبیر منتهی به قطع رحلی مربوط به سال ۱۳۶۶ میلادی و دیوان سلطان‌بولد مربوط به سال ۱۳۲۳ میلادی را در آنجا مشاهده کردم.

در بالای منخل حرم مولانا به خط خوش نستعلیق بر روی تابلویی نوشته شده «یا حضرت مولانا». سپس بر بالای منخل رواقی که به حرم وارد میشود این بیت پاری از ملاعبدالرحمن جامی نوشته شده است:

کعبه العشق آمد این مقام هر که ناقص آمد اینجا شد تمام

بر دلنگ در ورودی بارگاه مولانا که از چوب ساخته شده و بسبب رومی مثبت کاری گردیده عبارت «سلطان ولد» و عبارت «الدعاء سلاح المؤمن» و «العلاء نور المؤمن» نقر گردیده است.

در تقریبات:

از قرائت‌خانه می‌توان از در تقریبات (شماره ۴ در نقشه) به بارگاه مولانا وارد شد. جت‌این این در به قسمتهای چهارگوش تقسیم میشود و از چوب گردو است که بر روی آن روکنی از طلا و نقره کوبیده‌اند. بنا به کتیبه‌ای که در آنجا موجود است این در به نام حسن‌پاشا پسر سوقولو محمد پاشا وزیر اعظم مورث عثمانی در ۱۰۹۹ میلادی ساخته شده است.

شبهستان بارگاه مولانا:

از در تقریباتی به تالار مرکزی بارگاه مولانا (شماره ۵ در نقشه) وارد میشوند که آنرا «مضروبیر» خوانند. این تالار با گنبدهایی پوشیده شده و قبور بسیاری بر جبهه بلندی در آن قرار دارد. قبة الخضراء یا گنبد سبز مولانا بر آن است (شماره ۷ در نقشه). این گنبد درست بالای قبر مولانا قرار گرفته است. روی صفا در طرف چپ تالار زیر طاق‌دیسهایی که محموله را بندو

قسمت سماع‌خانه و مسجد تقسیم می‌کند. شش قبر است که در دو ردیف قرار دارند. این قبور متعلق به خراسانیان و درویشانی است که همراه مولانا و پدرش از بلخ به قونیه آمده‌اند. گنبدی که بالای قبر مولانا است از داخل مقبرس و به نام قبة کرسی یا پست قبسی (شماره ۹ در نقشه) خوانده میشود. در سمت راست به طرف مقابر بزرگان خراسان و حسام‌الدین چلبی مجرای قرار دارد به ارتفاع ۲ متری که بر روی آن بر زمین سباه به خط طلائی نوشته شده: «ومن دخله كان آمناً» و دو متر پایین‌تر کتیبه‌ای کوچکتر از چوب به شکل محراب نهادمانده که بر روی آن نوشته شده: «شفاء العلیل لقاه الخلیل».

بر دیوار تربت مولانا تابلویی به خط خوش وجود دارد که بر روی آن نوشته شده: «یا حضرت نعمان بن ثابت رحمة الله» که مقصود امام ابوحنفیه است.

قبة الخضراء:

قبة الخضراء یا گنبد سبز بر بالای رواق مقبره مولانا قرار گرفته است. چنانکه در پیش گفتیم بارگاه مولانا در جایی بنا شده که سابقاً قسمتی از باغ علاءالدین کتیبه بود که آنرا به پدر مولانا بخشید و چون بهاء‌الدین ولد را در آنجا به خاک سپردند آنرا «دارم باغچه» نامیدند. ساختمان این بارگاه بعد از وفات مولانا آغاز شد، و در سال ۱۲۷۴ میلادی مطابق با ۶۷۳ هجری به پایان رسید. این بنا به نقشه گورجو خاتون زن سلیمان پروانه، و امیر علاءالدین قیصر، و سلطان ولد، و به دست معماری هنرمند به نام بدوالدین تبریزی ساخته شد. در آغاز آن بناهی منقر و به سبک مقابر سلجوقی ساخته شده بود و یک شبستان و یک بام هرمی داشت. سپس در حدود سال ۱۳۹۶ میلادی ابنیه دیگری بر آن افزوده شد. در زمان بایزید دوم (۱۴۸۱ - ۱۵۱۲) دیوارهای شرقی و غربی آنرا برداشته و بناهایی بر آن افزودند و گنبد خضراء را برافراشتند. امروز این بارگاه بناهی مربع و دارای ۲۵ متر ارتفاع است. گنبد اصلی این بارگاه پوشیده از کاشیهای لاجوردی است و از آنجهت آنرا گنبد سبز یا قبة الخضراء نامند. این گنبد در پایین به صورت استوانه و در بالا مخروطی‌کثیر الاضلاع است که بر عرشه آن جمله‌ای از ملا وحقیقی هلالی نصب کرده‌اند. این گنبد به تعداد ائمه اثنی‌عشر دارای دوازده ترک است و شیباهت بسیاری به کلاه صوفیان قریب‌اش دارد. وظاهرآ معماران مردمی شیعی‌مذهب بوده‌اند. سه مناره در طرفین این گنبد قرار گرفته که مناره‌های چپ متعلق به مسجد سلیمیه و مناره طرف راست مربوط به مسجد کوچک تربت مولانا است.

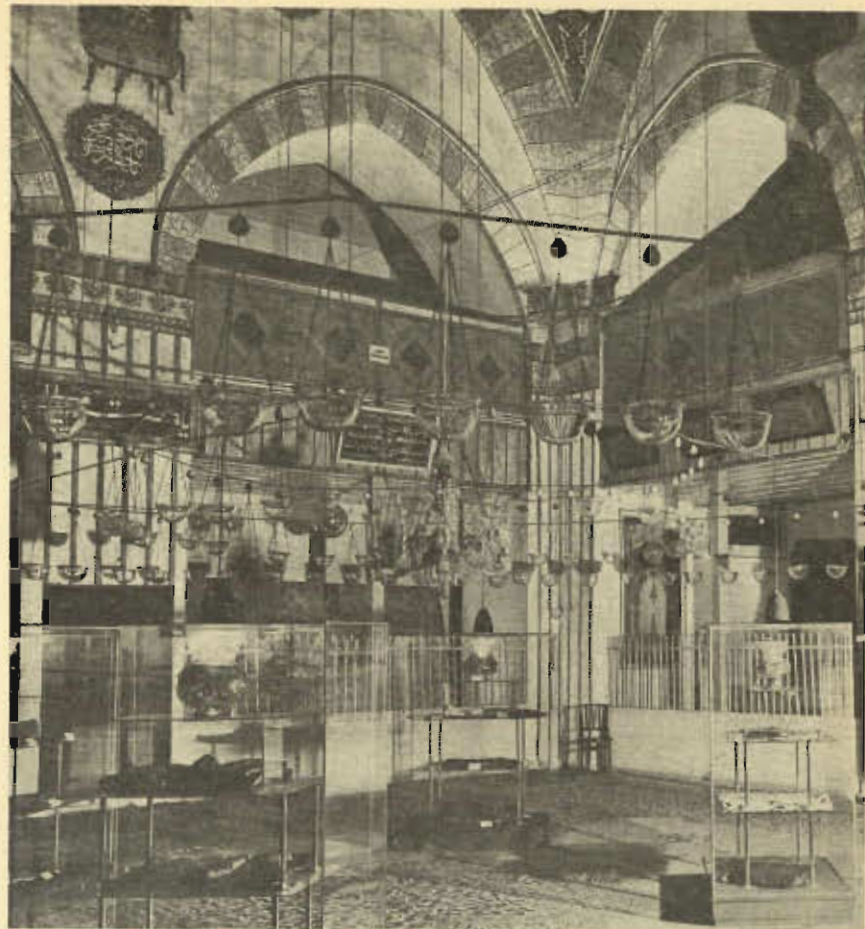
بر دیوار شرقی زیر پنجره گنبد مولانا با خط کوفی این عبارت آمده است: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم نقشت القبة الخضراء فی ايام دولة السلطان المؤید بنایید الله المستعان بایزید بن محمدخان علی بن عبدالضعیف المولوی عبدالرحمن بن محمد الحلبی و انشد فی تاریخه هذین البیتین:

هر که خدمت کرده او مخدوم شد هر که خود را دید او محروم شد

زیر گنبد، قبر مرمرین مولانا و پسرش سلطان ولد قرار دارد.

قبر مولانا پوشیده از اطلس سیاهی است که توسط سلطان عبدالحمید دوم در ۱۸۹۴ هدیه شده است. بر این اطلس آیاتی از قرآن با مهر پادشاهی نقش گردیده و خطاطان حسن‌سری بوده است. ضریح اصلی مولانا از چوب بود و در قرن شانزدهم آنرا از آنجا برداشته و بر قبر پدرش بهاء‌الدین ولد قرار دادند. ضریح بلند مولانا شاهکاری از مثبت کاری دوران سلجوقیان روم است و آن توسط موهنر مند یکی به نام سلیم پسر عبدالواحد و دیگری به نام حسام‌الدین محمد پسر کنگ کنده کاری شده و در پیشانی و پهلو و عقب این ضریح آیاتی قرآنی و اشعاری عرفانی از مولانا آمده است.

نخست کتیبه‌ای است بر قبر مولانا که بر آن آیتا لکرسی را نوشته‌اند.



سابع خانه مولانا

دیگر برجیه صندوق قبر مولانا کتیبهای است که این عبارات به عربی بر آن نوشته شده است :

- ۱ - بوالله الرحمن الرحيم وبه نستعين والمعاقبة للمتقين ولاعدوان الى علي الظالمين.
 - ۲ - قصده من زار هذا القرد وهو مقبل مولانا سلطان علماء الشارقي والمغارب
 - ۳ - نورالله الازهر في الغيايب الامام بن الامام اسطوان الاسلام هادي
 - ۴ - الانام الي حسنة نورة ذي الجلال والاكرام موضح معالم الدين بعد
 - ۵ - الدرر آياتها منير مباحث اليقين بعد انطماش علامتها مفتاح خزائن
 - ۶ - العرش بعاله مظهر كنوز الفرش بقاله منمن بسائين شمائر الخلاق باراهير الحقائق
 - ۷ - نور مقلدة الكمال مهجة صورت العمال قررة اطلاق احداثي العناق محاسن اعناق
 - ۸ - عارفي الآفاق بالوقاق محبة الخلاق محيط اسرار الفرقانية مدار المعارف الربانية .
- پس از آن کتیبهای است که در قسمت یائین آمده و نام عبدالرحمن بن سلیم معمار سازنده آن شرح بر بیان آن آمده است:

- ۱ - قطب العالمين محيي نفوس
- ۲ - العالمين جلال الحق والملة
- ۳ - والدين وارث الانبياء والدرسلين
- ۴ - خاتم الاولياء المكملين ذي السراتب
- ۵ - والمنازل العلية والمناب والفنائل
- ۶ - السني محمد بن محمد بن الحسين
- ۷ - الملبى عليه تحية الرحمن وسلامه
- ۸ - وقد انتقل قدس الله
- ۹ - نفسه وروح ربه
- ۱۰ - في خامس جمادى الآخر
- ۱۱ - سنة اثنين وسبعين وستمائة
- ۱۲ - هذا شرح من صنعة
- ۱۳ - عبدالرحمن بن سليم
- ۱۴ - المعمار عفا الله عنه

در قسمت جلوی صندوق قبر مولانا این نه بیت از دیوان کبیر او یعنی دیوان شمس آمده است :

- | | |
|---------------------------------------|-------------------------------------|
| ۱ - بروز مرگ چوتابوت من روان باشد | گمان میر که مرا درد این جهان باشد |
| ۲ - برای من مگری و مگو درخ درخ | بیوغ دیو درآفت درخ آن باشد |
| ۳ - جنازدام چو ببشی مگو فراق فراق | مرا وصال ملاقات آن زمان باشد |
| ۴ - مرا بگور سیاری مگو وداع وداع | که گور پرده جمعیت چنان باشد |
| ۵ - فرو شدن چو بدیدی برآمدن بنگر | غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد |
| ۶ - ترا غروب نماید ولی شروق بود | لحد چو حبس نماید خلاص جان باشد |
| ۷ - کدام دانه فرو رفت در زمین که نرسد | چرا پدانه انبات این گمان باشد |
| ۸ - کدام دلو فرو رفت و پر برون نهد | ز چاه یوسف جانرا چرا فغان آمد |
| ۹ - دهان چو سستی ازین سوی آن طرف بگشا | که های وهوی تو در چو تو لامکان باشد |

پس این ده بیت از قسمت جلوی صندوق آغاز شده و پشت سر اشعار فوق آمده است. و آن ابیات نیز از دیوان کبیر می باشند:

- ۱ - ز خاک من اگر گندم برآید
- از آن گران پزی مستی خزاید
- ۲ - خمیر و نانوا دیوانه گردد
- تنورش بیت مستانه سراید

- ۳ - اگر بر گور من آبی زیارت
 ۴ - میایی دف بگویم ای برادر
 ۵ - زینج بر سینه و در گور خفته
 ۶ - بدتری زان کنن بر سینه بندی
 ۷ - زهر سوانگ چنگ و چنگه مستان
 ۸ - مرا حق از می عشق آفریامت
 ۹ - منم منی و اصل من می عشق
 ۱۰ - ز بریح روح شمس الدین تبریز
- در عقب صندوق قبر مولانا در قسمت حالای ووتر صندوق باز این ابیات از دیوان کبیر آمده است:

- ۱- چون چنان نومی ستانی چون شکرست مردن
 ۲- برادر این طلیق را زیرا خلیل حق را
 ۳- این سر نشان مردن و آن سر نشان زادن
 در صورتا دور قاعده صندوق مولانا ابیاتی از جابه جای مثنوی برگزیده شده و آنها را دنبال هم نوشته اند:

- ۱ - باز سلطانه گشم نیکو بیم
 ۲ - باز جامم باز صد صورت تند
 ۳ - حال صالح گر بر آرد يك شکوه
 ۴ - چشم دولت سحر مطلق می کند
 ۵ - صورت معشوقه چون شد در نهفت
 ۶ - جسم ظاهر عاقبت خود رفت نیست
 ۷ - آن عتاب از رفت هم بر پوست رفت
 ۸ - من شدم عربان ز تن او از خیال
 ۹ - کارگاه گنج حق در نیستیست
 ۱۰ - جمله استادان بی اظهار کار
 ۱۱ - لاجرم استادان صمد
 ۱۲ - هر کجا این نیستی افزون تر است
 ۱۳ - نیستی چون هست بالاتر طبق
 ۱۴ - زآنکه کان و مخزن سر خدا
 ۱۵ - چون نه شیری هین منه تو پای پیش
 ۱۶ - ور ز ابدالی و میشت شیر شد
 ۱۷ - کیست ابدال آنکه او مبدل شود
 ۱۸ - هست از روی بقای ذات او
 ۱۹ - چون زبانه شمع پیش آفتاب
 ۲۰ - می برد چون آفتاب اندر آفتاب
 ۲۱ - آنچه تحت قیای کامنون
 ۲۲ - در غور دریا نلد جز مرغ آب

در جبهه راست صندوق قبر مولانا دو منبت کاری بطور عمودی چهار ضلعی در مقابل هم قرار گرفته که به سبک رومی تزیین یافته و نام صنعتگر آن چنین آمده است: «عمل همام الدین محمد بن کنگ القنوی».

کتیبه‌های دیگر در مقابل آن است که بر آن این عبارت به عربی آمده است: «ان وعدائه»

- حق ولا تفرتمک حیوة الدنيا ولا تفرتمک بالله العزیز»
 کتیبه‌ای در قاعده صندوق قبر مولانا بخط کوفی نوشته شده و این کلمات از آن قابل خواندن است:
- ۱ - واحد
 ۲ - علیک یاخوان
 ۳ - ان
 ۴ - قلنا انما اموالک من زمانک
- در قسمت جنوبی مرقد مولانا اماتی است به نام دایره چلبی و اکنون کتابخانه است. بر روی بنجره‌ای که آنرا پنجره نیاز می‌خوانند این اشعار نوشته شده است:

درها همه بسته‌اند الا در تو تا ره نبرد غریب الا بر تو
 ای در کرم عزت نور افشایی خورشید و مه و ستارگان جاقرقو

قبور دیگر:

در مغرب قبه الخضراء و نزدیک بالاسر مولانا قبر کراخانان زن مولانا جای دارد که بر صندوق قبرش چنین نوشته شده است:

- ۱ - الله الباقی
 ۲ - انتقلت المخدومه المحمودة ضیة الذات
 ۳ - مرضیة المسفات رفیعة القدر مشروحة الصدر
 ۴ - ذی الهمة العالیة و المناقب العالیة عصمة
 ۵ - الذین المخصوصه بصفات المعلمین مریم الثانی
 ۶ - بحر المعانی مقبولة الحق معبودة الخالق و الخلق
 ۷ - ماحبة مولانا قدس الله سره
 ۸ - کراخانان رضی الله عنها و ادخلها الی
 ۹ - حظائر القدس اواها من دار الهوان
 ۱۰ - الی جوار الرحمن اخیر یوم الخمیس الثالث عشر
 ۱۱ - من شهر رمضان من شهر سنة احدى وتسعون و ستائة
- صندوق قبر ملکه خاتون دختر مولانا نیز در همانجا جای دارد و بر آن چنین نوشته شده است:

- ۱ - الله الباقی
 ۲ - هذه ترمت الست الزفاتیة افتخار مخدرات
 ۳ - العالم تاج مستورات بنی آدم ملکه خاتون
 ۴ - ابنة سلطان المناجیح و العارفین قطب الاوتاد
 ۵ - و المحققین وارث الانبیاء و المرسلین
 ۶ - جلال الحق و العلة و الدین قدس الله
 ۷ - سرهما فی ثامن عشر شعبان سنة ثلث و سبع مائة
- مرقد مظفر الدین چلبی امیر عالم پسر مولانا (در گذشته در ۶۷۶) نیز در آنجا قرار دارد که کتیبه آن چنین است:

- ۱ - هذه تربة شمس
 ۲ - مشارق المعالی تاج مفارق الاعالی
 ۳ - مظفر الدین امیر عالم بن
 ۴ - مولانا سلطان المحبوبین جلال

۵ - الحق والدين محمدین محمدین الحسين

۶ - البليخي قدس

۷ - الله سرهم نقله من دارالغرور

۸ - ابي دارالسرور في سانس جمادي

۹ - الاول سنة ست وسبعين

۱۰ - وستائه غفر الله لهم

ديگر قبر جلاله خاتون نوه مولانا که بر کتیبه صندوق قبرش چنین نوشته شده است:

۱ - هذه قبر الست

۲ - اثر اهداة الدار الطاهرة

۳ - جلاله خاتون حفيده سلطان

۴ - العلماء والمحققين جلال العانة

۵ - والدين قس الله روجهما

۶ - في غرة محرم سنة اثني وثمانين وستائه

ديگر صندوق قبر ملکه خاتون دختر قاضي تاج الدين که در سال ۷۳۰ کشته شده قرار دارد و کتیبه آن چنین است:

۱ - الله الباقي

۲ - انتقلت الست المرحومة المظلومة المحببة

۳ - الشهيدة مقتولة الأولياء ناز المصدرات افتخار

۴ - المستورات ملکه خاتون نور الله شريعتها

۵ - ابنة افضى القضاة مولانا تاج القبله والدين

۶ - ادم الله فضائله من دارالغرور الي دارالسرور

۷ - ليلة الاربعاء سانس عشر جمادي الآخر سنة ثلثين وسبعمائه

بالاخره قبر حمام الدين چلبی است که بر صندوق قبرش چنین آمده:

۱ - هذه تربة شيخ المشايخ قدوة العارفين امام

۲ - الهدي واليقين مفتاح خزائن العرش امين كنوز الفرح

۳ - جنيد الزمان بايزيد الدوران ابوالفضائل ضياء الحق

۴ - حمام الدين حسن بن محمد بن الحسين المعروف بابي ترك

۵ - رضي الله عنه وعنهم الازموي الاصل بماقال امسبت كرديا

۶ - وانسجت عريبا قس الله روحه في تاريخ يوم الاربعاء

۷ - في ثامن عشر من شهر شعبان سنة ثلث وثمانين وستائه

ديگر صندوق قبر نوه حمام الدين چلبی (درگذشته در ۷۴۷) است که بر کتیبه آن چنین آمده است:

۱ - انتقل من دارالفناء الي دارالبقاء

۲ - حمام الدين حسن بن محمد بن محمد

۳ - بن چلبی حمام الحق والنلة والدين نور الله

۴ - مضجهم في يوم السبت التاسع والعشرين

۵ - شوال سنة سبع واربعين وسبعمائه

قبور عدهای چلبیان که از خویندان مولانا بودند و دختران ایشان نیز در مغرب

قبه الخضراء قرار دارد (شماره ۸ درقلمه). به طرف مشرق قبه الخضراء قبور ذیل مشاهده میشود:

بهاء الدين ولد پدر مولانا که در عقب صندوق قبر مولانا قرار دارد و بر روی صندوق

قبرش این کتیبه نوشته شده است:

۱ - الله الباقي

۲ - هذه تربة مولانا سيدنا

۳ - صدر التريفة متبع الحكمة

۴ - محراب السنة قاصع البدعة وقدموه

۵ - العالم العالم العامل الرباني سلطان العلماء

۶ - من مشرق الشرق والغرب بهما النلة والدين

۷ - شيخ الاسلام والمسلمين محمد بن

۸ - الحسين بن احمد البليخي رضي الله عنه وعن

۹ - اسلافه توفي في نحوة يوم الجمعة الثامن

۱۰ - عشر شهر ربيع الآخر سنة ثمان شربين وستائه

شيخ صلاح الدين زركوب (درگذشته در ۶۵۷) که در بالای صندوق قبرش چنین نوشته شده:

۱ - الله الباقي هذه تربة شيخنا

۲ - شمس العارفين علم الهدى واليقين ملك الامسال كامل الحال و

۳ - القائل امن القلوب الطالب المظلوم نور الله الاعظم برهان القوم

۴ - سلطان الميرة طاهر السيرة والسريرة بحر الاسرار الالهيه ترجمان الزمور

۵ - اعمدة امام التقوى محرم غرائب التجوي بايزيد العصر جنيد الزمان

۶ - صلاح الحق والدين ابوالفاخر فريدوزين باقمسان

۷ - القنوي الذهبي قس الله سره في غرة شهر المحرم سنة سبع وخمسين وستائه

شيخ كريم الدين بكسيمور اوغلو يكي از حريضان مولانا که استاد سلطان ولد بود

(درگذشته در ۶۹۱) که بر کتیبه صندوق قبر او چنین آمده است:

۱ - هذه تربة الشريفة فخر الاسحاب العارفين

۲ - اتفاق العاشق والصادق شيخ كريم الدين

۳ - ابن الحاج بكسيمور المولوي رحمة الله عليه

۴ - في تاريخ شهر ذي الحجة سنة احدى وتسعين وستائه

ديگر علامه الدين چلبی پسر میانی مولانا (درگذشته در ۶۶۰) است که بر کتیبه صندوق

قبر او چنین نوشته شده است:

۱ - الله الباقي هذه تربة

۲ - الصدر المرحوم علامه الدين محمد بن شيخ المشايخ

۳ - سلطان العلماء والعارفين جلال الحق والدين محمد

۴ - بن محمد بن الحسين البليخي افاض الله بر كانه

۵ - عالم الساميين وخمسين ولده بمزيد كل عناية

۶ - او اواخر شوال سنة ستين وستائه

ديگر شمس الدين يحيى برادر مادری (فرزند خوانده) مولانا است که کتیبه صندوق

قبر او چنین است:

۱ - تربة امير شمس الدين يحيى

۲ - بن محمد شاه برادر مادری يا او

۳ - لاد مولانا قدس الله سره العزيز

۴ - در تاريخ هفتم ربيع الآخر سنة اثني وتسعين وستائه

ديگر قبور تجوالدين فريدون دهبسالار و اولو عارف چلبی و بيوك زاهد چلبی

و شمس الدين عابد چلبی و واحد چلبی پسر سلطان ولد و ديگر چلبیان و ساير دختران ایشان است.

رويه ۶۵ صورت قبر در يازگانه مولانا وجود دارد که بالای قبر مردان عمامهای

گذشته اند. ولي قبر زنان بدون عمامه است. دور مقبره مولانا شمعها و شمعهاها و اشياء نيس

نهادمانند که همه آنها توسط مشتاقان و عشاق زیارت آن بزرگوار تقدیم شده است. مقبره مولانا در قرن شانزدهم توسعه یافت و سماع‌خانه و مسجد کوچک به آن افزوده گشت.

سماخ خانه :

سماخ‌خانه یا تالار رقص درویشان در طرف شمال قبله‌الخطراء (شماره ۱۰ در نقشه) واقع شده است. این رواق در کنار مسجد کوچکی است که در قرن شانزدهم در زمان سلطان سلیمان قانونی ساخته شده است. دیوارهای مرکزی سماخ‌خانه با تخته پوتاشیده شده، در طرف شمال و مشرق آن شاه‌نشینهایی برای مردان و زنان تماشاگر و موزیک‌نوازان ساخته‌اند. نقش‌ونگار کتیبه‌ها و نقوش سقف توسط محبوب آفندی که از خوشنویسان قونیه بوده در ۱۸۸۸ به عمل آمده است، و او همان کسی است که مرقع یا حضرت مولانا را که بر سر در مدخل قرار دارد نوشته. در این رواق هجده بیت از اولین ابیات مثنوی بر زوایای آن نوشته شده، و در دیوار سماخ‌خانه کلاه و کرگرت (پیراهن) وقالی وقالیچه‌ها نصب شده است. در یکی از شاه‌نشینها فرش که نقش مرغ دارد در حدود ۲۵x۲۵ متر از قرن پانزدهم میلادی باقی است و معروف به قالی «اوشاق قوشلو» می‌باشد که در شاه‌نشین پائین که در سمت شمال قرار دارد گسترده‌اند. در سقف مدور این رواق که هشت پنجره شیشه‌ای در اطراف آن است نقشی کثیرالاشیاء دیده می‌شود که در وسط آن خایرماییت که بر زمینه آبی با خط سفید در دور تا دور آن درخت سرسبز نوشته شده : «یا عالمًا بحالی، یا عالمًا بحالی...». دور تا دور بالای همین رواق نام ائمه اثنی‌عشر بدین‌صورت آمده است: «یا حضرت امام علی، یا حضرت امام حسن، یا حضرت امام حسین، یا حضرت امام موسی‌الکاظم، یا حضرت امام رضا، یا حضرت امام محمدتقی، یا حضرت امام جعفر صادق، یا علی‌القی، یا حضرت امام حسن‌الاسکری، یا حضرت صاحب‌الامراء». و در وسط آنها جا بیجا چنین نوشته شده است: «یا حضرت جلال‌الدین رومی، یا حضرت شمس تبریزی، یا حضرت سلطان ولد، یا حضرت شیخ حصام‌الدین». در مدخل سماخ‌خانه ظرفی از شیشه مربوط به قرن چهاردهم و قندیلها و شمعدانهای از دوره مملوکان و قرن پانزدهم و هفدهم که دوره عثمانیها است به‌نظر می‌رسند. یکی از آنها چراغی روغنی و دیگری اسباب آتش‌خانه و اشیاء دیگر است و بیشتر آنها دارای نوشته و کتیبه می‌باشند. اشیاء هنر کاری و ساخته شده از چوب مربوط به عصر سلجوقی است. یکی از آنها رحل قرآنی است که توسط جمال‌الدین مبارک به پارگاه مولانا هدیه شده و نمیک رومی ترین یافته است.

آلات موسیقی :

محلی در سماخ‌خانه به نمایشگاه آلات موسیقی اختصاص داده شده است. این آلات موسیقی عبارتند از: نی، ریاب، دف (دایره)، تنبور، کمانچه، کمان، تار.

لباسهای مولانا :

در جمه آینه‌هایی که در وسط و کنار سماخ‌خانه گذاشته‌اند، لباسهای مولانا و حسن‌الدین تبریزی و سلطان ولد ملاحظه می‌شود. بعضی از این اشیاء از کتان و بعضی از ابریشم و پارچه‌های دیگر است.

بنا بنمای قدیم، مولانا کلاه قهوه‌ای رنگ روشن بر سر می‌گذاشت و بر آن دستاری ملون می‌پوشید، ولبانده‌ای به رنگهای مختلف می‌پوشید و پیراهن و قبایی بر تن می‌کرد. مولانا مردی بلندبالا و پاریزانه‌دام و رنگ‌پریده بود. لباسهای که از او باقی‌مانده مناسب وضعی است که از قدما بلای او گردیدند. ضامه مولانا و شیکلاوه او که «عرقیه» نام دارد در این موزه نگهداری می‌شود. پهلایه کلاه از حسن‌الدین تبریزی و قبای از سلطان ولد، ولبانده‌ای از سلطان سز از او در این موزه وجود دارد.

وجد و سماخ :

سماخ به فتح سین به معنی شویایی و هر آوازه که شنیدن آن خوشایند است می‌باشد. سماخ در اصطلاح صوفیه حالت حذب و اشراق و از خوشتر رفتن و فنا به امر غیر ارادی است که اختیار عارف صوفی در ظهور آن ندارد. ولی زرگان صوفیه از همان دوره‌های قدیم بدین نکته پی بردند که گذشته از استعداد صوفی وعلل و مقدماتی که او را برای منجذب شدن قابل می‌سازد وسایل عملی دیگری که به اختیار و اراده سالک است نیز برای ظهور حال فنا مؤثر است. بلکه برای پیدایش «حال» و «وجد» عامل بسیار نیرومندی شمرده می‌شود. از جمله موسیقی و آواز خواندن و رقص است که همه آنها تحت عنوان «سماخ» در می‌آید، صوفیه می‌گویند سماخ حالتی در قلب ودل ایجاد می‌کند که «وجد» نامیده می‌شود و این وجد حرکات بدنی چندی بوجود می‌آورد که اگر این حرکات غیر موزون باشد «اضطراب» و اگر حرکات موزون باشد کف‌زدن و رقص است.

رقص در نزد مولویه اهمیت خاص داشته، خود مولانا حتی در کوچکی و بازار هم با یک با محراب برقص در می‌آمد. چنانکه یک‌بار در بازار زرکوبان این حالت بر وی دست‌اند و گویند حتی حنازه صلاح‌الدین زرکوب را نیز به اشارت مولانا با رقص و دف به قبرستان بردند.

افلاکی در مناقب‌العراقین در این باره چنین می‌نویسد: در آن غلیات شور و سماخ که مشهور عالمیان شده بود از حوالی زرکوبان می‌گذشت مگر آواز ضرب تقاق ایشان به گوش مبارکش رسید. از خوشی آن ضرب شوری صعیب در مولانا ظاهر شد و به‌جرح در آمد. شیخ نعم‌زمان اردکان خود بیرون آمد و سر در قدم مولانا نهاده و بیخود شد. . . . و به شاگردان دکان اشارت کرد که اصلاً ایست نکنند و دست از ضرب باز ندارند تا مولانا از سماخ فارغ شود. همچنان از وقت نماز ظهر تا نماز عصر مولانا در سماخ بود، از ناگاه گویندگان رسیدند و این غزل آغاز کردند :

یکی گنجی پدید آمد در آن دکان زرکوبی
زهی صورت زهی معنی زهی خوبی زهی خوبی
بر دیوار سماخ‌خانه مولانا این دوبیت شعر آمده است:
در وقت سماخ معده را خالی دار
زیرا چو تهی است می‌کند ناله زار
چون پر کردی شکم ز لوت بسیار
خالی مانی ز دلیر و دست و کنار
بر دیوار دیگر آن رواق چنین آمده :
سماخ آرام جان زندگان است
کمی‌دانند که او را جان جان است
خصوصاً خلقهای کاندلر سماخند
همی گردند و کعبه در میان است

از حسن اتفاق در سفر اخیر که برای شرکت در کنگره هفتصدمین سال مولانا از ۱۵ تا ۱۷ دسامبر ۱۹۷۳ در ترکیه بودم توفیق دیدن مجلس سماخی را که در دوشنبه شب ۱۷ دسامبر از ساعت ۹ تا ۱۱ بعد از ظهر در محل استادیوم سرویشیده قونیه در حضور رئیس جمهوری و عده‌ای از رجال ترکیه برپا شده بود یافتم.

مجلس سماخ با خواندن آیاتی از کلام‌الله مجید آغاز شد. سپس بی‌زنی عاشر به زدن نی مشغول گشت. پس از آن ارکستر مخصوص در محل خود شروع به نواختن کرد. ناگهان چهل تن از درویش مولویه به مجلس وجد و سماخ درآمدند. مرشد و نایب او و صوفیان به‌نظم و ترتیب خاصی به‌صاف باز و صف جمع پرداختند. صوفیان جز مرشد که عمامه‌ای بر سر و نایب او که به دور کلاه نم‌دین دستاری سفید پیچیده بود، همه کلاه‌های نم‌دین بلندی بر سر و قبای و دامن سفید بر تن داشتند. کمر همه ایشان با زالی بسته شده بود. سپس همه صوفیان جز مرشد و نایب او در یک صف قرار گرفتند و مرشد و نایب او در جنبی ایستادند. در آغاز نایب مرشد دست مرشد را بوسیده و مرشد هم صورت او را بوسید، و نایب در کنار مرشد جای گرفت. پس از آن یکایک صوفیان دست مرشد و نایب او را بوسیدند، در کنار آمدند و آندو نیز صورت



رقص صوفیان

آنان را می‌بوسیدند. بدین ترتیب هر يك دست مرشد و نایب او و صوفیانی را که در کنار او ایستاده بودند بوسیده و در صف جای می‌گرفتند تا همه ایشان این سنت را به‌جای آورده در يك صف قرار گرفتند. پس از آن آهنگ سماع نواخته شد و مرشد اجازه داد و سماع داد و صوفیان دست‌افشان و چرخ‌زنان بنای رقص و سماع را گذاردند و دور خود می‌چرخیدند و دامنهای بلند به‌سرعت با ایشان می‌چرخید و دایرهای را تشکیل میداد. تنها از این جمع مرشد و نایب او بودند که نمی‌رقصیدند و ناظر رقص دسته‌جمعی باران خود بودند.

مسجد مولانا :

در مغرب سماع‌خانه مسجد کوچکی قرار گرفته که دو مدخل دارد یکی از طرف بارگاه مولانا و دیگری از جانب در چراغ. مدخل عمومی مسجد از طرف مغرب است و به‌طرف حیاط باز میشود. در جلوی مدخل رواقی است که با چهارگنبد پهن بر روی سه ستون مرمرین قرار گرفته است.

در مسجد مولانا نسخ خطی قرآن و کتابهای دیگر فراوان به چشم می‌خورد. این کتابها اغلب مذهب و دارای مینیاتور می‌باشند. یکی از آنها که قابل ذکر است کتاب فتوای بغدادی به نام «حقیقۃ‌الغناء» و دیگر دو دیوان قدیمی حافظ مربوط به قرن شانزدهم و هیجدهم می‌باشد. از آثار نفیس این موزه آلپومی است که «تصویر علی عثمان» نام دارد و در آن صورت سیویک سلطان عثمانی دیده میشود که آخرین آنها سلطان عبدالعزیز می‌باشد. نسخه‌های فارسی و عربی به خطهای مختلف در این موزه فراوان است.

در سمت جنوبی این مسجد قالیچه‌ها و قالیها و گنیم‌های نفیس بردبار آویخته است که مربوط به قرن پانزدهم و شانزدهم و هجدهم می‌باشد است. یکی از آنها قالیچه سجاده مولانا است که از ایریم و یشم بافته شده و نقش رومی دارد و روی آن به‌خط عربی نوشته شده است «الشاکره». گویند این قالیچه را علاء‌الدین کیتباد به عنوان هدیه عربی در ۱۲۲۷ میلادی به مولانا داده است. از چیزهای جالب این مسجد تسمیهای دانه درشت برای ذکر صوفیان است که بعضی از آنها به ۹۹۹ دانه میرسد و جنس آنها از چوب گردو است. یکی از آنها متعلق به اولوغارف چلبی نوه مولانا بوده است.

مطبوع مولانا :

در پشت رواق مطبخ مولانا قرار دارد که این شعر ترکی را بردیوار آن نوشته‌اند:
مطبوع منلاده مطبخ ایله وجودین وارنین عشقله گل‌خدمت ایله یارنورایتسون سنه؟
یعنی: در مطبخ مولانا وجود خود را بیز و بیا و به عشق خدمت کن تا یار ترا نورانی سازد.

در مطبخ مولانا اسباب مطبخ و آلات مطبخ از مس و نقره زیاد است. از جمله يك دست بشقاب و قاب نقره وجود دارد که از زمان سلاطین عثمانی به‌جای مانده است.

۲ - برای اطلاع از دیگر آثار و کتیبه‌های ترکی، رجوع شود به کتاب «فوقیه شهر مولانا» تألیف ایران‌شناسی ایران‌دوست و دانشمند جناب آقای محمد اوندر معاون نخست وزیر و مدیر اداره کل فرهنگ و هنر ترکیه:

Mehmet önder Mevlâna Sehri Konya, Ankara, 1971.

و کتاب مولویان‌یس از مولانا تألیف دانشمند معروف ترک آقای گلپیناری:

A. Golpinârî, Mevlânâ' dan Sonra, Mevlevîlik, Istanbul, 1953.

قدیمی ترین سردار سنی مسجد جمعه اصفهان

لطفاً اله هنر فر
دکتر در تاریخ

مسجد جمعه یا مسجد جامع اصفهان درحقیقت مجموعه‌ای از صنایع معماری و هنرهای زیبای ایران بعد از اسلام تاریخ ایران است و یادگارهای سلسله‌های پادشاهان و حکام و مردان و زنان لیکوکار ایرانی بعد از اسلام را دربر دارد و تنها بنائی در ایران محبوب میشود که تحولات معماری و تزئینات اسلامی ایران را طی چهارده قرن اخیر میتوان در آن مشاهده و مطالعه نمود. آثار اسلامی قرون اولیه هجری و اضافات و الحاقات بعدی از دوره‌های دیلمی و سلجوقی و عهد ایلخانان



نمونه‌ها هنر دوران اسلامی تاریخ ایران است.

آثار سلجوقی مسجد جامع اصفهان :

بدون شك جالبترین آثار تاریخی موجود در مسجد جامع اصفهان آثار سلجوقی دوران سلجوقی میباشد که طی شصت سال سلطنت ملك شاه و جانشینان او در اصفهان که این شهر پایتخت آنها بوده شرح زیر بوجود آمده است :

۱ - سلطنت ملكشاه سلجوقی از ۴۶۵ تا ۴۸۵ هجری قمری بمدت بیست سال .

۲ - سلطان برکیارق بن ملكشاه از ۴۸۵ تا ۴۹۸ هجری قمری بمدت سیزده سال .

۳ - سلطان محمد بن ملكشاه از ۴۹۸ تا سال ۵۱۱ هجری قمری بمدت سیزده سال .

۴ - سلطان محمود بن محمد بن ملكشاه از سال ۵۱۱ هجری قمری بمدت چهارده سال .

آثار برجای مانده این دوران باشکوه تاریخی اصفهان عبارتست از :

۱ - گنبد نظام‌الملک در جنوب مسجد جامع اصفهان که بوسیله خواجه نظام‌الملک طوسی صدر اعظم ملكشاه بنا شده و در کنیبه کوفی آن نام پادشاه و وقت ابی‌الفتح ملكشاه بن محمود بن داود پسر خلیفه‌الله امیر المؤمنین^۲ و وزیر او خواجه بزرگ حسن بن علی بن اسحق طوسی و خزانهدار وقت ابی‌الفتح احمد بن محمد الطائزین ذکر شده است .

۲ - گنبد شمالی مسجد جامع بنام تاج‌الملک که در نزد مردم محل به گنبد خاکی شهرت و بدستور ملك سلجوقی و زوجه مقتدر ملكشاه ترکان خسانون بوسیله تاج‌الملک ابوالغایب مرزبان بن خسرو فیروز از وزرای مشهور سلجوقی و رفیق خواجه نظام‌الملک در سال ۴۸۱ هجری قمری بنا شده و از نظر جنبه معماری

و هنری زیباترین اثر معماری جهان‌عنوان گرفته است.

۳ - چهارستون‌ها و شبستانهای شمال و جنوب مسجد که باطاقهای آجری متنوع هم اکنون وجود دارد و جلب توجه میکند.

۴ - آثاری که در دو ضلع شرقی و غربی مسجد وجود داشته و شامل آموزشگاهها و صومعه‌ها و مصلیها و کتابخانه و مانند اینها بوده و در حریق سال ۵۱۴ یا ۵۱۵ هجری دچار آتش‌سوزی شده و از میان رفته است و از سال ۵۱۵ هجری بعد بجای آنها آثار دیگری بنا شده و موضوع اصلی این مقاله است .

حریق مسجد جامع اصفهان در سلطنت سلطان محمود سلجوقی

سلطان محمد سلجوقی فرزند ملكشاه در ۲۴ ذیحجه سال ۵۱۱ هجری درگذشت و فرزندش محمود جانشین او شد و وی در ابتدا با دعوتش سلطان سنجر داخل در جنگ شد ولی سپس صلح نمود و پادشاهی عراق و آذربایجان و بغداد و دیار بکر و فارس و ارمن و گرجستان بر او تسلط شد و مسترشد خلیفه عباسی او را سلطان مقبذالدین محمود پسر امیر المؤمنین لقب داد . مدت سلطنت محمود ۱۴ سال طول کشید و او بیشتر این مدت را در اصفهان و گاهی در بغداد بسر میبرد ، وی ناماد سلطان سنجر بود و دختر آن پادشاه مشهور سلجوقی بنام ماه ملك یا مهیلك خاتون^۳ زوجه او بود که در سن هفده سالگی درگذشت و سلطان سنجر از مرگ وی سخت اندوهگین شد و شعرایی دربار وی در مرثیه فیه او شعرها گفتند

ولی هیچیک از آن اشعار او را تسلیم نبخشید و سلطان از عمق بخاری که شاعری توانا از اهل بخارا و ملك الشعرای سلاله آل قراسیب در سرزمین توران بود خواست تا در مرثیه دخترش اشعاری بسراید زیرا عمق از جهت مرثیه‌هایی که در باره خواتون توران گفته بود در آن روزگار شهرتی

بسیار داشت ولی چون بطلب وی رفتند او پسر و فرزندش شده بود و نقل و تحویل از آنجا متعذر مینمود لذا مرثیه‌ای گفته و مصحوب پسر خود خمیسی نزد سلطان سنجر به مرو فرستاد و این واقعه در فصل بهار بود و این دو بیت از آن مرثیه است :

هنگام آنکه گل نمد از حسن بوستان رفت آن گل شکفته و در خاک شد نهان
هنگام آنکه شاخ شجر تم کتد ز ابر
بی آب ماند ترکس آن تازه بوستان

مدت عمر سلطان محمود بن محمد سلجوقی ۲۷ سال بود و در یازدهم شوال سال ۵۲۵ هجری در شهر همدان وفات یافت و در اصفهان در جنب آرامگاه پدرش سلطان محمد بن ملكشاه مدفون شد.

حریق سال ۵۱۵ هجری

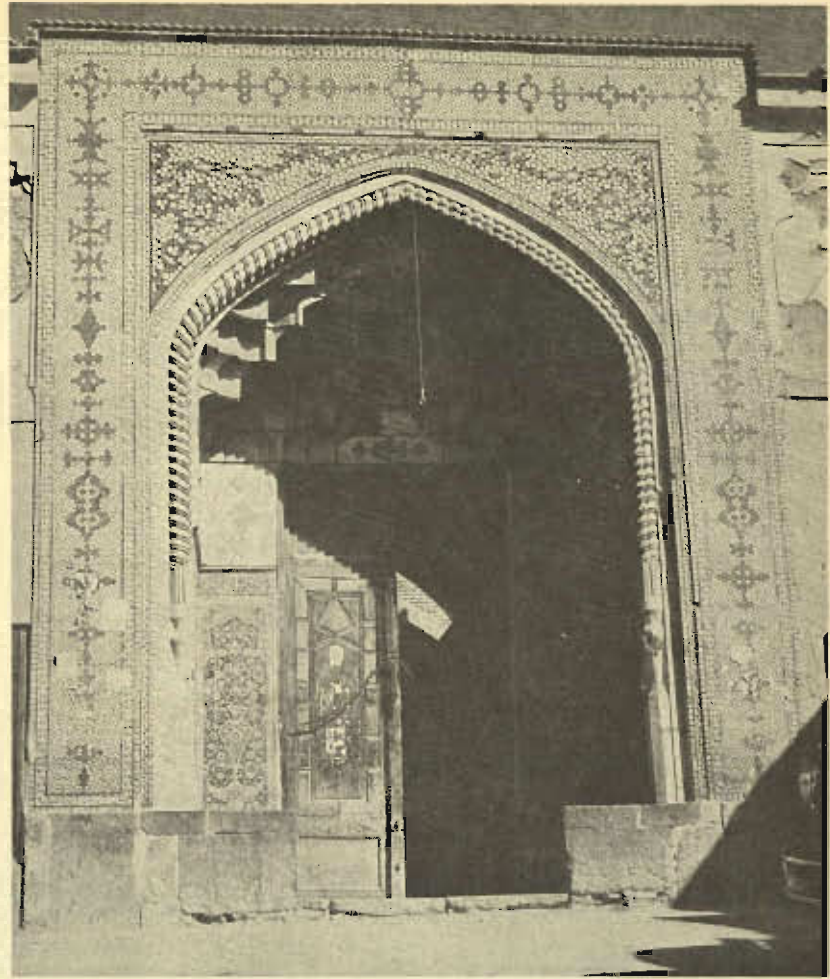
در چهارمین سال سلطنت سلطان محمود بن محمد بن ملكشاه فرقه اسماعیلیه

۱ - ذنون بسیاری اخیر در مسجد جامع اصفهان آثاری از دوره سلطنت نیز پدیدار شده که مورد بررسی و مطالعه است .
۲ - محمود المقفدی باقر خلیفه عباسی است که از سال ۴۶۷ تا ۴۸۷ بر سندهلالت عباسیان تکیه زده است .

۳ - رولندور آرتور Prof. Arthur Upham Pope کتاب بررسی هنر ایران A survey of Persian Art شرح جامعی درباره این اثر تاریخی نگاشته و گنبد تاج‌الملک را بدینگونه توصیف میکند :

« این بنا با عظمت خاموش و جدی و ابراز آمیز یکی از زیباترین آثار معماری جهان است » .

۴ - صاحب کتاب سلوفاغه ، خواجه امام‌ظہیرالدین نیشابوری چاپ تهران صفحه ۵۳
۵ - دیوان عسک بخاری ، مقابله و تصحیح استاد معین نفیسی چاپ تهران صفحه ۱۴
۶ - سلوفاغه خواجه امام ظہیرالدین نیشابوری صفحه ۵۰
۷ - مجمع‌التواریخ و التمسیم به تصحیح ملائذالمرام بهار صفحه ۴۶۵ .



مسجد جمعه و کتابخانه نبیسی آنرا آتش زدند. این آتش^۸ نوشته است که در سال ۵۱۵ هجری هفته پیش از حریق یک قصر سلطنتی، جامع اصفهان که باشکوهترین جامع‌ها و زیباترین آنها بوده بسوخت و امانت می‌کنند که بنای مزبور بدست باطنیه آتش گرفت، بنا بر آنچه این اثر می‌گوید اینطور بنظر میرسد که خرابیهای وارده قابل ملاحظه بوده است.^۹

آنچه که در حریق سال ۵۱۵ در مسجد جامع سوخته است توابع مسجد یعنی ابنیه‌های مانند آموزشگاهها، صومعهها، مصیفها، مخزنها و کتابخانه‌های بوده است که فهرست آن در سه جلد قطور تنظیم شده بوده است.

قدیم‌های سوخته‌شده همانهایی بوده است که مافروخی^{۱۰} از آنها با اصطلاح (ربع امور) یعنی چهار دستگاه ساختمان یاد میکند. بنا بر گفته مافروخی برای هر نمازگستر از پنجاه هزار نفر در آنجا گرد نمی‌آمد، پهلوی هر جزری شیخی قرار نارد و جماعتی از طلاب گرد او گرفته بوظیفه درس بارباخت نفس اشتغال دارند. آستکی این بنا بواسطه مناظره فقها و مباحثه علما و مجالسه متکلمین و پندهای واعظین است، در آنجا حواریان و عباد و کسانی دیده میشوند که بحال عبادت در مسجد اقامت گزیده و با سبوح و دعا زندگانی را میگذرانند، و ربوروی مسجد کتابخانه‌های باسجرات گوناگون و مخازنی واقع است، این کتابخانه بوسیله استادالرئیس ابوالعباس احمد الضبی ساخته شده و او کتب مربوط به همه گونه علوم را که بمرو در ایام فضلاء و ادباء سابق انتخاب کرده‌اند در آنجا جمع نموده است، کتابخانه مزبور دارای فهرستی در سه جلد بزرگ بوده مشتمل بر کتابهایی در تفهیم قرآن، حدیث، صرف و نحو و لغت، ادبیات، شعر، منطق، ریاضی و طبیعی و غیره^{۱۱}.

مافروخی نوشته است یکی از اصفهانیان معروف به ایومض روی می‌رود

مسجد جمعه و کتابخانه نبیسی آنرا آتش زدند. این آتش^۸ نوشته است که در سال ۵۱۵ هجری هفته پیش از حریق یک قصر سلطنتی، جامع اصفهان که باشکوهترین جامع‌ها و زیباترین آنها بوده بسوخت و امانت می‌کنند که بنای مزبور بدست باطنیه آتش گرفت، بنا بر آنچه این اثر می‌گوید اینطور بنظر میرسد که خرابیهای وارده قابل ملاحظه بوده است.^۹

آنچه که در حریق سال ۵۱۵ در مسجد جامع سوخته است توابع مسجد یعنی ابنیه‌های مانند آموزشگاهها، صومعهها، مصیفها، مخزنها و کتابخانه‌های بوده است که فهرست آن در سه جلد قطور تنظیم شده بوده است.

قدیم‌های سوخته‌شده همانهایی بوده است که مافروخی^{۱۰} از آنها با اصطلاح (ربع امور) یعنی چهار دستگاه ساختمان یاد میکند. بنا بر گفته مافروخی برای هر نمازگستر از پنجاه هزار نفر در آنجا گرد نمی‌آمد، پهلوی هر جزری شیخی قرار نارد و جماعتی از طلاب گرد او گرفته بوظیفه درس بارباخت نفس اشتغال دارند. آستکی این بنا بواسطه مناظره فقها و مباحثه علما و مجالسه متکلمین و پندهای واعظین است، در آنجا حواریان و عباد و کسانی دیده میشوند که بحال عبادت در مسجد اقامت گزیده و با سبوح و دعا زندگانی را میگذرانند، و ربوروی مسجد کتابخانه‌های باسجرات گوناگون و مخازنی واقع است، این کتابخانه بوسیله استادالرئیس ابوالعباس احمد الضبی ساخته شده و او کتب مربوط به همه گونه علوم را که بمرو در ایام فضلاء و ادباء سابق انتخاب کرده‌اند در آنجا جمع نموده است، کتابخانه مزبور دارای فهرستی در سه جلد بزرگ بوده مشتمل بر کتابهایی در تفهیم قرآن، حدیث، صرف و نحو و لغت، ادبیات، شعر، منطق، ریاضی و طبیعی و غیره^{۱۱}.

مافروخی نوشته است یکی از اصفهانیان معروف به ایومض روی می‌رود

مسجد جامع اصفهان را یکی از ملاحد آتش انداخته، کتابهایی در آنجا سوخت. هفته بعد عمارات سلطنتی از شمع که در دست کنیز کوی بود سوخته و جز یاقوتها، جواهر بسیاری در آتش آمیختند.^{۱۲}

کتیبه کوفی قدیمی‌ترین سردر مسجد جامع از این حریق حکایت میکند.

یک کتیبه کوفی که تزیینات خطی اطراف قدیمی‌ترین سردر مسجد جمعه اصفهان را در جانب شمال شرقی تشکیل میدهد و امروز نیز خوشبختانه وجود دارد از این حریق حکایت میکند.

کتیبه مزبور ببط کوفی با آجر برجسته بشرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحیم ومن القلم ممن منع مساجد الله ان یدکرفها اسمه وسیعی فی خرابها اولئك ما كان لهم ان یدخلوها الا تخمین لهم فی الدنیا خزی ولهم فی الآخرة عذاب عظیم اعاده هذه العمارة بعد الا حترق فی شهر سنة خمس عشرة وخمس مائة^{۱۳}.

در عکس قدیمی سردر تاریخی مسجد جامع اصفهان که ضمن این مقاله آمده است قسمت آخر کتیبه بخوبی فراتر میشود و در عکس مرحوم میرسید علی

۸ - ابوالحسن علی بن ابراهیم شیبانی موصی جزوی ملقب به فرزندان و مکتبی به ابوالحسن، ادیب، محدث و مورخ مشهور از اجلای علمای ضامیه فرزند ابوالحسن ابوالکرم در سال ۵۵۵ هجری در جزیره ابن عمر از مقامات موصل متولد شده و تا حد رفت در خدمت پدر و برادر خود در موصل اقامت داشته و از اکابر مرفی تحصیل علوم متنوعه نموده تا آنکه در حدیث و اسباب و سیر و تواریخ و وقایع و حروب و ایام مشهوره عرب منبج گردیده است. وی صاحب تألیفات است از آنجمله: تاریخ الامکان موصل - تحفة العباب و طرفة الغراب - کامل التواریخ که وقایع مهم عالم را از اول خلقت تا حال ۶۲۸ هجری نوشته و به تاریخ کامل و تاریخ ابن اثیر نیز معروف است و در لیدن و وایس و مصر و قاهره بدفئات چاپ شده است، وفات ابن اثیر در سال ۶۳۰ یا ۶۳۸ هجری اتفاق افتاده است (رجوع شود به جلد پنجم رسامة الالب صخه ۲۴۲).

۹ - آثار ایران از انتشارات اداره کل باستانشناسی (جلد اول) - جزوه دوم، صخه ۱۱۸.

۱۰ - مقدس‌الین سعیدین حسن مافروخی اصفهانی از نویسندگان اواخر قرن پنجم هجری است که درباره موصل و موصل خود اصفهان کتابی نام محاسن اصفهان بزبان عربی رشته تحریر در آورده و این کتاب را به فتح الملک فرزند خواجه نظام‌الدین طوسی اهداء کرده است.

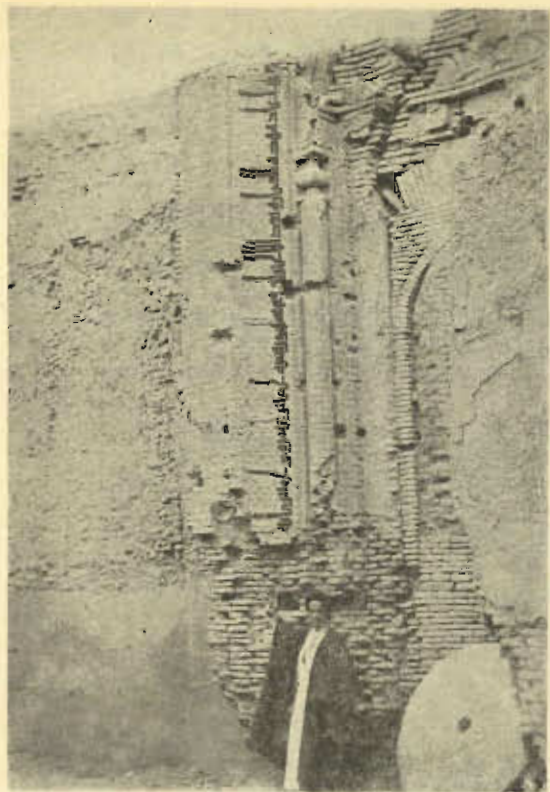
صخه عربی این کتاب بوسیله دانشمند مستر آقای سید جلال‌الدین تهرانی در سال ۱۳۲۲ شمسی منتشر و ترجمه فارسی آن تحت عنوان ترجمه محاسن اصفهان بوسیله حسین محمدرضا علی‌آوی در قرن هشتم هجری به رشته تحریر در آمده است. رساله ترجمه محاسن اصفهان در سال ۱۳۲۸ شمسی با اهتمام دانشمند فقید عباس اقبال منتشر شده است.

۱۱ - ترجمه فارسی آثار ابن‌سیران از انتشارات اداره کل باستانشناسی (جلد اول) - جزوه دوم صخه ۱۱۵.

۱۲ - ترجمه رساله محاسن اصفهان به اهتمام عباس اقبال چاپ تهران صخه ۶۳.

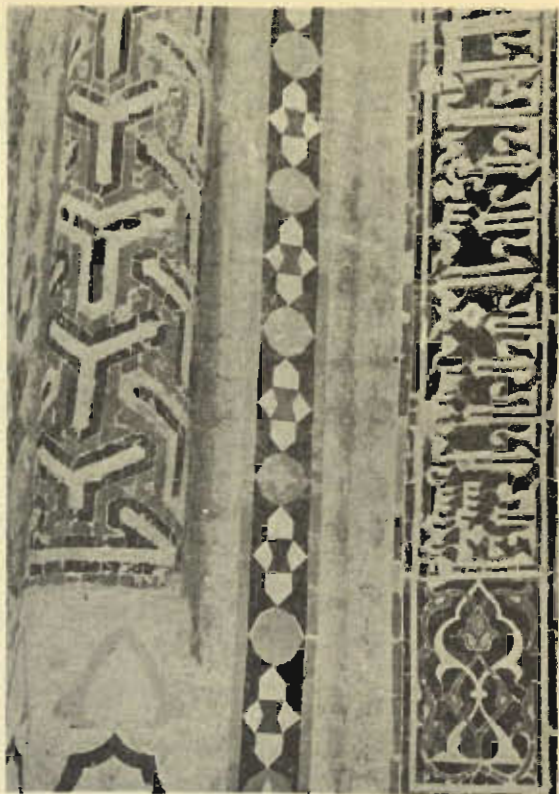
۱۳ - تاریخ اصفهان و ری تألیف حاج شیخ میرزا حسن جایری اصفهانی صخه ۱۱۵.

۱۴ - بدائزکله (مصر) قدسی از این کتیبه تا جمله (عذاب عظیم) مرور رسالت از بین رفته است.



میرند که این اثر نوشته درذیل وقایع
 عین سال، زیباترین و بزرگترین مساجد
 را داخله آتش زدند.
 در آن زمان مرکز امور سلطنت در
 ایران بغداد و غیره امتهان بود و سلطان
 محمود مالیات جدیدی بر معاملات بغداد
 جدیداً قرار داده بود و این حریق را اثر
 شامت آن مالیات تصور کرده و مالیات را
 شهرت دارد.^{۱۶}

۱۵ - صاحب میریندین میریندین
 میریندین معروف به جاب در ۲۵



ای الحجاج الحرام سال ۲۴۸۷ در امتهان تارک.
 شده و در شب جمعه ۳۰ ذوالحجه ۱۳۲۹ هجری
 قمری در تهران وفات یافته در دهان امامزاده
 عبدالله مرحوم عبدالعظیم (ع) مدفون گردید.
 وی از عارفان رجال ادب و ریاض امتهان
 است که در نزد علماء این زمان فقه و اصول
 و حکمت و طب مخصوصاً ریاضی را آموخته و
 در حکمت جدید و فقه حران نامورین گردید.
 تمام عمر خود را صرف تحصیل علوم و ایات
 آن و ترویج افکار از راه روزنامه و کتاب و
 تدریس فرمود. شایفا ریح برده تا کتابی از
 تاریخ و جغرافی و رجال امتهان تألیف نمود
 نامشخص و بزرگان امتهان تألیف داشته

نام الاصفهان در ده میعاد که نقش جلد اول
 بطبع رسیده است، روزنامه انبیا نیز رسیده
 داشتهاند مزبور شماره اول آن در شهر خوال
 ۱۳۲۹ منتشر شده و با شماره ۹ شماره اول باب
 رسیده است، «راهنمای مسافر امتهان» جزوه
 کوچک دیگری است در ۷۷ صفحه و همچنین
 ترجمه قسمی از سفرنامه شارون فرانسوی را این
 امتهان که در سده آن خادروان بطبع رسیده
 است.

۱۷ - رجوع نمود به کتاب مذکور تصور بسا
 داشتهایم و بزرگان امتهان تألیف داشته



معتبر آقای بهمنعلی الدین مهدی صاحب
 امتهان ۲۴۰ و ۲۴۱).
 ۱۶ - مرحوم میر سینعلی صاحب کتاب
 کتبه این سردر را رسه روی جلد رساله خود
 «راهنمای مسافر امتهان» قرار
 داده است و مسلماً رساله مزبور اولین کتابی
 رضائاتی است که بواسطه مهدی معین و داشتهاند
 و علاقت به مومن و مؤلف خود برای شهر
 امتهان تزیین داده شده است.

۱۷ - رجوع نمود به کتاب کعبینه
 آثار تاریخی امتهان تألیف نگارنده.

یزد پس از صفتسان

عباسی یزدنام
دکتر دریاشناسی

یکی از مراکز قدیمی ایران است که پدران ما در آن یادگارهای زیاد برجای گذاشته‌اند و وظیفه ماست که از آن یادگارها به‌بهترین طریق حفظ کنیم.

در شمارهای از شماره‌های پیشین این مجله صحبت از حصار زیبای قدیم شهر یزد بوده که باوجود روزهای سختی که گذرانده هنوز بر پای ایستاده و بسیاری از داستان‌های کهن ولی واقعی مربوط به تاریخ میهن ما را در دل خود محفوظ نگاه داشته است. امتیازات یزد نسبت به دیگر شهرهای کشور ما بسیار است. یکی از آن امتیازات این است که یزدی‌ها در گذر قات مهارت زیاد داشته‌اند و هر کجا میخواستند زمینی را آبی کنند و قناتی بوجود آورند از یزدی‌ها کمک خواسته‌اند.

عکسی که صفحه مقابل در معرض دید شما قرار گرفته بسیار جالب است. من وقتی آنرا به یک اروپایی نشان دادم قادر نبود تشخیص دهد که این حفره‌های منظم که در نزدیکی‌های شهر استخوان پرمونتهای منتهی میشود چه چیزی را نشان میدهد. او ابتدا تصور میکرد حیوان بضمومی این سوراخ‌ها را در روی سطح زمین بوجود آورده و برای عبود راهی زیرزمینی ساخته است. ولی من برای او توضیح دادم و او بسیار تعجب کرد و اظهار داشت که این کار فوق‌العاده‌ای بوده است که کشاورزان ایرانی در آن ایام بسیار کهن انجام داده‌اند.

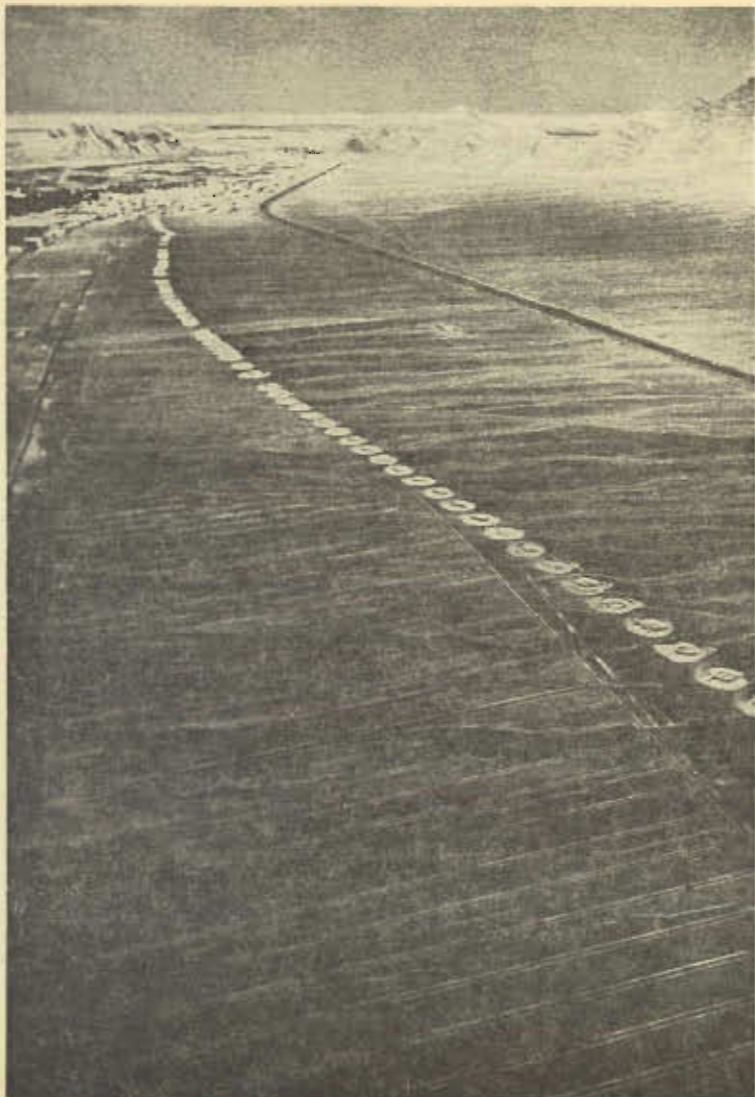
امروز وقتی ما میخواستیم محلی را آبی کنیم طرح مین‌زیرو، فشمیکتیم، بولدوزرهای ما و بوم‌های نبرومند سخت‌ترین خاک‌ها را زیرورو میکنند. در آن روزهای سیار کهن، یک انسان، یک ایرانی کلنگ کوچکی بردست میگرفت، از سطح تا شام زمین را مشتکافت، ساعت‌ها و روزهای بشمار

این کار را ادامه میداد، تا روزی موفق میشد آبی را که در کنار کوه‌های یزد در زیر زمین جاری بود به روی زمین در میان جلگه حاصل‌خیزی آفتابی کند و آن جلگه به‌روستای آبدار و پر نعمتی مبدل میشد.

این کار آسانی نبود ولی پدران ما تا اینکه وسایل مؤثری برای انجام چنین کاری در اختیار نداشتند از عهدۀ انجام آن، بخوبی برآمده‌اند.

من نمیتوانم بگویم در چه زمانی، چه روزی و در چه سالی کدامیک از پدران ما برای نخستین بار نسبت به انجام چنین کاری زنده، ولی اینفلور شهرت دارد که از جاه قات از زمان هخامنشیان در ایران معمول گردیده و دانشمندان باستان‌شناسی متناً عقیده دارند که این یکی از ابتکارات پدران ما بوده است و از ایران خیلی بعد به شرق نزدیک و آسیای مرکزی نیز راه یافته ولی در هیچ‌یک از این دو نواحی تعداد قات‌ها به پای تعداد پیشمار قات‌های کشور ما نمیرسد.

دو باستان‌شناس فرانسوی، «دیولانوآ» و «تمرگان» در حدود یکصد سال پیش راجع به این قات‌ها مطالعاتی انجام داده‌اند و نتیجه تحقیقات آنها در سال ۱۸۹۶ در نشریه‌ای بنام «هیأت علمی فرانسوی» در پاریس به چاپ رسیده است. یک دانشمند آلمانی نیز بنام «گرا آدت فان روگن» در نشریه‌ای بنام «یادداشت‌های هیأت باستان‌شناسی فرانسوی در ایران» در سال ۱۹۰۵ مقاله‌ای تحت عنوان: «یک قات



ساسانی» منتشر نموده است. از سوی دیگر «استرابون» جغرافیدان یونانی اهل «کابادوکیه»، در آسیای کوچک، متولد در تاریخ ۵۸ پیش از میلاد مسیح، یعنی در زمان حکومت اشکانیان، و «پولیب» تاریخ‌نویس یونانی متولد در حدود ۲۰۰ پیش از میلاد مسیح در «آرکادی» در یونان، هر دو از وجود قنات در ایران صحبت می‌کنند.

شاهدت این دو نویسنده از این حکایت میکند که لاقط در حدود ۲۰۰ پیش از میلاد یعنی در اوایل دوران اشکانی، کندن قنات در ایران معمول بوده است و بنابراین منطقی می‌توان ابتکار بوجود آوردن آنرا به ایرانیان در دوران هخامنشی داد.

پروفسور گیرشن در تشریح مربوط به کاوش‌های تپه سیک نزدیک کاشان اعتقاد دارد که از هزاره سوم پیش از میلاد تقریباً هوای سرزمین ایران رو بخشی می‌رفت و تصور می‌کند که ممکن است از آن موقع ایرانیان ب فکر ایجاد منابع آب افتاده باشند، ولی دانشمند مزبور این مطلب را با تردید بیان نمی‌نماید و کلمه قنات را نیز بکار نمی‌برد. آقای مهندس «سیرو» در کتابی که در سال ۱۹۴۹ تحت عنوان راه‌های ایران منتشر نموده فصلی را به قنات‌های ایران دارد. وی اظهار می‌دارد در نزد قناتی وجود دارد که ۷۰ کیلومتر طول دارد. عرض قنات از ۵۰ سانتیمتر و بلندی آن از ۸۰ سانتیمتر تجاوز نمی‌نماید.

مقنی یک کنگک کوتاه و یک‌بیانه و یک چرخ پیسوز در اختیار دارند. خاک را وسیله طرفی قیبه به سطل که از پوست ز ساخته شده با کمک چرخ از چاه بیرون می‌کشند و در اطراف دهانه چاه میریزند. یک مقنی نمیتواند بیش از سه تا چهار متر در روز کار کند. بین دهانه‌های چاه قنات در حدود ۲۰ تا ۳۰ متر فاصله دارد.

مهندسان عصر حاضر از این امر تعجب می‌کنند که مقنی‌ها با اینکه قلب‌نمایی همراه نداشته‌اند هیچگاه از خط سیر خودشان منحرف نشده‌اند. شیب قناتی که حفر می‌کردند همواره ثابت می‌ماند است. و این موجب شکستی مهندسان امروزی است. این شیب در حدود ۱/۲۰۰ بوده است بطوری که سرعت آب قنات زیاد نباشد که کف قنات شسته شود و آفتاب هم کم نباشد که در آن گل‌ولای رسوب کند.

احتمال دارد که نسل‌های آینده برایشان کلمه قنات مفهومی نداشته باشد، ولی ما تا همین چند سال پیش که هنوز سدهای بزرگ روی رودخانه‌هایمان زده شده بود ارزش واقعی قنات‌ها را خوب درک نمی‌کردیم، و هنوز در بسیاری از نقاط کشورمان همین قنات‌های بسیار قدیمی وجود دارند و از آنها استفاده می‌شود. شاید در فردای نزدیک آنها هم فقط بصورت یادگار کوشش پدرانمان برای آباد کردن این سرزمین معرفی شوند، چون آفتاب و اوایل کار در کشور ما در حال حاضر به سرعت پیش می‌رود که دیگر کسی ب فکر ایجاد چنین قنات‌های زیرزمینی پرخرجی نخواهد افتاد.

جادوی رنگ

(۲)

درماهورا آفتاب بنای عظیم ساخته شده بود که باغتراف خود محمود دوست سال وقت لازم بود که چند هزار کارگر و بنا آنرا زانو بسازند و تزئین کنند! اگر چه بحث ما درباره نقاشی است نه تزئینات دیگر اما باید گفته شود که درین بناها و مآلارهای مقدس نقاشیهای دیواری بسیار وجود داشته است و درحقیقت هند در آستانه قرن یازدهم خود موزمای بزرگ بود با آثار هنری و نقاشیهای فراوان، با اینکه این آثار که همه ملازم و مجاور مکانهای مقدس هند بود از میان رفت اما باز هم آثارهای هند آثاری ازین قبیل در هند یافت می‌شد، جهانگرد وینزی نیکلاکتی که در اوایل قرن یازدهم از هند در سراسر هند ازین نقاشیها می‌توان یافت.

گفتیم که شاعرش هینگی برای مطالعه وضع هنری آسیای مرکزی و جنوبی به مشرق اعزام داشت، از سال ۱۴۴۲ تا ۱۴۴۴ (۸۶۷-۸۶۹) این عیثت در هند بسربرد، عبدالرزاق بخارائی یکی از اعضای این گروه درباره آثار هنری درمابند هند می‌نویسد که فقط در معبد بلور آفتاب نقاشیها هست که دریا که ماه نمی‌توان طرح آنها را بروی پارچه کنالی کشیده شده بوده است

مهدی غروی
دکتر در تاریخ

۱- در تاریخ فرشته درباره این معابد و جنگهای مذهبی محمود که باعث خرابی و انهدام آنها گردید سخن بسیار آمده است و شاعران نیز درین باره بسیار سخن گفته‌اند. منها بعلی سومنات و بنحانه عظیم آن که از لحاظ طول و عرض و تفرقه و تنگنای بود بیش از همه در اسیات فارسی شهرت یافت.

۲- نفوذ نقاشی فرنگی بر نقاشی معمولی هند از راه گوا ندر معروف بر نقاشان در جنوب هند صورت پذیر شد و برای نخستین بار در عصر اکبر سروکله برخی نقاشان اروپائی و بخصوص کارهای ایشان که همه جنبه مذهبی داشت بر روی امپراتوران مغولی هند پیدا می‌شود. نگاه کنید به فرسی براون نقاشی مغولی هند ص ۴۵ درین کتاب ما با این بدین نکته اشاره خواهیم داشت.

۳- فرسی براون ص ۲۸ بنقل از یک سیاح برتانی که در عصر واسکودگاما از هند بازگردید به نقل آورده است. این مطلب مؤید این نظر است که گجرات بواسطه وجود اقلیت پارسی در آن عصر از کشتیهای مذهبی خاندان مسلمانان و هندوها رها کرده است و این گروه کوشش داشتند که همانگونه که خود با هندوان مسالمت بر می‌ورند. بیرون دیگر ادیان نیز چنین باشند اما متأسفانه درین راه موفق نبوده‌اند و در چند یورش اسلامی باستان خنارت مالی و جانی بسیار وارد آمد. ایشان دوجنگهای مذهبی میان هندو و مسلمان همیشه با هندوان متوجه شدند.

همایون و برادرانش همه در مکتب پدر هنر دوست و هنر خاس شدند و کامران و همایون در گردآوری آثار هنری با هم رقابت می کردند. در عصر جانشینی با بر اتفاقات ناگوار سبب شد که همایون از هند خارج شود. و باز در سال ۱۵۴۰-۱۵۵۰ (۹۵۰-۹۶۵) در ایران افغانستان سرزمین ازین مدت فقط یکسال آن در ایران گذشته و همین یکسال بود که وی توانست از زنده با هنرمندان ایرانی دربار شاه طهماسب تماس داشته باشد، شاه طهماسب با اینکه مسلمان و شیعه ای متعصب بود، از تشویق هنرمندان کوتاهی نمی کرد و اگر چه پیوند مرده بود اما شاگردان نامدار وی آقا میرک و سلطان محمد و معشر علی زنده بودند و به خلق شاهکارهای هنری سرگرم بودند، گلبدن خواهر همایون که همراه وی بایران آمده بود در کتاب معروف خود همایون نامه از توجه شاه به هنر نقاشی تقدیر می کند. یکی از نقاشان ایرانی که در ایران با همایون ملاقات کرد میر سید علی بود که بهترین زری معروف شده است، وی پسر میر معصوم نقاش بدخشان بود، میر معصوم از بدخشان به تبریز آمد که از استادان بهرزه جویی کند، در تبریز وی و پدرش میر سید علی هر دو شاگردی استادان پذیرفتند و تحت تعلیم وی قرار گرفتند، میر سید علی درین رشته ترقی کرد و مانند میکال اثر هنرمند معروف روم شاعری گرفتار نیز بود که جدائی تخلص می کرد.

از شاهکارهای هنری این استاد مجالسی است که برای کتاب خسته نظامی شاه طهماسب تهیه کرد این کتاب در سالهای ۱۵۳۹- (۹۵۲- ۹۴۹) ساخته شد و اکنون در موزه بریتانیاست و یکی از بهترین نمونه های هنری ایران در عصر استلا شمرده میشود. همایون از شاهان جودخواست برای میر سید علی با خود بیرون ولی شاه موافقت نکرد و نقاشی همایون برای پدین عبدالصمد هنرمند دیگر دربار

شاه طهماسب بهند نیز مورد قبول قرار نگرفت اما این دو هنرمند دانستند که اگر بتوانند بهند بیرون مرده توجه و احترام همایون قرار خواهند گرفت، چنین نیز شد و هر دو در افغانستان به خدمت همایون پادشاه رسیدند اما همایون در کابل مستگاه پابرجا و گسترده ای نداشت تا اینکه بهدلی بازگشت. همایون در دهلی در محوطه قلعه کهنه (پورانا قلعه) کتابخانه ای ساخت که مرکز و مرجع ادیبان و هنرمندان و عالمان دربارش بود، کارهای هنری نیز تحت ریاست میر سید علی درین محل متمرکز یافت و همایون فرسان داد که کتابسازی بتقلید از ایران آغاز کرد اما همایون فقط یکسال زنده بود و در اثر تصادفی که چنگ کشته شد^{۱۱}

* ۱۰ *

هنگام فوت همایون اکبر در دهلی نبود وی که در آن سال شاهزاده ای بیست کرد و به پایتخت بازگشت. عبدالصمد شیرین قلم ازین صحنه نقاشی جالبی دانه در اکبرنامه نیز از این اتفاق سخن بمیان می آید. اکبر آتشگر گرفتار امور سلطنت بود که در پانزده سال نضت پادشاهی توانست با موزمر بوط به هنرمندان و ادیبان آنطور که شایسته بود توجه داشته باشد، یکی از جمله این گرفتاریها طفلیان شاه ابوالمعالی بود که توسط تولک خان دستگیر شد و با زهم عبدالصمد که هنرمندی بسیار مگر کار است ازین صحنه جالب اثری نو ظهور خلق کرد که اکنون در کتابخانه بوداییان آکسفورد حفظ می شود، ابو الفضل شرح این دستگیری را می نویسد که چگونه وی را به ناهنجار دعوت کردند و سپس هنگام شستن دست میزبان به پشت سر وی رفت و دستهایش را ناگهان از پشت گرفت و دست عبدالصمد در کار خود به بهترین وجه این صحنه را عظیم کرده است و ازین لحاظ که

نمود وی که در آن سال شاهزاده ای بیست کرد و به پایتخت بازگشت. عبدالصمد شیرین قلم ازین صحنه نقاشی جالبی دانه در اکبرنامه نیز از این اتفاق سخن بمیان می آید. اکبر آتشگر گرفتار امور سلطنت بود که در پانزده سال نضت پادشاهی توانست با موزمر بوط به هنرمندان و ادیبان آنطور که شایسته بود توجه داشته باشد، یکی از جمله این گرفتاریها طفلیان شاه ابوالمعالی بود که توسط تولک خان دستگیر شد و با زهم عبدالصمد که هنرمندی بسیار مگر کار است ازین صحنه جالب اثری نو ظهور خلق کرد که اکنون در کتابخانه بوداییان آکسفورد حفظ می شود، ابو الفضل شرح این دستگیری را می نویسد که چگونه وی را به ناهنجار دعوت کردند و سپس هنگام شستن دست میزبان به پشت سر وی رفت و دستهایش را ناگهان از پشت گرفت و دست عبدالصمد در کار خود به بهترین وجه این صحنه را عظیم کرده است و ازین لحاظ که



بنای از قرن نهم هجری با کج برتیبای ایرانی و طرحها و کتیبه های اسلامی، نقش خورشید که در دوطرف کتیبه های داخلی دیده میشود با بد توجه داشت که فقط در بناهای هند دیده می شود، نگاه کنید به زیر نویس شماره ۱۸

شده و در سال ۱۵۸۹ (۹۹۸) توسط عبدالرحیم خان خانان به فارسی ترجمه کردند، قبل از وی نیز ویسه شیخ زین الزجال معروف دربار بابر به فارسی برگردانده شده بود که امروز محفوظ است، این کتاب برای نخستین بار در روسیه بهال ۱۸۷۱ بجاب ریمند و سپس از سگین ترجمه انگلیسی آنرا با موشن ترکو، و فارسی منتشر ساخت اخیراً نیز جاب جدیدی از زمین با توره ای رنگی بایرنامه لندن در روسیه منتشر شده است، تاریخ اخیراً نیز کتاب کوچکی است اما از این جمله است و وقتی از این مرفع محفوظ در کتابخانه رامپور که بابر کاسکی نیز آنرا در کتاب خود گراور کرده است. تاریخ اخیراً ۱۹۰۵ (۱۰۱۴) و اثری است کاملاً اسرائیلی خالی از نقوش نقاشی بومی هند و خطاطی را نشان می دهد که در حضور پادشاه بکتابت سرگرم است. ۸- گلبدن در همایون نامه از عبارتی سخن می گوید که درباری سه طبقه بود و هر طبقه یک بالاخانه یکبار خانه دولت میگفتند، و در آن خانه اسباب بسیار بود مثل شمشیر، . . . و خانه دوم که آنرا خانه سعادت می گفتند در آن خانه

شده و در سال ۱۵۸۹ (۹۹۸) توسط عبدالرحیم خان خانان به فارسی ترجمه کردند، قبل از وی نیز ویسه شیخ زین الزجال معروف دربار بابر به فارسی برگردانده شده بود که امروز محفوظ است، این کتاب برای نخستین بار در روسیه بهال ۱۸۷۱ بجاب ریمند و سپس از سگین ترجمه انگلیسی آنرا با موشن ترکو، و فارسی منتشر ساخت اخیراً نیز جاب جدیدی از زمین با توره ای رنگی بایرنامه لندن در روسیه منتشر شده است، تاریخ اخیراً نیز کتاب کوچکی است اما از این جمله است و وقتی از این مرفع محفوظ در کتابخانه رامپور که بابر کاسکی نیز آنرا در کتاب خود گراور کرده است. تاریخ اخیراً ۱۹۰۵ (۱۰۱۴) و اثری است کاملاً اسرائیلی خالی از نقوش نقاشی بومی هند و خطاطی را نشان می دهد که در حضور پادشاه بکتابت سرگرم است. ۸- گلبدن در همایون نامه از عبارتی سخن می گوید که درباری سه طبقه بود و هر طبقه یک بالاخانه یکبار خانه دولت میگفتند، و در آن خانه اسباب بسیار بود مثل شمشیر، . . . و خانه دوم که آنرا خانه سعادت می گفتند در آن خانه

همه از وی قطع امید کردند و بایر که وی را ولیعهد کرده بود و بسیار دوست داشت در کنار بسترش نشست و از خدا خواست که وی را بجای فرزندش بهیراند و چنین نیز شد همایون از بستر بیماری برخاست و عشر دوباره یافت و بابر چند روز بعد وفات کرد و اکنون شانزده سال بعد پسر از آهسته ناملازمات و گرفتاریها همایون که همراه وی و وحیده بانو حسر همایون بایران دوست دارد سرگرم شود، آرا بجمله رمد کرین ستارگان بود، عصر روزی که در ایوان طبقه سوم کتابخانه ای با عالمانی چند نشسته و پرچم کربن ستاره زهره سرگرم بود بناگاه بانگه اغان شنید و باشتاب آهنگ فرود آمدن کرد و همین شتاب سبب شد که در یک لحظه بیفتد و زخمی شود، زخمی ناچیز که بهرنگ انجامید، همایون پسرش اکبر را تشویق می کرد که در مکتب میر سید علی نقاشی فراگیرد و خود نیز همراه با فرزند تحت تعلیم استادان در آن زمان پسر آمده بود قرار گرفت این مطلبها را اکبر در اکبرنامه که امروز در کتابخانه بانک یورس حفظ می شود نیز ذکر کرده است.

درست نمی‌دانیم که کار نقاشی و کتابت بزرگترین اثر مصور اسلامی حزن‌نامه در دوران همایون آغاز شد یا اکبر، با احتمال قوی این کار را همایون شروع کرد ولی هنگام مرگش فقط پیش‌کروچکی از کتاب تهیه شده بود، قدر مسلم اینست که این آغاز در کابل نبود بلکه پس از وسول به هند زیر نظر میر سید علی در دهلی آغاز گردید.

حزن‌نامه یادستان امیر حمزه عمومی پیامبر کاری شبیه سندباد نامه و خاوران نامه و شاید بتقلید از مسک عیار بسیار مورد توجه و علاقه‌مندی بایران بود و اکبر که با وجود کوشش فراوان پدرش از درس و متق فراری بود، دوست داشت که متن کتابهای بزرگ را برایش بخوانند و وی گوش دهد، اکبر در حقیقت امی بود اما از محتوی همه آثار کلاسیک ایرانی خبر داشت و به داستان امیر حمزه با ذوق و شوق فراوان گوش می‌کرد و شاید همین مطلب سبب شده که در دوران همایون یا عصر خود اکبر توجه کتاب‌سازان به تهیه کتابی از این اثر بزرگ که اگر چه جدید بود اما به حمله‌های بزرگ هند از جمله مهاجرات شباهت زیاد داشت معطوف گردد در آن عصر هنوز کافذ در هند نبود و نقاشان ناچار شدند که بتقلید از هنرمندان بومی هند نقاشی خود را بروی پارچه‌کتابی اجرا کنند، قطع نقاشیها بزرگ (۵۵x۶۰ سانتیمتر) بود و هر ورق شامل یک صفحه متن و یک نقاشی بود، در عرض هفت سال

فقط چهار جلد از حزن‌نامه تهیه شد و این ترتیب معلوم می‌شود که تهیه هر یک از نقاشیها یک هفته طول می‌کشیده است، در تهیه این نقاشیها میر سید علی تنها نبود، و علاوه بر عبدالصمد که معاون وی بود، گروهی از نقاشان هندی نیز همکاری داشتند و تحت نظر و تعلیم این دو استاد کار می‌کردند. کارگاهی که حزن‌نامه در آن تهیه شد در حکم مکتبی بود که برای ایجاد هم‌آهنگی و یکدستی و یافتن سبکی نوین بین‌افکنده شده بود و توانست که بطور شگفت‌آوری این مأموریت را انجام دهد و سبکی بیافریند که هم حاوی خصوصیات بساطت مادر یعنی ایرانی صفوی باشد و هم از مسزایا و خواص نقاشی سنتی هند برخوردار بماند.

هنگامی که میر سید علی از شاه اجازه خواست که برای زیارت خانه خدا بمکه رود، کار بسیاری اسیل خود افتاده بود، پس از وی ریاست نقاشخانه و مسئولیت حزن‌نامه به عبدالصمد سپرده شد و وی بود که این کار را پایان رسانید، اکبر به میر سیدعلی نائب‌العصر و به عبدالصمد شیرین‌قلم لقب داد و شاید این لقب را همایون پایشان داده بود، امروز نقاشیهای حمزه نامه در سراسر جهان پراکنده شده و از تعداد کل که ۱۲۰۰ تا ۱۴۰۰ بوده است در حدود ۱۲۰ یا ۱۴۰ یعنی یک دهم آن در دست است.

در هند فقط چند ورق از آن برجای مانده است و چندی پیش یکی از شرایات معتبر هند درباره این اثر قلم‌فرسائی کرده و بهای هر صفحه از آنرا نیم میلیون تومان ذکر کرده بود، متأسفانه در اثر سیاست

خاص دولت هند در مورد این آثار مهم قدیم، اگر چیزی از حزن‌نامه هم برجای مانده باشد خارج خواهد شد، گذشته از کتابخانه رامپور موزه پارس و هرگز هنری لایت کالای دهلی فقط یک ورق از حزن‌نامه در هند هست و آن به پایو جهانگیر بیوه هنرشناس و هنسردوست معروف بمبئی تعلق دارد که سرانجام باید بیکی از موزه‌های هند انتقال یابد مرحوم اردشیر که درین گفتار درباره اش سخن خواهیم گفت نیز یک پرده از حزن‌نامه داشته است که فروخته شده و از سر نوشت آن اطلاع نداریم، از ایران در عصر احمد شاه بزرگترین آلبوم حاوی نقاشی‌های حزن‌نامه خارج شده و اکنون در اروپا است^{۱۲} اگر آن ورق‌ها که در رام‌پور حفظ می‌شود با دقت بررسی کنیم بخوبی تلفیق مظاهر هنری هند و ایران را در آن می‌یابیم، در اینجا بارگاه امیر شیخ حسن نویسنه‌والی بغداد نموده شده است که یک ترک یا کفن بوده است اما آنقدر اثرات مکتب نخست صفوی در آن مشاهده می‌شود که گوئی در کارگاه تبریز زیر نظر سلطان محمد نقاش معاصر شاه طهماسب و بانست هنرمندان مکتب معتقیم بهزان تهیه گردیده است.^{۱۳}

اثر دیگری از میر سید علی مانده است که گویا در سال ۱۵۴۲ اجرا شده درین اثر آملن تانسن شاعر و خواننده پاریسی-

۱۱- نگاه کنید بمقاله اینجانب در ماهنامه هنر و مردم شماره ۱۲۸ که حاوی عرود تصویر فوق است و کتاب پرسی براون.

←

نقاشی عرودی از عصر اکبر که جلای از بحث‌های مذهبی وی را نشان می‌دهد. جهانگیر در کار اکبر دیده می‌خورد و روی وی این دولتر ایوانسلی خانمی وزیر و متفکر معروف عصر اکبری و میر جی رانا ملایر بزرگ زرتشتیان هند نشسته است. این نقاشی کار یک هنرمند هندو بنام برات است و در عصر شاه جهانگیر اجرا شده است، اصل آن به اردشیر هنرشناس پاریسی بمبئی تعلق داشته که توسط خود وی فروخته شده و بارویا یا امریکا رفته است





در حیات شامیهای متعلق به اردشیر یکم ورق از جنزه لایه هم وجود داشته است که توسط خود وی فروخته شده و با برکتها رفته است. درین پرده اثر الملوک هندی کاملاً نمایان است، غیر مان داستان با صورت وجههای بزرگتر از دیگر شخصیتها در جلوه دیده می شود.



شیخ سلیم چشتی از نوادگان خواجه عین الدین چشتی از عارفان بزرگ عصر اکبر است. درین نقاشی که متعلق به عصر جهانگیر می باشد ویرا در حال رقص عارفانه می بینیم، در کنار وی مهرچی رانا مؤید بزرگ زرتشتیان هند نشسته است، مهرچی رانا از عوامل بزرگ خلق فرهنگ و تمدن باری هند بوده، تمدنی با جنبه های ایرانی بسیار قوی.

قوی به دربار اکبر مجسم شده است^{۱۲} و بهترین نمونه‌ای است از جریان تحول نقاشی ایرانی اصیل (مکتب هیزاد) به نقاشی مغولی یا باغی هند، در اینجا عمارت و تزئینات همه ایرانی است اما صورتها، شاخ و برگ درختان و حالت کلی راجعوت این نقاشی به موزه کلکته تعلق دارد، ضمناً سبدهای زینت عمیق هیزاد درین اثر کاملاً هویداست، بناهای زیبا، باغ با درختان سرو، شکوفه‌های بادام، فواره‌های زیبا دریاچه و پارچه‌های بلند، اندام خم شده زبان جلو در دوره‌ی همه اقتباس از کارهای هیزاد است، اما معلوم است که ذوق و سلیقه هندی نیز در آن اثر بسیار داشته و مثل اینست که یک نقاش ایرانی به دیدن نقاشی‌های دیواری هند رفته و پس از آنکه تحت تأثیر شدید این کارها قرار گرفته این صحنه را طرح و تکمیل نموده است و پایتیکه یک نقاش هندی سالها تحت تعلیم استادان ایرانی قرار داشته و سعی کرده است که صحنه‌ای کاملاً ایرانی خلق کند.

یکی دیگر از آثار خلاصه و قابل مطالعه این عصر، نقاشی معروف خاندان تیموری از میر سید علی است که به موزه بریتانیا تعلق دارد و در سالهای نخست قرن ۱۷ کشیده شده است این اثر که حاوی چهار پسر و همایون و اکبر و جهانگیر و شاه جهان نیز هست بروی پارچه کشیده شده است^{۱۳}. اثر دیگر پورتره ابرج پادشاه اساطیری ایران است که در ۱۵۷۵ (۱۰۷۵) کشیده شده و بمجموعه آقای کارتر بارنس تعلق دارد. می‌توان گفت که در پانزده سال نخست سلطنت اکبر هنرمندان بکارهایی که در عهد همایون شروع کرده بودند ادامه دادند، با بررسی خصوصیات این آثار نتیجه‌گیری می‌شود که از یکسو استادان ایرانی سعی داشتند که اسلوب کار هیزاد را از یاد نبرند و از سوی دیگر شاگردان هندی ایشان که خود نقاش بودند خواهی نخواهی در کار هنرشان اثرات هنری بومی

سرشته شده بود، مکتب باغی را تحت تأثیر قرار می‌دادند و جنبه‌های هندی آنرا تقویت می‌کردند شاه تیر دین پانزده سال همانند پدرش همایون تحت تأثیر شدید هنر ایران و بخصوص سبک قوی ویر تأثیر بهزاد قرار داشت و از سوی دیگر آنچنان گرفتار کارهای سیاسی و اداری بود که نمی‌توانست به نقاشی برسد و نشان آن آزاد بوده که ذوق و سلیقه شخصی و ملی خود را آزادانه با هنر بومی هند بیامیزد.

پس از گذشتن این پانزده سال وضع عوض شد اکبر بتدریج تحت تأثیر هندوایی که نورعربش بودند به خصوص ملکه طرطز فکر آزاد و فلسفی که یافته بود به فرهنگ بومی هند توجهی خاص پیدا کرد و سرانجام مسئله اجتماعی جدیدی را مطرح ساخت و پادشاهی بی‌تأثیر مسمم شده که طرح دین جدیدی را برای آشتی دادن پیروان وی این فکر را پس از مشورتها و گفتگوها و بحث‌های بسیار پختن کرد و عملی ساخت. دین الهی اکبر که بیش از هر چیز از اسلام متأثر بود و بر پایه فلسفه هند و فرهنگ ایرانی استوار گشته بود دیر نماند و ادامه نیافت اما نهضتی بود که همه جانبه در تمدن اسلامی - ایرانی هند اثر گذاشت، از آنجمله در نقاشی هند^{۱۴}، مکتب نقاشی باغی هند که اسلوبی کاملاً ایرانی داشت بتدریج یک نوع انعطاف محسوس به سبک هندی پیدا کرد این تمایل با نحوه تفکر و سیاسی کلی اکبر که به فرهنگ بومی هند معطوف شده بود تقویت شد و سبکی کاملاً پخته و متفکر در نقاشی شرق خاکی کرد که خیلی زود نیتها را رهتر از ازیسک مادر یعنی سبک صفوی نخستین جناب کرد بلکه خود در نقاشی اسلامی و از جمله مینیاتور - سباز ایران اثر گذاشت.

با بر تا آخرین لحظات عمرش سرشته شده بود، مکتب باغی را تحت تأثیر قرار می‌دادند و جنبه‌های هندی آنرا تقویت می‌کردند شاه تیر دین پانزده سال همانند پدرش همایون تحت تأثیر شدید هنر ایران و بخصوص سبک قوی ویر تأثیر بهزاد قرار داشت و از سوی دیگر آنچنان گرفتار کارهای سیاسی و اداری بود که نمی‌توانست به نقاشی برسد و نشان آن آزاد بوده که ذوق و سلیقه شخصی و ملی خود را آزادانه با هنر بومی هند بیامیزد.

پس از گذشتن این پانزده سال وضع عوض شد اکبر بتدریج تحت تأثیر هندوایی که نورعربش بودند به خصوص ملکه طرطز فکر آزاد و فلسفی که یافته بود به فرهنگ بومی هند توجهی خاص پیدا کرد و سرانجام مسئله اجتماعی جدیدی را مطرح ساخت و پادشاهی بی‌تأثیر مسمم شده که طرح دین جدیدی را برای آشتی دادن پیروان وی این فکر را پس از مشورتها و گفتگوها و بحث‌های بسیار پختن کرد و عملی ساخت. دین الهی اکبر که بیش از هر چیز از اسلام متأثر بود و بر پایه فلسفه هند و فرهنگ ایرانی استوار گشته بود دیر نماند و ادامه نیافت اما نهضتی بود که همه جانبه در تمدن اسلامی - ایرانی هند اثر گذاشت، از آنجمله در نقاشی هند^{۱۴}، مکتب نقاشی باغی هند که اسلوبی کاملاً ایرانی داشت بتدریج یک نوع انعطاف محسوس به سبک هندی پیدا کرد این تمایل با نحوه تفکر و سیاسی کلی اکبر که به فرهنگ بومی هند معطوف شده بود تقویت شد و سبکی کاملاً پخته و متفکر در نقاشی شرق خاکی کرد که خیلی زود نیتها را رهتر از ازیسک مادر یعنی سبک صفوی نخستین جناب کرد بلکه خود در نقاشی اسلامی و از جمله مینیاتور - سباز ایران اثر گذاشت.

۱۲ - نگاه کنید به مقاله استاد در ماهنامه هنر و سرمد شماره ۸۵ و مقاله استاد محیط طراباطی در مجله هنر شماره ۲۸، مرقع گلشن هکسانی که مقیم دلی بود و در باره سرودت حزن‌نامه تعلیق می‌کردند دو داستان اقامت ماندند از جمله مرهون شاه طهماسب می‌مانست که سلطنت ویرا با وی بازگردانده بود روی سبوی ایران نداشت و بفرهنگ هندی گرایش نداشت اما اکبر که آسیای مرکزی را ندیده بود و ایران را هم فقط از لحاظ فرهنگ خاص ایرانی می‌شناخت، و زودی باین نکته پی‌برد که بهترین سیاست برای اداره هند توجه به مردم هند و فرهنگ هندی است، در باره بخارا و سمرقند و هرات و تیریز و شیراز بسیار چیزها شنیده بود از گروه علما و ادیبان، از آنچه تاشان و معماران و آهنگه آفرینرز از که درین شهرها دیده‌اند، و بخود مسمم به خلق چنین آثاری گردید و برای تمرکز این امور فرمان داد که در حوالی خاقان شیخ سلیم چشتی در آبادی سبکری شهری نوین بازند که بدان فتح پور سبکری نام داد^{۱۵}. سال شروع ساختمان فتح پور در ۹۷۷ (۱۵۶۹) و مقارن با سالی است که مکتب نقاشی مغولی هند پایه‌گذاری میشود و استحکام می‌یابد، در ساختمان فتح پور نیز اگرچه اکبر کوشش داشت که اسلوب آن معرف روح سیاست عمومی وی باشد و از آثار خاص معماری و هنر ایران بظاهر چیزی در آن نمودار نگردد، اما هر کس که از فتح پور بازدید کند اثرات معماری و هنر ایران را در آن خواهد دید و حتی در نقاشی‌های دیواری آن این اثر کاملاً مشهود است، در خارج از فتح پور، در حرم شاه شریف میرعلی نیز که هندو بود اثرات این نفوذ هویداست، متأسفانه مرور ایام پانزدهم و شانزدهم و هیجدهم قرون اخیر در ایران در این خصوص کمبود است.

۱۳ - هنگامی که همایون در ایران بود و در پیشتان جوهرانی پشته تهماسب تقدیم کرد احتمال قوی الماس بزرگ کوه نور نیز در همین هنگام به خزانه سلطنتی ایران منتقل

۱۴ - نگاه کنید به مقاله استاد در ماهنامه هنر و سرمد شماره ۸۵ و مقاله استاد محیط طراباطی در مجله هنر شماره ۲۸، مرقع گلشن هکسانی که مقیم دلی بود و در باره سرودت حزن‌نامه تعلیق می‌کردند دو داستان اقامت ماندند از جمله مرهون شاه طهماسب می‌مانست که سلطنت ویرا با وی بازگردانده بود روی سبوی ایران نداشت و بفرهنگ هندی گرایش نداشت اما اکبر که آسیای مرکزی را ندیده بود و ایران را هم فقط از لحاظ فرهنگ خاص ایرانی می‌شناخت، و زودی باین نکته پی‌برد که بهترین سیاست برای اداره هند توجه به مردم هند و فرهنگ هندی است، در باره بخارا و سمرقند و هرات و تیریز و شیراز بسیار چیزها شنیده بود از گروه علما و ادیبان، از آنچه تاشان و معماران و آهنگه آفرینرز از که درین شهرها دیده‌اند، و بخود مسمم به خلق چنین آثاری گردید و برای تمرکز این امور فرمان داد که در حوالی خاقان شیخ سلیم چشتی در آبادی سبکری شهری نوین بازند که بدان فتح پور سبکری نام داد^{۱۵}. سال شروع ساختمان فتح پور در ۹۷۷ (۱۵۶۹) و مقارن با سالی است که مکتب نقاشی مغولی هند پایه‌گذاری میشود و استحکام می‌یابد، در ساختمان فتح پور نیز اگرچه اکبر کوشش داشت که اسلوب آن معرف روح سیاست عمومی وی باشد و از آثار خاص معماری و هنر ایران بظاهر چیزی در آن نمودار نگردد، اما هر کس که از فتح پور بازدید کند اثرات معماری و هنر ایران را در آن خواهد دید و حتی در نقاشی‌های دیواری آن این اثر کاملاً مشهود است، در خارج از فتح پور، در حرم شاه شریف میرعلی نیز که هندو بود اثرات این نفوذ هویداست، متأسفانه مرور ایام پانزدهم و شانزدهم و هیجدهم قرون اخیر در ایران در این خصوص کمبود است.

۱۵ - نگاه کنید به مقاله استاد در ماهنامه هنر و سرمد شماره ۸۸ و مقاله آرمگاه همایون پادشاه در دلی بقلم اینچانب.

۱۶ - تاشان خواننده و موسیقیدان عصر اکبر که ابوالفضل دربارش به تفصیل نوشته است (آئین اکبری ص ۱) استان شهرمان نیز در کتاب فرهنگ زرتشتی خود، و در مرقع کرده (ص ۸۹) و برسی براون نیز سخن آمدند وی به دربار در کتاب خود (شماره ۱۱) گزارش کرده است.

۱۷ - در مورد اوور تصویر هست که به احتمال قوی خود میر سید علی از خود کشیده است نگاه کنید به:

Stchoukine: Miniatures Indiennes au Musée du Louvre (1929) P. 12 & Pl II (a).

نقاشی مذکور در متن بنام خاندان تیموری و در کتاب برسی براون و نیز کتاب:

Gavin Hambly: Cities of Mughal India Pl. I.

و مقاله اینچانب در باره خواججه عبدالصمد شیرین قلم (هنر و مردم شماره ۱۲۸) می‌توان دید.

در ص ۵۹ کتاب مغولانی بزرگ: کاسکی اثری جالب از میر سید علی هست که تاریخ اجزای آن ۱۵۵۰ یعنی مدتی پیش از ملاقات میر سید علی و همایون است و در ایران اجراء شده این نقاشی مؤلف از:

Fogg, No. 1958.

گرفته است Gavin Lou J. Cartier 75. b

و اجتماع شش روحانی را بیان می‌دهد که در چادری شسته‌اند، کاری است بسیار شبیه کارهای هیزاد و شاید برگرفته از هنر مند پیش از آمدن به هند است.

۱۸ - در باره دین الهی اکبر به آئین اکبری و تحقیقات تاشان در باره اروپائی مراجعه شود،

دین الهی اکبر پیش از هر عاملی تحت تأثیر آئین قدیم ایران قرار داشت است اصولاً منبع و منبع این دین ابوالفضل وزیر دانشمند اکبر بود که ابتدا به مقصد توجه یافت و سپس به اطلاع اطلاعات از دین‌های خاص ایرانیان علاقمند شد و سرانجام الهام بخش اکبر دربارش دین جدیدی شد که در آن موبد بزرگ، پارسایان هند، مهرجی رانان نقش اساسی را بر عهده دارد و همه جا وی نیز یکبارگی ۹ جویاری اکبر است و در دربار پادشاهی که از این نه تن در حضور اکبر برجای مانده ایشان را در حاکمیت دور یک آتش شلمور تشنه‌اند می‌نمید.

۱۷ - جهانگیر در جهانگیرنامه به تفصیل در باره شیخ سلیم چشتی و اثراتی که پدرش اکبر باین سبکی وارسته داشت می‌نویسد، ظاهراً علت انتخاب این محل برای ساختن شهری بزرگ تاچ که همین اثرات باشد در دیحیات خود اکبر نیز این شهر سلطنتی منور نامند و از رونق افتاد و اکنون تحت مراقبت باستانشناسی دولت هند از مراکز مهم جذب سیاحان در هند است و اثرات نفوذ معماری و هنر ایران نیز در ساختمانهای آن کاملاً مشهود است اما آفرایه پادشاهی همایون که پیش از آن ساخته شد و نه پادشاهی تاج که پس از آن ساخته شد می‌توان مقایسه کرد، زیرا اکبر اصولاً کوشش داشت که خود سازد در حالیکه همایون و جهانگیر و شاه جهانجیچک این خمیس را نداشتند، نگاه کنید به کتاب گاون همایون شهرهای مغولی هند و معماری اسلامی هند برسی براون.

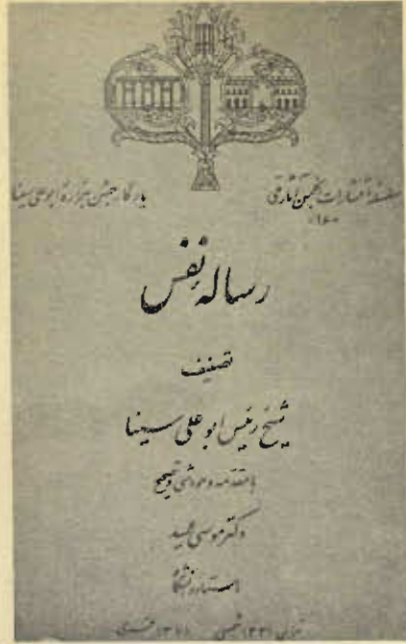
۱۸ - برسی بناهای باغی هند در آثار او و فتح پور و دلی انسان را یادجهانگیر در اختیار می‌اندازد که با سایر شاهزادگان قاجار بروی تقاضای عهد صفوی گنج کشیده بودند در اینجا نیز بسیار از هندهای فرمان لشکران انگلیسی محو شده یا بافتاری از گنج پوشانده شده است که نمونه آثار آنرا در دلی قلمه سرخ می‌توان دید. بسیاری از آثار هنری هندوهارا مسلمانان از میان بردند و امروز نیز برخی از آثار اسلامی در نتیجه بی‌توجهی مردم و عدم تکالیف بویجه باستانشناسی، رساله الهام قطعی است نمونه‌ای از آن یک چهار سوخت متعلق با سردی گیجی هری شده در دلی است که توسط یک عابدان ۱۳ نفری همراه باگوشان انتقال شده است این بنا از قرن نهم هجری است.

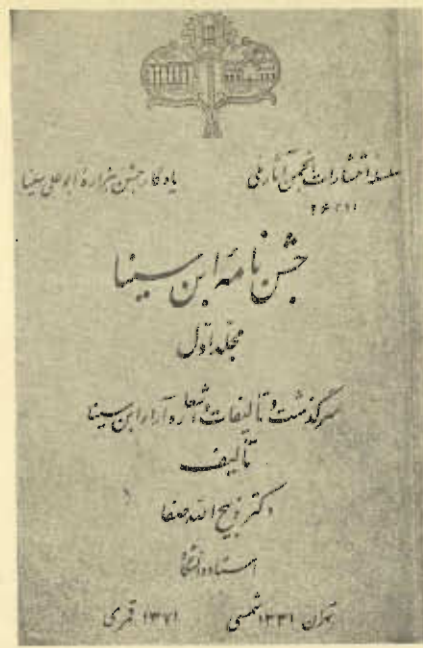
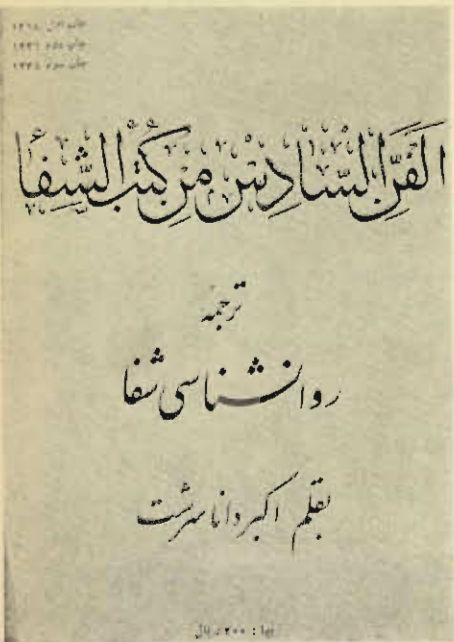
هزاره شیخ آثار چاپ شده از ابن سینا

دکتر محمود نجم آبادی
سرپرست بخش تحقیقات تاریخی، ملی و بهداشتی
در دانشکده بهداشت دانشگاه تهران

الف) آثار شیخ که توسط انجمن آثار ملی انجام یافته و جزو سلسله انتشارات انجمن میباشد بقرار زیر است :
۱ - رساله تجلیل از ابن سینا در پنجمین دوره اجلاسیه یونسکو در شهر فلورانس (ایتالیا) به شماره ۹ انتشارات انجمن.
۲ - رساله جودیه (منسوب به ابن سینا) به کوشش و تصحیح و تخریب نگارنده این مقاله به شماره ۱۰ انتشارات انجمن آثار ملی.
۳ - رساله نبض ابن سینا به تصحیح استاد سید محمد مشکوة به شماره ۱۱ انتشارات انجمن آثار ملی. این رساله

در سال ۱۳۱۷ تحت عنوان « رنگ شناسی » هنگام گشایش دبیرستان پهلوی بروجرد نیز بچاپ رسیده است.
۴ - رساله متعلق دانشنامه علانی به تصحیح استاد فقید دکتر محمد معین و استاد محمد مشکوة به شماره ۱۲ انتشارات انجمن آثار ملی.
۵ - طبیعیات دانشنامه علانی به تصحیح استاد سید محمد مشکوة به شماره ۱۳ انتشارات انجمن آثار ملی.
۶ - ریاضیات دانشنامه علانی به تصحیح آقای مجتبی مینوی به شماره ۱۴ انتشارات انجمن آثار ملی.





۱ - احمد خراسانی، تهران سال ۱۳۱۵ شمسی.
 ۲ - ترجمه فارسی کتاب الاشارات والتنبیهات به تصحیح و مقدمه مرحوم سیدحسن مشکان طوسی، تهران سال ۱۳۱۶ شمسی.
 ۳ - روانشناسی شیخ الرئیس (ترجمه فارسی رساله نفس) به تصحیح و مقدمه محمود شهابی، تهران سال ۱۳۱۵ شمسی.
 ۴ - روانشناسی یا علم النفس شفا ترجمه اکبر داناسرشت (صیرفی)، تهران، سال ۱۳۱۸ شمسی.
 ۵ - ترجمه السماع الطبیعی کتاب شفای شیخ توسط مرحوم محمدعلی فروغی ذکاءالملک، تهران سال ۱۳۱۹ شمسی.
 ۶ - رساله عشق به تصحیح و مقدمه استاد سید محمد مشکوة، تهران ۱۳۲۰ شمسی.
 ۷ - ترجمه رسالات سراج القدر و فیض الهی و عشق و اسرار الصلوة و تفسیر سوره مبارکه توحید و معوذتین و کیفیت استجاب دعا و زیارت و رساله تحفه و رساله ترغیب بر دعا توسط مرحوم شیخ التمدین دربی.
 ۸ - قصیده عینیه یا شرح و تفسیر و ترجمه منظوم توسط

دکتر احسان یارشاطر به شماره ۲۹ انتشارات انجمن آثار ملی.
 ۲۲ - جشن نامه ابن سینا مجلد دوم (حاوی نقوشهای فارسی اعضا، کنگره ابن سینا) به شماره ۳۶ انجمن آثار ملی.
 ۲۳ - جشن نامه ابن سینا مجلد سوم (کتاب المهرجان ابن سینا) حاوی نقلهای عربی اعضا کنگره ابن سینا به شماره ۳۲ انجمن آثار ملی.
 ۲۴ - جشن نامه ابن سینا مجلد چهارم شامل خطابه های اعضا کنگره ابن سینا به زبانهای آلمانی و فرانسوی به شماره ۳۳ انجمن آثار ملی.
 * * *
 تالیف سلسله اشارات انجمن آثار ملی بود که در جشن هزاره ابن سینا به چاپ رسیده است.
 ب) غیر از انتشارات بالا از طرف عده ای از دانشمندان از سال ۱۳۱۵ بعد بهمناسبت نزدیکی هزارمین سال ولادت شیخ رسالات و کتب چندی چاپ و نشر گردیده است که به شرح زیر میباشد:
 ۱ - منطق والهیات دانش نامه علانی به تصحیح و ایامقدمه

غلامحسین صدیقی به شماره ۲۲ اشارات انجمن آثار ملی.
 ۱۵ - رساله کنوز المعترین به تصحیح استاد جلال الدین همائی به شماره ۲۳ انجمن آثار ملی.
 ۱۶ - رساله «معیار العقول» و «جر قنبل» به تصحیح استاد جلال الدین همائی به شماره ۲۴ انجمن آثار ملی (این دو رساله در یک مجلد میباشد).
 ۱۷ - رساله «حقی بن یقظان ابن سینا» متن عربی با ترجمه و شرح فارسی آن از یکی از معاصران ابن سینا با تمام ترجمه فرانسوی آن به تصحیح استاد هانری کریبن (Henri Corbin) به شماره ۲۵ انجمن آثار ملی.
 ۱۸ - جشن نامه ابن سینا مجلد اول تالیف دکتر ذبیح الله مفا به شماره ۲۶ اشارات انجمن آثار ملی.
 ۱۹ - ترجمه مجلد اول جشن نامه به زبان فرانسوی توسط مرحوم سعید نفیسی به شماره ۲۷ اشارات انجمن آثار ملی.
 ۲۰ - ترجمه اشارات و تنبیهات شیخ به تصحیح دکتر احسان یارشاطر به شماره ۲۸ اشارات انجمن آثار ملی.
 ۲۱ - پنج رساله فارسی و عربی از ابن سینا به تصحیح

۷ - الیهیات دانش نامه علانی به تصحیح مرحوم استاد محمد معین به شماره ۱۵ اشارات انجمن آثار ملی.
 ۸ - رساله نفس به تصحیح شادروان دکتر موسی عمید به شماره ۱۶ اشارات انجمن آثار ملی.
 ۹ - رساله در حقیقت و کیفیت سلسله موجودات به تصحیح مرحوم دکتر موسی عمید به شماره ۱۷ اشارات انجمن آثار ملی.
 ۱۰ - ترجمه رساله سرگذشت به تصحیح دکتر غلامحسین صدیقی به شماره ۱۸ اشارات انجمن آثار ملی.
 ۱۱ - معراج نامه به کوشش دکتر غلامحسین صدیقی به شماره ۱۹ اشارات انجمن آثار ملی.
 ۱۲ - رساله تشریح الاعضاء، به کوشش دکتر غلامحسین صدیقی به شماره ۲۰ اشارات انجمن آثار ملی.
 ۱۳ - رساله قرینه طبیعیات (منسوب به ابن سینا) به تصحیح و تنبیح استاد دکتر غلامحسین صدیقی به شماره ۲۱ اشارات انجمن آثار ملی.
 ۱۴ - ظفر نامه (منسوب به ابن سینا) به تصحیح دکتر

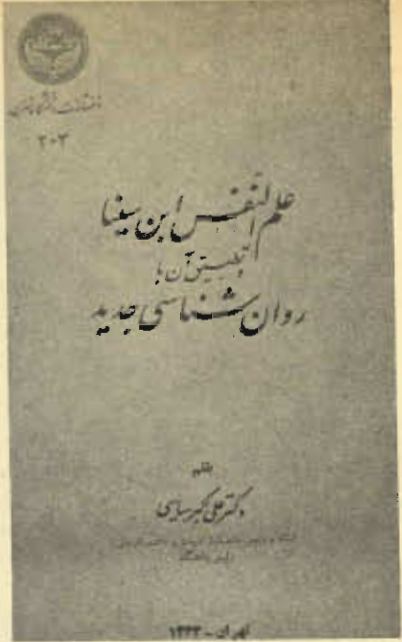


انشارات انجمن
۲۰۸

کتاب
عیون الحکماء
تصنیف شیخ البیرونی
ابن سینا

کتابخانه
شماره ۳۱۶۴

اردیبهشت ۱۳۳۴



انشارات انجمن
۲۰۲

علم النفس ابن سینا
ابن سینا
روان شناسی جدید

مترجم
کتب بزرگوار
کتابخانه انجمن علمی و فرهنگی
تهران

تهران - ۱۳۳۴



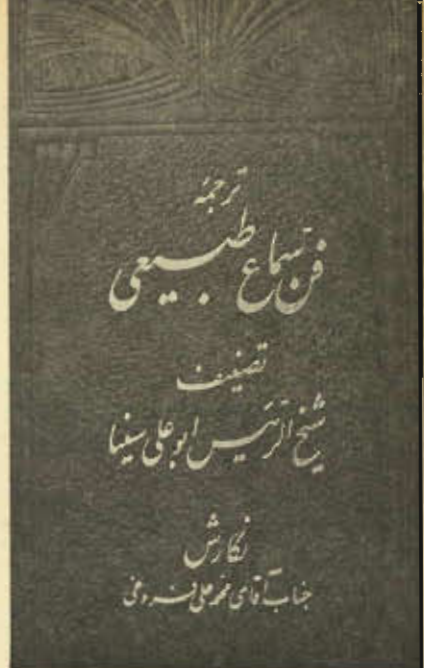
قصاید علینیه
شیخ الریس ابوعلی سینا
مثنوی

مترجم و شرح
محمد علی حکیم الهی
مؤلف

انتشارات
کتابخانه زوارستان
تهران

کتابخانه
تهران

تهران - شهریور ۱۳۳۴



فن سمع
تصنیف
شیخ الریس ابوعلی سینا

نگارش
جناب آقای محمد مهدی



انشارات انجمن
۲۲۳

النبیها
شیخ الریس ابوعلی سینا
باب الاشارات

مترجم
کتب بزرگوار
کتابخانه انجمن علمی و فرهنگی
تهران



انشارات انجمن
۲۰۷

منابع الحروف
النبیها
تصنیف شیخ البیرونی
ابن سینا

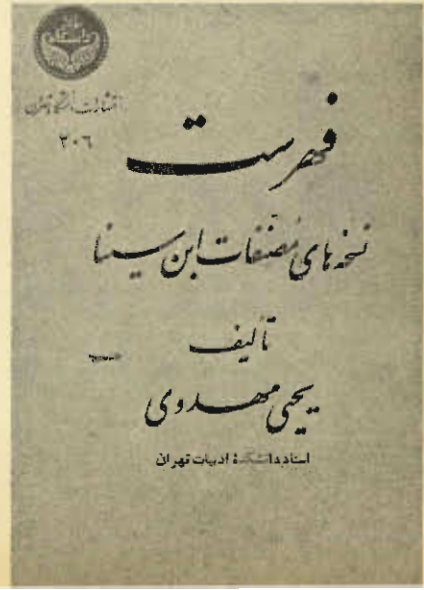
مترجم
کتابخانه انجمن علمی و فرهنگی
تهران



در راه دانش

پور سینا

مترجم
کتابخانه انجمن علمی و فرهنگی
تهران



انشارات انجمن
۲۰۶

فهرست
نسخه های مصنفات ابن سینا
تألیف
یحیی مهدوی

استاد دانشکده ادبیات تهران

گودمختس پیدایش زورخانه

مصطفی حدیق

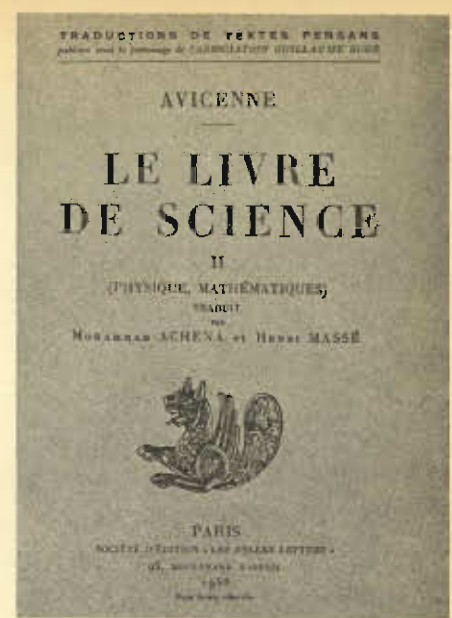
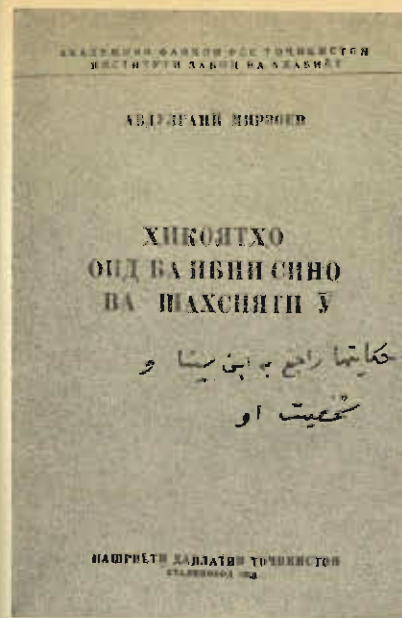
مرکز پژوهشهای مردم‌شناسی و فرهنگ عامه

بل، اگر زندگی آنان را دقیق مورد بررسی قرار دهیم متوجه خواهیم شد که این پلان، خصوصاً بهلوانانی که با سالهای سده‌ی دهم هجری زندگی میکردند مردانی بی‌دانش یا امیال انسانی و روحیه‌ی جوانمردی که از فضایل و کمالات «عنوی نیز برخوردار بودند» داشته‌اند. هنگامیکه به عاطفه و انسانیت

ایران زمین، از دیرباز به داشتن مردان آزموده و کهنه‌کار و دلیر و جنگی شهره‌ی زمان بوده است، این بهلوانان در ایران بسیار بودند که هر یک توانسته‌اند در طول سالهای عمر خود نام نیک و یادگار بگذارند، محبوب خاص و عام بودن این بهلوانان تنها بقدرت جسمی ایشان نبود

پیدایش «زورخانه» Zurkhāne در این گفتار درباره‌ی ورزش سخن خواهد رفت که آقا «ورزش باستانی» و یا «ورزش زورخانه‌ای» نامند. از ورزش باستانی یا زورخانه‌ای که امروز در زورخانه‌ها دیده میشود به نوشته‌های پیش از اسلام اشارهای قیامده است، و مکان آقا به‌دوازدهم‌ی اعراب به ایران، طسبی چند قرن به ترتیب «لنگرگاه» و «Pātogh» و «Langargāh» می‌گفته‌اند. دکتر محمدجعفر محجوب در مقدمه‌ی «فتوح نامعی سلطانی» یاد کرده که لنگرگاه در سده ششم و هفتم و تسای روزگار «المصالح الدین خلیفه عباسی» برای گسردادن جوانمردان در تمام شهرها و مراکز برپا بود، و زوق و جلال و شکوه و عظمتی داشت. بدلایان فراوان، ایرانیان از دوری باستان تا بعد از اسلام، مکانی برای انجام عملیات و حرکات ورزش سبک و سنگین و بهلوانی و جنگی خود داشته‌اند. سابقه‌ی بهلوانی و ورزش کشتی در ایران، آندقدر کهن است که آغازش معلوم نیست، از آنجا که بدون ورزش و آموختن فنون کشتی ممکن نبود کسی به‌مقام بهلوانی دست‌یازد از ابترو ورزش باستانی و میل به بهلوان شدن، در ایران رونق یافت.

نمایش‌های ورزشی در میدان ارک در برابر ناصرالدین شاه



و جوانمردی این پهلوانان آگاهی می یابیم. باین نتیجه میرسیم که اینان خود را برای رسیدن به کمالات قدرت جسمی و روحی و معنوی در کیمیا پروراندند؟ اینجاست که به مکان مقدس «زورخانه» می خواهیم بر د.

این پهلوانان عبارتند از: پهلوان فلسلی همدانی، پهلوان پوریای ولی، پهلوان ندافی عراقی امشمانی، پهلوان بیک قمری.

زورخانه امروز جایی است که مردان جوان ورزش میکنند و بیشتر در کوچه پس کوچه هاست. در آن کالنجی درست شده و هر که بخواهد از آن بگذرد و ماخل شود باید تن شود. میگویند در آنرا از اینرو کوتاه میازند که ورزشکاران و کسانی که برای تماشا به آنجا میروند به احترام ورزش و ورزشکاران و آن مکان خم شوند. این در به «سردم» Sardam « زورخانه باز میشود. در میان زورخانه گردالی است هفت پهلوی و گاهی شش پهلوی به درازای ۵ یا ۴ متر و پهنای ۴ متر و گودی ۳ چارک تا یک متر کنده شده که به آن «گود مقدس» Gode Mogaddas « می گویند.

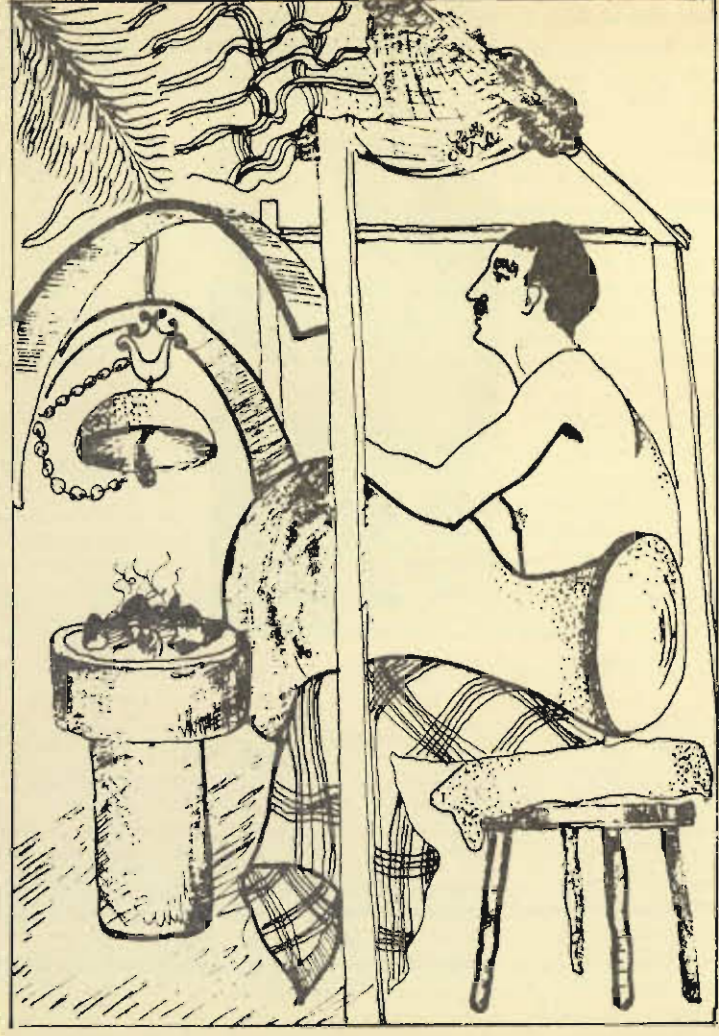
در کف چند گود لایه بوته و خاشاک گذاشته، و روی آن بوته و خاشاک، خاک رس ریخته و هموار کرده اند. بوته و خاشاک را برای نرمی کف گود میبریزند و هر روز روی این کف را پیش از آنکه ورزش آغاز شود با آب «گل نم» Gal nam « میزنند تا آن گرد بر نخیزد. سر سردپواری گود ساروج اندوده شده است و لبه آن بجای هزاره ای آجری با چوب پوشانده شده، تا اگر ورزشکاران هنگام ورزش به لب گود بخوردند نشان زخمی نشود. در بالا و دور گود غرفه هایی ساخته شده است که جای نشستن تماشاچیان و گذاشتن جامه ی ورزشکاران و لنگه بستن و تنگ پوشیدن آنانست. یکی از دو

غرفه از این غرفه ها نیز جایگاه افراهای ورزشی است.

«سردم SARDAM»

سردم زورخانه در یکی از غرفه های چسبیده به راهروی زورخانه درست شده است و آن صفا است نم گرد که کفش از کف زورخانه یکمتر تا یکمتر و نیم بلندتر است. در جلوی سردم چوب بستنی است که به آن زنگک و پوست پلنگ و زره و سپر و فرق آویخته اند. بر روی سکو زیر چوب بست اجاقی کنده شده که در آن آتش میریزند و هر گاه اجاق نداشته باشند منقلی زورچوب بست میگذارند و مرشد «شرب» خود را با آتش اجاق یا منقل گرم میکند تا صدای آن رساتر آید. شاید بلندبودن محل سردم، بداندجهت است که مرشد بتواند رسم تشریفات و آداب و تعارفات زورخانه را در حق واردین و خارج شدگان ادا کند.

(سردم در قدیم در غرفه ی تکیه ها، یا قهوه خانه های بزرگ بسته میشد و بآن «هفده سلسله» Hefdash Selsele « می گفتند. هفده تنگه که هفده ازار کار ۱۷ پشته وابسته به قفس، به شکل باشکوهی بر دیوارها می آویختند و آنها عبارت بودند از: رنگها و زینت های شتر وابسته به شترداران، پنک و کوروی آهنگری، مساله و تیشه بنایی، کسند و مشتیه کفایشی، کمان و مستسی حلاجی، ناوه گیل کشی، اره و تیشه نجاری، تیغ و لنگ و آینه ی سلمانی، ساتور و کندیدی چوب فضایی، گازانیر و نعل تراش نعلبندی، سیخ خیازلی، قلم و تیشه ی سنگ تراشی، تاج درویشی و مظاهر آن از قبیل پوست، کشکول و تبرزین و بالاخره میل، کباد، شرب، و زنگک زورخانه با پرهای الملق و زره و شمشیر و سپر سربازی در سردم آویخته میشد. در این هنگام «استاد» Ostad « یا «کهنسوار» Kohnesavar « وارد سردم میشد، سخنوران جلوش



بر میخواستند، وقتی استاد زنگک را مینواخت، سخنوری در اثبات پیدایش سردم، شعری در بحر طویل بدینگونه میخواند:

«چند بیهوده زنی لاف سخن در بر من - دم جزن ای بیهوده گو زین سخنان - ورته چنان سخت بگیرم سر

۱- سردم گذاشتن Sardam Gozastan در زورخانه پس از ختم ورزش باستانی، هر یک از ورزشکاران میبایست بعنوان پیشکش یا انعام در کاسه ی سردم میگذارد. این عمل را سردم گذاشتن یا سردم گذاری میگویند.

سردم گیری: Sardam Giri میبایست که مرشد بعنوان پادشاه از ورزشکاران میگیرد. این عمل وقتی انجام میگردد که شمن ورزش، مرشد برای پهلوان «لنگه» ساخته باشد. تا عرق تن و صورت خود را پاک کند.

(فرهنگ دکتر معین ص ۱۸۶۴) ۲- تنگه یا تیان تعلی: تلوار کوتاهی است که ران را تا زیر زانو میپوشاند، و آرا هنگام ورزش و کشتی گرفتن میپوشند. این تیان از یک رویه ی چرمی یا پارچه ی ماهونی شیر و چند لایه آستر گرانیس دوخته شده است. رویه ی آن بیشتر یرنگ آبی مایل به سبز است، کمر و نشینگاه و سرپوشاوی تنگه از چرم است. روی راههای تنگه گل بوته حقه سرخ قرلاب دوزی شده است. «الای تنگه را» برج Borj «، پیش روی تنگه را که زیر تنگه می افتد: «پیش قبض» Pishgabz «، روی زانورا: «پیش کاسه» Piskase «، پشت زانو را «پس کاسه» Paskase « می نامند و نیز پیش قبض در فرهنگ آندراج چنین معین شده است: نام قبی است از کشتی که در آن فن برای کشتی گرفتن قبض حرف را میگیرند. «جریبوات گوید:

در کشتی به گل و رو سخن بدهی اوست «پیش قبض» همه در پنجه ی شایسته اوست

۳- در زورخانه کهنسوار به کسی گویند که تعلیم کشتی گیری و ورزش باستانی دهد. که درام ورزش بسیار ماهر و زورنگ است (از آن کینه سوار است).

- آخرین یاد نگار خوش «کهنسوار» آن سرخووانده ی برای ولسی و نیز «اخاق جهان کشتی همت شوم پاک گسر شعل دولت کندم» «کهنه سوار».

مرشد در حال خواندن اشعار پندآمیز و سرودهای حماسی، روی سردم نشسته و ضرب می نوازد

راحت است که بر آری تو ز دل آه و لغزان.
 افکنند در هجران، میکند این لحظه
 یاران تا که شوی واقف از آن هر ز خفا
 هم زعیان ، تا نوشوی آگه و واضح گشت
 دایره قنر و افرا .

صاحب قنر بود سید سالار که باعث
 شهزادگان - علمای خردگزار - که بر مثل
 و نظایر است و خودی است و ابر است -
 بود پانصدگون و مکان - آن گه بود
 شش جهت و نه فلک و هر سبک و چرخ
 مطلق به ید قدرت او حال شدی واقف
 از آن مخزن گنجینهی اسرار خدا - نور
 خدا شاه ولا .



پهلوان محمد یری کوچک معروف به «تکیال»

گوش کن تا بدهم شرح برایت که
 بنایی زجه برپا شده این مردم و کی باعث
 آن گشته - بدهم زبانی تو دگر بنده
 چون و چرا را .

دو برادر شده از روز اول باعث
 این مردم و برپا بودند چنین حرفی
 درویشی و بنام - یکی زان دو -
 خلیل و دیگری بود خلیل این دو برادر
 شده بودند همی مختصر مردم و ترتیب
 بنامند چهارمسه و ده سلسله را تا همه
 خیل درویش به استادی آنها بنامند دگی
 احسن و توفیق نماید چنین سالک باجود
 و سخاوت . به نقل از حاج احمد سکندار
 کهرانی .

میگویند نخستین کسی که طرح
 ساختمان زورخانه را ریخت «پوریای
 ولی» بود ، نام پوریای ولی «محمود بن
 ولی الدین طواریزی» است و او دریمه
 دوم سده هجری هجری و نیمه نخستین سده
 هشتم هجری است . او پهلوان و شاعر
 و عارف بوده و دمی گرم و گویا داشته
 است ؛
 باب زرمزها را چه خفی و چه جالی
 جرگه را گرم بکن از دم پوریای ولی
 ویا ؛
 پوریای ولی گفت که سیدم به کنت است
 از هفت داون لبسی بخت بلند است
 افتادگی آموز آگسز طلب فیضی
 فرحنگها از سنگ بعنوان ابزار ورزشی
 در کنار دیگر ورزشها نام برده شده که

آرا «سنگ نعل Sang-e Na'» یا
 «سنگ زور Sangzor» مینامیدند .
 سنگ گیرنده دریای گو ، در
 جالی از زمین که فرش پا نیک بین
 کرده اند ، به پشت میخواند و سه پاش ،
 یکی را زیر سر ، و دوتای دیگر را زیر
 بازوی راست و چپ میگذارند و دو دست
 خود را چنان میگیرد که سرهای هلالی
 آن دو سوی سرش باشد . سنگ گرفتن
 از بهترین و نیز از دشوارترین ورزشهای
 باستانی است . هر تازگاری نمیتواند سنگ
 بگیرد ، فقط ورزشکاران بیرونند از
 عهدی سنگ گرفتن برمی آید . در گذشته
 جوانان قوی بازو را ، جوانان «سنگ
 نیده Sang dide» میخواندند .

سنگ گهر ، و قدسی سنگها را از
 جامه تنی گرفت ، شروع به حرکت میکنند
 و هر بار روی پهلوی چپ و راست می افتند .
 هنگامیکه بر پهلوی چپ است سنگی را
 که در دست راست دارد مستقیم چنان بالا
 میرود که بازوی ضمیمه اش راست شود و
 پهلوان شیوه ، زمانیکه بر پهلوی راست
 می افتد ، سنگی را که در دست چپ دارد ،
 مستقیم به بالا برده ، اینگونه سنگ گرفتن
 را «غان Galtan» یا «تکی Taki»
 می گویند .

گونه دیگری سنگ گرفتن است که
 ورزشکار به پشت میخواند و با پیشانی
 دراز میکند و دستک را با هم بر زمین
 روی سینه بالا و پائین میرود بطوریکه
 بازوها به ساعد پیچید . این سنگ گرفتن
 را «جلی Jofri» مینامند .
 «مردشد Morsed» سنگ گرفتن
 ورزشکار را تا ۱۱۷ یا ۱۱۴ بار می شمارند
 و اگر سرگرم ورزشکاران درون گود باشند ،
 یکی از دوستان سنگ گیرنده و یا کسی
 که از شمارش سنگها آگاهی دارد ،
 سنگهای او را می شمارد ، شماره ای ۱۱۷
 و ۱۱۴ ، میان دبستانی کاران «مفسس
 است و هر چند با دیگران از این دو شماره ،
 بیشتر نمی شمارند . ۱۱۷ : اشاره به یکمسه

عهد تن کمر بستگی مولا علی است و ۱۱۴
 اشاره به یکمسه و چهارده سورهی قرآن
 است .

مردند یا سنگ شمار ، پیش از سنگ
 گرفتن برای شور بخشیدن به سنگ گیرنده
 چنین میخواند :
 هر کار که میکنی بگو بسم الله
 تا جمله گناهان تو بخشد الله
 دست که رسد به حلقه ی سنگ بگو
 لا حول ولا قوه الا بالله
 و نیز گوید :

دم بدم ، قدم بقدم ، بریکه سواز
 حرب و صبحم ، زبندی اولاد نبی ، یعنی
 بنام احمد ، محمود ، ابوالقاسم محمد
 و به عشق ارادت و اجابت بی حد و بی عیند
 صلوات . پس آنگاه شمارش را چنین
 آغاز میکند .

بسم الله الرحمن الرحیم
 بزرگ است خدای ابراهیم
 دویست خدا
 سیمساز کل سبب
 چارمساز بیچاره گان الله
 پنجاهی خبیر گنای علی
 شش گوشه ی قبر حسین
 امام هفت باب الحوائج
 قلندی هشتم یا امام رضا
 نوح نبی الله
 کرم از علی ولی الله
 علی و بازده فرزندش برحق
 جمال «هشت و چهار صلوات»
 زیاده باد دین نبی
 ای چهارده معصوم پاک
 نیمه ی کلام الله
 شازده گلشنه ی طلا
 صد و هفده کمر بستگی مولا
 خدای هیچده هزار عالم و آدم
 بر بی صفات روزگار لعنت .
 بیست لعنت خدا بر ابرایس
 یک بیست آقای قنبر علیست
 دویست ، مرد نو عالم علیست
 سه بیست یا علی مثلت علیست
 چهار بیست بیمار دشت کربلا

پنج تن زیر کسا
 شش ساق عرض مجید
 هفت بیست یا موسی بن جعفر
 هفت بیست یا علین موسی رضا
 نه بیست نوح نبی الله
 سی جزو کلام الله
 یک سی گرفتن ماشاء الله
 دوسه برایش ذوالفقار
 نیستی چنان کفار
 چاره ی بیمارگان خود الله
 دایرس برآمدگان خود مولا
 یا ابوالفضل العباس دخیل
 یا موسی ابن جعفر
 یا علی ابن موسی الرضا
 نه سی طوفان بالا
 چهل ختم اولیاء و انبیاء
 یک چهل گرفتن ماشاء الله
 دو چهل محمد است و مصطفی
 سه چهل علیست شیر خدا
 چهار چهل یا فاطمه ی زهرا
 پنج چهل خدیجه ی کبرا
 شش چهل ابراهیم خلیل الله
 هفت چهل موسی کلیم الله
 هشت چهل عیسی روح الله
 نه چهل آدم صغی الله
 پنجاه هزار بار جمال خاتم انبیاء صلوات
 ز آدم و حوا دگر نبی الله ، شعیب
 و یوسف و یعقوب ، پس خلیل الله ، ملائکان
 مقرب ، دگر ز جبرائیل زحمن یوسف ،
 جمال شمت بند دیو علی را صلوات .
 در این هنگام سرشد برای دنبال
 کردن شماره و رساندن آن به ۱۱۴ . و
 ۱۱۷ از پنجاه بد پائین می شمارند ، بدینگونه :
 نه چهل آدم صغی الله ، هشت چهل عیسی
 روح الله ، هفت چهل موسی کلیم الله . . .
 تا به شماره یک برگردد . ۱۷ شماره یا
 ۱۴ شماره بازمانده از ۱۱۷ ، و ۱۱۴ را
 دوباره از یک به بالا می شمارند . ولی اگر
 مردند از شماره ی شمت به پائین شمرده
 باشد سه شماره یا شش شماره به یک شماره
 که رویم ۱۱۷ و ۱۱۴ شماره میشود
 شمارش را بی پایان می رساند ، البته این

بسیار است که در آری تو ز دل آه و لغزان.
 افکنند در هجران، میکند این لحظه
 یاران تا که شوی واقف از آن هر ز خفا
 هم زعیان ، تا نوشوی آگه و واضح گشت
 دایره قنر و افرا .

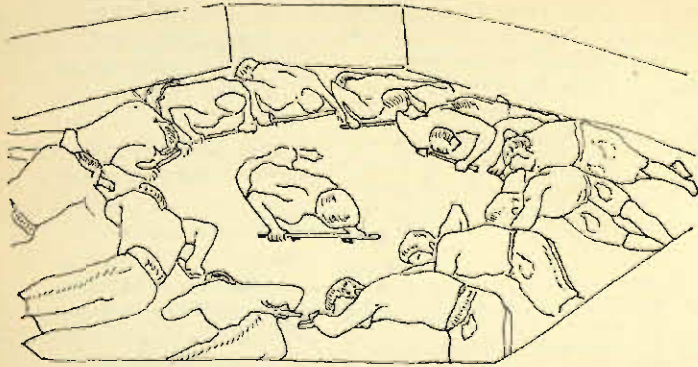
صاحب قنر بود سید سالار که باعث
 شهزادگان - علمای خردگزار - که بر مثل
 و نظایر است و خودی است و ابر است -
 بود پانصدگون و مکان - آن گه بود
 شش جهت و نه فلک و هر سبک و چرخ
 مطلق به ید قدرت او حال شدی واقف
 از آن مخزن گنجینهی اسرار خدا - نور
 خدا شاه ولا .

گوش کن تا بدهم شرح برایت که
 بنایی زجه برپا شده این مردم و کی باعث
 آن گشته - بدهم زبانی تو دگر بنده
 چون و چرا را .

اندازه شمارش در هنگامی پیش می آید
 که سنگ گیرنده بتواند ۱۱۷ ، یا ۱۱۴ ،
 بار سنگ بگیرد .

جای ایستادن ورزشکاران در گود مفسس:
 در گود هر یک از ورزشکاران به
 فراخور مقام خود در جایی می ایستند .
 کارکننده ترین و آزموده ترین و سالتندترین
 آنها که «پیش کسوت Piskesvat»
 دیگران خواهد بود «میانداز Miyāndār»

۴ - مقصود از چهار و ده سله اشاره
 به همان هفده سله میباشد .
 ۵ - نگارنده بد مورد افزای ورزش
 باستانی ، جامه ها ، گردانندگان زورخانه ، مقام
 ورزشکاران در زورخانه ، شنا رفتن و گونه گونی
 آن ، میل گرفتن و انواعش ، بافتن ، چرم
 زدن ، کشتی و گل زدن ، درمجلسی هنرمندان
 شماره ۲۶ آذرماه ۱۳۳۳ مقاله ای تحت عنوان
 «زورخانه و ورزش باستانی» چاپ داده است .
 ۶ - مرشد : امروز در زورخانه به کسی
 میگویند که آوازی خوش دارد و هنگام ورزش
 روی مردم می نشیند و با آهنگهای گوناگون
 که هر کدام ویژه یکی از حرکات ورزش
 باستانی است شرب میکند و شرمای زرمی
 که بیشتر از شاهنامه فردوسی برگزیده
 می شود می خواند و صدای شرب و آواز خود را
 با حرکات ورزشکاران ، هم آهنگ می کند و
 آرا به عملیات ورزشی زورخانه ای بر می انگیزد .
 در قدیم مرشد کسی بود که کار آموزش
 ورزشکاران و پهلوانان با او بود . مرشد در کنار
 گود می نشست و باستانی کاران با کشتی گیران
 را در کارهای ورزشی و کشتی گیری راهنمایی
 میکرد . مرشدان از جایکترین و آزموده ترین
 پهلوانان و ورزشکاران بودند .
 ۷ - جمال «هشت و چهار صلوات» یعنی
 به جمال امام دوازدهم صلوات .
 ۸ - روایت کنند که علی علیه السلام دو
 بند شمت دیورا بسته است . و سنگ شمار هنگامی
 که به شماره ۶۰۰ میرسد ، چنین میخواند:
 «جمال شمت بند دیو علی را صلوات» .
 ۹ - میانداز : ورزشکاری است که در
 گود روبروی مرشد و میان گود و ورزشکاران
 دیگر می ایستد و گرداننده ورزش باستانی و
 پیش و پس انداختن حرکات ورزش را به عهده
 می گیرد . ورزشکاران هنگام ورزش به او
 نگاه کرده و از حرکات ورزشی و پیروی میکنند .



ورزشکاران در حال رفتن شای پنج

- ۱ - جنگلی Jangali
- ۲ - تیز Tiz
- ۳ - چمنی Camani
- ۴ - تک پر Tak per
- ۵ - سه چرخ و یک تک پر Se carx va yek tak per

۱۰ - سرتوازی آهنگی است که مرد اول هر ورزش زورخانه‌ای روی ضرب می‌تواند.

ورزشکار در حال کشیدن «کباد»



- ۱ - «میل سنگین Mile Sangin»
- ۲ - «میل چکنی Cakkosi» و «میل چفتی Joffi»

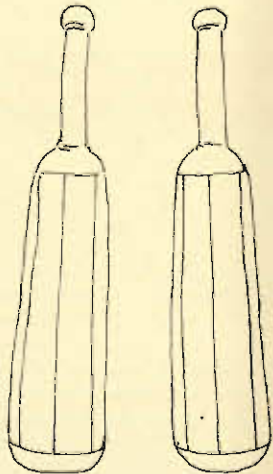
بازدن :

میانداز در میان گود می‌ایستد و ورزشکاران پیرامون او گرد می‌آیند. نخست پای آرامی می‌زنند که به آن «پای نرم Pâyenarm» می‌گویند و آن چندین است که ورزشکار پنجه‌ی یک پارا اندکی از زمین بلند میکند و بر روی پنجه‌ی پای دیگر، خود را تکان می‌دهد و به آرامی می‌پوشد و پس می‌روند، پای زدن در عین حال به خاطر پیچیده بودن ودقیق و دشوار بودنش، در صورت آشنایی به فون آن در واقع یک هنر است. باستانی کار در زورخانه چهار جور یا می‌زند :

- ۱ - «پای اول (سای چپ و راست) "Pâye Avval"»
- ۲ - «پای جنگلی Jangali Pâye»
- ۳ - «پای تیرازی اول و دوم موسم Pâye avval va dovom va sevvom»
- ۴ - «پای آخر Pâye âxer»

چرخ زدن :

چرخ زدن پنج گونه است :



میل بازی

حرکاتش ضرب میگیرد، و کلماتی را با صدای بلند و زبان می‌راند : «برمنگر علی لعنت، حاضران می‌گویند : بشمار برچشم بد لعنت، فلانچون شیرینکار» جمال خاتم الانبیاء صلوات» همگی ملوات می‌فرستند. آهسته آهسته پرتاب ملوات با بالا آغاز میشود و رفته رفته به بالا و بالاتر.

انواع شیرینکاری میل بازر «چشمه» می‌گویند.

حسرات میل گرفتن به سه گونه انجام میگیرد و آنها عبارتند از :

و با خواندن اشعار حماسی شای دوشلاقه Do Sallag « آغاز میشود و پس در وقت این شای نیز انجام میگیرد.

شای پنج

بدرای انجام این حرکت نخست دستها را روی نخته‌ها کمی باز می‌گذارند و باها را در عقب و برابر آن جفت میکنند، و سینه روی نخته‌ها پائین می‌آید و در فاصله‌ی دو ساق دستها بالای آن فرار می‌گیرد، و زاویه‌ی بازوها تنگتر میشود، در این هنگام مرد به رنگ زده و در ضمن فشارش شای ضرب میگیرد مانند : یکی و دو تا، سه تا و چار تا، پنج تا و شش تا، هفتا و هش تا، نختا و ده تا. . . . ورزشکاران به آهنگ ضرب و به شماری یک، روی شانه‌ی چپ فروه می‌آیند و سمت چپ سینه تا حد تماس به نخته شای نزدیک میشوند تا چنانکه زوایای دست چپ به ده درجه برسد و شانه‌ی راست و سینه‌ی سمت آن بالا رفته و زاویه‌ی دست راست تا ۶۰ درجه باز میشود و سر در میان آن قرار می‌گیرد و تمام بدن با پاهای چفت به هم، به سمت چپ روی پهلوی می‌غلند و به شماری دو، همین حرکت با شرحی که داده شد به سوی راست گشتن بدن انجام میگیرند.

میل بازی و میل گرفتن :

مقدمه‌ی میل گرفتن، میل بازی است که بطور افروزی و سه‌لایه‌ی یکس از ورزشکاران انجام می‌دهند. هر ورزشکاری یک جفت میل در خور توانایی و قدرت بدنی بر میدارد و در گرداگرد گود می‌ایستد. «میل بازی Milbâz» قدم به میان گود می‌گذارد و با رخصت گرفتن از میانداز و مرد و حاضرین میانه‌ی مخصوص بازی را که وزنش تقریباً ۳ کیلوگرم است بر میدارد، و رو به سرد می‌زند و در دستها را بلند کند و حرکتش را با رنگ میزند و با صدای ضرب

گر مرد روی نظر به رو باید داشت خود را تکه از کنار چه باید داشت در خانه‌ی دوستان چو گشتی محرم دست بدهد و دیده‌ها تکه باید داشت و یا :

چرا شکفته باشم خدا سببماز است به هر طرف که نظر میکنم دری باز است نسیم صبح سعادت به گوش موسی گفت برای آدم بی‌دست و پا خدا سببماز است و نیز

از مرحمت علی قلندر شده‌ام وز در گه دولتش سکندر شده‌ام دست طلبم به دامن همت اوست در بحر کرامتش شناور شده‌ام مرشد پس از خواندن سرتوازی، به شانه‌ی آغاز ورزش شای به رنگ می‌زند و ضرب را با یک صدا، متوالی به صدا در می‌آورد، ورزشکارانی که جلوی نخته شانه‌ی خود روی پنجه‌ی پا دو زانو نشسته‌اند، باها و بدن خود را به عقب میکنند و با هر دو دست روی نخته شای قرار می‌گیرند، و با سرهای برافراشته به میانداز که نخته‌اش را وسط گذاشته، منتظر، نگاه میکنند. و صدای میانداز به انتظار ورزشکاران پایان میدهد: «یا الله هدی ورزشکاران تنه‌ی خود را از عقب به جلو کشیده و سینه‌ی خود را روی نخته شای پائین می‌آورند. چنانکه تمام سنگین بدن روی دستها بیفتد، در این حالت بدن روی نخته‌ها تا چند سانتیمتر فاصله، نزدیک زمین قرار میگیرد و زاویه‌ی ساعدها و بازوها به حداقل میرسد و در جواب شمارده (میانداز) همه می‌گویند: یا الله. و بدن خود را بالا آورده و از روی نخته‌ها به عقب میکنند و به حالت نخست بر میگردند و گردن را به پائین و بالا و راست و چپ حرکت میدهند.

اینگونه شای رفتن را شای «کرسی Korsi» می‌گویند. آنقدر این حرکت ادامه دارد تا میانداز بگوید: «آری مرحمتش» و یا دستها را بلند کند و مرد به رنگ میزند و با صدای ضرب

میشود و میان گود روبروی مرد می‌ایستد. ورزشکاری که پس از او از ورزشکاران دیگر سالدند و آژموده‌تر است پای سرد می‌آید. اگر در میان ورزشکاران «سینه‌ی پند» در ورزش باستانی بختی چندان هم نداشته باشد پای سرد می‌آید، و اگر شایستگی میاندازی داشت در میان گود میرود و میاندازی میکند. در این صورت پیشه‌ترین ورزشکار روبروی او، پای سرد یا پشت او می‌آید. ورزشکاری که از دیگران ناآژموده‌تر و ناپخته‌تر است و به او «ناز» Tâzekâr می‌گویند، چایش سرگود پشت سر میانداز است. دیگر ورزشکاران از بزرگ تا کوچک (از نظر آژمودگی) بترتیب کنار گود دورادور میانداز می‌ایستند.

شنا رفتن :

باستانی کاران باید همراه پرورش بدن، اخلاق و صفات خود را نیز بیارایند. مرشد موظف است قبل از شروع شای با خواندن اشعار پندآمیز، خصایل نیک، و غریبات عرفانی عشق به حق و خدا کاری، و برهیز از بلیدی و آلودگی با سرودهای حماسی، روح پهلوانی و دلآوری را در جوانان ورزشکار پندد؛ پیش از شنا رفتن میانداز یکی از نخته‌ها را که در غشرفای رویهم ریخته شده است بر میدارد و بدینال او ورزشکاران یکی پس از دیگری، نخته‌ای را بر میدارند و در گود می‌ایستند پس رو به هدی ورزشکاران کرده و میاندازی کردن را تعارف میکند، آنگاه از همه «رخصت Roxsat» می‌طلبد و نخته‌اش را میان گود می‌گذارد و در حالیکه ورزشکاران نخته‌ها را جلوی خود گذاشته و دو زانو نشسته‌اند، مرشد با ترنم، ضرب نیز و دلتین روی ضرب یا جنای کننداری برای آماده کردن ورزشکاران به ورزش شای «سرتوازی» Sarnavâzi « میخواند :

«هدوت» مینویسد: بکنفر ایرانی هرگز نباید برای سعادت و سلامتی خود دعا کند ، بل همیشه از او انتظار می رود که برای بهبود و ترقی ایرانیان دعا کند و نعمت و سعادت تمام را از او بریزد! برای شادمانی و مملکت خویش بخواند . همین دعا یا همان جنبه های اجتماعی

با اندک دگرگونی از روزگار باستان تا حال برجای مانده است. اصولاً در زورخانه پیشگوییها که میانداری را مهیسه گرفته اند پس از پایان ورزش دعایی به شرح زیر میخوانند و حصار دریا میسازند دعا «آمین» میگویند .

«دست و پنجه مرشد درد نکند ، پیران را عزت ، حیوانات را قدرت ، حق پیر ، نیستی جان کفار ، و مین و سبب چنین میگوید : «هر آن کس را رحمتیاد که خداوند رحمتشان کرده ، خداوند! شر شیطان و بلاهای ناگهانی ، نفس امّاری آخر الزمان را از بلاد اسلام دور بگردان . خداوند! پاتین ورزش را که مرده اند و رفتنند رحمت فرما . خدا یا

به حق عزت و جلالت قسم . تیغ شاه اسلام بنام ما را بپرا بگردان . سایه بلند بادش را از سر آب و خاک ایران و فرد در ایران آید کم و کوتاه فرما ، خدا یا در دنیا و آخرت ما را رؤسید و نام نیک بگردان . رحمت علی و آل او صلوات . و حاضران صلوات میفرستند .

کبابه کشیدن بدینگونه است که ورزشکار ، کمان کبابه را با دست و زنجیر آنرا با دست چپ میگیرد . (و برخی هم از ورزشکاران برعکس) و بالای سر در این حالت دو باتوی او کمی ناشسته است نگهبان دارد و با شرب و آواز مرشد ، پشایار دست راست را در امتداد شانه نگاه میدارد و دست چپ را بر روی سر خم میکند و میخواند و وارد دیگر دست چپ را در امتداد نگاه میدارد و دست چپ را بر روی سر خم میکند و میخواند و بدینگونه ورزشکار کبابه کشیدن را ادامه میدهد . او باید به روی پنجه های دویا بایستد و با آهسته و آهسته و پیش و پس دادن کبابه پایبیا بشود . و پیش و پس برود .

دعا کردن :

از کهن ترین آداب زورخانه «دعا کردن» است . پس از پایان ورزش ، مرشد میگوید : «اول و آخر مردان عالم به خیر ... و به زندگی میزند و ضرب را کنار میگذارد و می نشیند و بنه

ریشه های تاریخ هشتال و حکم

در پایان از سز زکوار حاج حسین رضی زاده مدبر باشگاه «پولاد» و هم چنین اسفر شیرعلی مدیر باشگاه «شیر خدا» ، عباس ورزنده مرشد زورخانهی شیر خدا ، ناصر خرام و پژوهشگر مرکز مردم شناسی محسن مینویست و مینویسند بنام سید الهی که در تهیهی این مقال نگارنده را یاری کرده اند .

۱۱ - لغت کبابه در فرهنگ استواچ

چنین ضبط شده است . کبابه - بالفتح ، ف ، کمان سوار فرم که آنرا چند جا چاک زدن تا از زور بیفتد و رعایت فرم گردد ، نام از آنکه جلدی آن از روده باشد که این ، در شق تیراندازی بکار آید و خواه جلدی آن از زنجیر باشد که در ورزش کشی گران بکار آید و کمان پولاد نیز همین است و از لطافت معلوم میشود که عربی است . لیکن در قاموس و صحاح و تهایز و جز آن بدین معنی یافته نشده اند و حدت که بعضی کمان مطرف قیبه ، و کید بعضی قیضی کمان نوشته اند و در قاموس است که کابیت ، مکابیت ، کابا ، ریح کشیدن است . پس چون در کشیدن کبابه از جهت ورزش و تیراندازی و غیره گونه رنجی کشیده میشود اگر ممانا بدین معنی گفته باشند وجهی است .

عبریات گویند : به کبابه چه بری دست توای رنگ نیک چون کابیتت به غیازه کشی کار نیک ملاطفا نیز گویند : سختی رسد زهر به سستی قنابرا زنجیر آهنی بر آفته کبابه را محسن ظاهیر گویند : برسی مکن که سختی ایام هر کسی از آهن است سبک کباب کبابه را

«شتر دیندی ندبایی»

هر گاه بخواهند کسی را تهدید کنند که ستر مکتومی را فاش نکند بدو میگویند «شتر دیندی ندبایی» یعنی «دیده» را «نداید» بگیر و مثل اینکه واقعه ای رخ نداده چیزی را ندیدی از آن در گذر و آفراموش کن و بگرنه برای تو خالی از ضرر و زحمت نخواهد بود ، اما ریشه تاریخی آن :



تزارش معد کتر بی بن عثمان را در سلک اجساد پیامبر اسلام بشمار آورده اند و برخی از مورخان اسلامی او را چند دهه پیامبر نوشته اند . اعراب شمالی بخصوص بنی قحطان و یمنی ها بدین نسبت بر اعراب جنوب تناصر میکنند . تزار شاه داشت با ساسانی مکتور ، ربیع و کباب که هر کدام در هوش و فراست و وجودت طبع یگانه زمان بوده اند ، نازک بینی و پارک بینی این سه برادر در درک و تشخیص مطلب تا بعدی بود که هر چیزی از نظر تیزبینی آنان میگذشت از آن ، بی مؤثر میگردند و خلل و جهات وجودی آن چیز را استنباط میکردند .

آورده اند که آن سه برادر چون مدارج تحصیل دانش را در حد مقدرات عمر و زمان طی کردند پدر را در تبع آمدن که آن سه خلف صلیق چون آب را کد در مامن و ممکن خویش بدانند و علوم اکتسابی را با سیر آفاق و انفس و از رهگذر تجارت و مشهورات عینی به رحمتی تکامل فرستند . پس فرمان داد که از شهر و دیار خویش خارج شوند و مدتی را بسیر و سفر بپردازند ، برادران امتثال امر پدر کردند و طریق یمامه و بحرین را در پیش گرفتند ، در آن ای سفر به ساریان برخورده که دنبال شتر گمشده اش میگشت و از آنان نیز پرس و جو کرد . مضر گشت : مثل اینکه شتر تو از یک چشم کور بود . ساریان جواب داد : بلی یک چشمش کور است . ربیع گفت : بنظر میرسد که یکی از دندانهایش هم شکسته باشد . ساریان

تصدیق کرد ، ایاد گفت : ظاهر آ یک پایش هم لنگ بوده است . ساریان پاسخ داد : آری همینطور است . سپس آن سه به ساریان گفتند : از همین راهیکه ما آمده ایم برو تا بمقصود برسی ... ساریان با آنها خداحافظی کرد و از طریق که آنها نشان دادند بدنیال شتر گمشده رفت ولی هر چه بیشتر رفت بیشتر مایوس شد و اثری از شتر نیافت ، ناگه بر پس از طی مسافتی بازگشت و دوباره از آن سه برادر شنای شترش را خواست .

گفت ازینوسی تا بیک فرسنگ

پایم از تاختن نداشت درنگ در توشتم بسی گریوه کوه وز ناک و بو در آمدم بستوه دیده گردی از آن رسیدم ندیده گزده چبود که آفریده ندیده

مضر پرسید : مگر بار شتر تو روغن و شهد نبوده؟ گفت چرا . ربیع سؤال کرد : مگر کنیزی هم بر روی شتر سوار نبوده؟ ساریان با خوشحالی گفت : آری چنین است . ایاد انگشت بر شقیقه گذاشت و پس از لحظه ای تفکر گفت : بگمان من آن جمیله باردار هم بوده ، اینطور نیست؟ ساریان بیچاره که از کثرت تعجب و جبریت چیزی نماند بود ، شاخ دریا آورد جواب داد : اتفاقاً همینطور است پس در اینصورت برای من تردیدی باقی نمانده که شتر مرا شما دیدید و از شنای آن خبر دارید .

۱ - لغت «تزار» را در بعضی کتب تاریخی بکنک «نظار» هم نوشته اند .
۲ - لغت نامه دهخدا . لغت «تزار» .
۳ - برای اطلاعات بیشتر بکنک «تاریخ نگارستان» تألیف قاضی احمد غفاری که مورد استفاده نگارنده هم قرار گرفت مراجعه شود .

گره شک را ز پیش خاطر شست

آنگهی چون نداشت از قستان

چنگ در زره سبک دیانتان

هر چه برانمان سوگند جورمند که ما شتر را ندیدم ایم
و از روی فراموشی و نداشتن آن علامت و نشانیها را گفتیم
سودن بختیید و ساریان از آنها زده حاکم ولت «افعی جهرمی»
شکایتی برآید.

حاکم پس از بازجویی و با توجه به نشانیهای مشخصی که
از آنها شنید جرم و گناهان را مسلم دانست و دستور داد
آنها را و بندان بکشند. برانمان در زندان یکدیگر را ملاقت
کردند و از اینکه هوش و فراست ذاتی بالای جانانان شد
و چنین گرفتاری و دردسر برای آنها فراهم کرد از بخت
و اقبال خود ناامید شدند. مگر بران ارشد که پیش از ربیع
و ایاد ناراحت شده بود در نهایت مصیبت به برادرانش گفت:

با آنکه ما شتر ندیدیم و به حکم فرست چندان دریافتی کردیم
باین مصیبت گرفتار شدیم. پادشاهان باشد از این بید خبری اگر
شتر ندیدند، ندیدند! زیرا در این دور و زمانه «نابینه» را
«دیده» تلقی میکنند. پناه بر خدا ای دیده باشیم!...

باری، چند روزی از زندانی شدن سه برادر نگذشته بود
که ساریان مذکور شتر گمشده اش را پیدا کرد و نوزده حاکم
از نهدت و بیثباتی که بان بیگناهان زده بود معذرت خواست.

گفت یا شه که من بدولت شاه

یافتم هر چه فوت گشت ز راه

شتر و هر چه بود باز بر او

وان عروسی که بنده سوار بر او

حاکم آن سه برادر را آزاد کرد و چون آثار نجابت

و ایالت در باسینه آنان مشاهده کرد برای ایشان خانه‌ای

در حرم حرم خود تعیین کرد و بهنگام فراغت با ایشان

صحبت می‌نمود و اعتلاط میکرد.

روزی که بر سر نشاط بود یک نفر بی بی سخن شتر گمشده

میان آمد و حاکم را جوی به نشانیها که از شتر نادیده داده

بودند از آنان استفسار کرد. مگر گفت: از راهی که آمده

بودیم خلفهای طرف راست جاده چریه شده بود ولی خانهای

چایب چی جاده دست نخورده و بر پای ایستاده. لاجرم چنین

داشتیم که شتر را یک چشم گور بود که جانب چپ جاده را

دیده و آن قسمت از علانی سالم مانده است.

حیه یکسوی دیدم اندر راه

خوردن شتر از درخت و شاخ و گیاه

نقش بستم که بگلف کور است

گل یکسوی در چراغ زور است

ربیع گفت: شتر را عادت بر اینست که بوته علف را

با منداهایش یکجا از بیخ بر می‌کند و میخورد ولی چون
در بوته‌های علف کنار جاده همان دندان در علف خوردن
ظاهر بود بنابراین که یکی از منداهای شتر باید شکسته باشد.
برادر گفت: یعنی «آباد» مرض رساید که در مسیر راه جای
دو دست و یک پای شتر در حین راه رفتن عیب و فرورفتگی
داشت ولی یکبار باها را بزمین میکشید. از آن کش معلوم
شد یک پای شتر لنگ است که آهسته آهسته بر زمین می‌نهد و
بر می‌خیزد.

بار دیگر برادر ارشد را جوی بارش سخن آمد:

گفتم اول نمی که از من رفت

ما چرا از انگبین و روغن رفت

آیینان بند که از خس و خاشاک

دیدم آلابی فزاده بخاک

مگس افکنده بود یکم دور

سوی دیگر قطار لشکر دور

از هجوم مگس نفس شهید گرمم و از تراکم فوره‌ها

دانستم که یک لنگه بیگاری از بار شتر روغن بوده است. ربیع

گفت: اینکه تشخیص دام گیزی بر شتر سوار است از آنچه

بود که در صحرای که ساریان شتر را خوابانیده بود اثر

بول و غایب دیدم و بسبب که املاط جای توصیف نیست دانستم

که آن اثر از زن است نه مرد. اما چرا گفتم آن زن گمیز

بود نه آژام. به مناسب است که زبان آژام را اگر در مسیر

راه قضای حاجتی پیش آید یکبارگی دور از نظار می‌روند.

تنها کبوتراند که مشکلات زندگی و بدبختی بوزم می‌شود

صاحبان قید شرم و آژام را از دست و پایشان باز میکنند

و از قضای حاجت در کنار بار شتر برآوردن.

ایاد یعنی برادر کوچکتر که بر حمت و برداری کبوتر

حکم داده بود اظهار داشت: معمولاً آدمی «فقط وجه مردم»

و فکته از زمین بر میخیزد بنگم ضرورت قطع یک دست را

معمولاً نطفه اش، بر زمین می‌گشارد و بلند می‌شود ولی چون

در آن مجال که ساریان شتر را خوابانیده بود اثر کم دو دست

دیده شده است لذا استنطاق کردم که آن کبوتر باید حامله

و باردار بوده باشد.

دیدم آنجا که نقش پایش بست

گفتم پیدا بخاک نقش دو دست

گفتم آن حامل و گرانبار است

کر زمین خاستگیش مشوار است

تربیع و توصیف این دلایل بهت و وحیرت حاکم را

دو چندان کرد و در تنظیم و تکریم آنان بیشتر کشید.

همواره پای سحر نشان می‌نهادند و هر روز برای آنها تحف

و هدایا می‌فرستادند. قضا را روی فرمان ماد قدسی در آن

و ظرفی بر سر بران برای آنان بردند و خود در پشت دیوار

اطلاق از روزهای گوش بر گشتارشان داشت تا ببیند راجع
به برائی امروز و احیاناً کیفیت شراب و بره چه میگویند.
برادران مضر پس از صرف غذا و نوشیدن شراب غافل از استراق
سمع حاکم سفره دل را کشوند و شکفتند بر داخند.
مضر گفت: فکر میکنم تا کسانیکه انگور این شراب از آن
بدمت آمده قبلاً گورستان بوده است. ربیع گفت: اتفاقاً این
بره هم از بستان مادرش شیر نخورده و گمان من آنست که
یا شیر سگ جوانی پرورش یافته باشد. ایاد سری ماطراف
گردانید و چون مطمئن شد جز او و برادرانش کسی دیگر
در اطاق نیست رو بران کرد و گفت: اگر غلط نکنم
پدر جناب حاکم هم آشپز یا شاگرد آشپز بوده است نه حاکم
سابق!..

کاین ملک نی ز شاه ما زاده است

بلکه از پشت مطبخی زاده است

افعی جهرمی که حسن تشخیص آنان را درباره ساریان

و شتر گمشده علانیه دیده بود همانند بخانه رفت و بیدارنگ

باغبان را طلب داشت و از خاک تا کستان پرسید. باغبان جواب

داد: این برع که امروز بصورت تا کستانی بزرگ در آمده قبلاً

گورستان بود و که بوده است که چون دیگر اموات را در آن

دفن نمیکردند پدران فرمان داده این زمین وسیع را بلا استفاده

نگذاشتند. منتهی بطوریکه می‌بیند آنرا تا کستان کردم و اکنون

از انگور و شرابش بهره‌مند می‌شوید. حاکم باغبان را مخص

کرد و جویان را خواست تا حقیقت بره را بگوید. جوان

عرض کرد: چون این بره دنیا آمد مادرش را گرگ خورد

و مقارن همان ایام سگ گله را زید. من بره مادر مرده را با

شیر این سگ بزرگ کردم و اینکار در گله‌های جویسانی

بسیار نیست. نوبت به مادر حاکم رسید، افعی جهرمی مادر را

طلبید و هندار داد که اگر حقیقت قضیه را بدون کم و کاست

بگوید در امان خواهد بود. مادر حاکم که جاده جز اقرار

و اعتراف نداشت جواب داد: فرزندم، راستی را بخواهی،

شوهرم که قبل از تو حاکم این منطقه بود کمال قبل از تولد

تو تصمیم سپرو سفر گرفت و چند ماهی از ما دور شد. در آن

ایام که غرور جوانی و شهوت در این منطقه حاره بر من غایب

داشت روزی از دریاچه اطاق خوابی با آشپزخانه نگاه میکردم.

تصادفاً شاگرد آشپز را که خوابی خوش‌سینما و زورمند بود

دیدم، عست از باده جوس با او در آمیختم و نتیجه این شد که

تو بوجوب آدمی تا کتون جز من و شبانم هیچکس از این سر

عکس آگاه نبود. متحیرم که از کجا دانستی چگونه بر این

راز سر مهر واقف شدی؟ حاکم چیزی نگفت و با اعدادان

بسران سه برادر رفت و بتقریب ماجرای استراق سمع را

ببیان آورد. جوانان چاره جز اظهار حقیقت ندیدند و ابتدا
برادر ارشد لب بسخن کشوند و گفت: حضرت حاکم بهتر
میداند که کیفیت شراب و حاصل میگساری و باده‌نوشی نشاط
و سرمستی است در صورتیکه از شراب مرحمتی چون چند
جامی نوشیدیم حالت تأثر و افسردگی دست داد و غم و غمه
بر دل و جانم مستولی گردید. نتیجه این خلاف خاصیت شراب
را جز این نمیتوان تعبیر کرد که تا کس در خاک گورستان
پرورش یافته باشد. ربیع گفت: گوشت بره بریان معمولاً
نذید و مطبوع است و بذائقه آدمی لذت می‌بخشد در حالیکه
از گوشت این بره چون گندهای تناول شده نتهنای لذت نبود بلکه
لغابی در دهانم جمع شد و مزاجم را منقلب و متشنج ساخت.
در دلم گشت که این بره باید شیر سگ خورده باشد که
گوشتش ماکول و گوارا نیست.

برادر سوم یعنی «آباد» با حالت خجلت و انفعال سر بریز
انداخت و عرض کرد: در طول مدتی که افتخار مصاحبت دارم
کمتر اتفاق افتاد که حضرت حاکم از مهمات امور بحث فرماید
در این مدت هر چه استماع افتاد چیزی بغیر از حکایت اش
و نان و خورش نبود.

مانندت هیچ ره سخن زبان

که نبود اندر آن حکایات نان

کرد روشن فراموش بشمیر

کر خمیرست نسبت نه سریر

اگر در این تشخیص از چاکر مخلص ترک ادب و جسارتی

سر زده باشد با نهایت شرمندگی پوزش مطیع و عذر تخمیر

میخواهم... حاکم بیچاره که تا آن موقع نسیبانت ریشانی

از خمیر است نه سریر و پدرش مطبخی زاده است نفاش زاده.

از آنان خواست که این راز سر بسته را تا زمانیکه او زنده

است مکتوم بدارند و نزد کسی فاش نکنند. ضمناً هر سه برادر

هوشمند را مورد کمال تقدیر و نوازش قرار داد و نگفته قضای

احمد غفاری «نصفی از ملک خود با ایشان وا گذاشت و پسر کدام

از حرم دختری داد و عذرخواهی بسیار کرد.»

باری: فرض از تصویر این مناکت همانطوریکه مذکور

افتاد اینست که دانسته شود عبارت «شتر دلدی ندیدی» از

اینواقمه و شتر موصوف ریشه گسرفته و رفته رفته بصورت

شتر بالهنگ در آمده است.

۴- این نام به شکل «حاکم بحرین افعی جهرمی» و «حاکم

نحسین افعی جهرمی» مذکور تاریخ ذکر شده است که به نظر می‌رسد

شکل وصف اول صحیح باشد.

۵- تاریخ نگارستان مجله ۴.

ساحمان باغ صهبان بنا آثار شناخته ایران

فخری - بهاری

کاخ جهان‌نما که در وسط باغ قرار دارد و به صورت هشت‌گوش طرح شده و به عبارت کلاسیک باغ افرا که موزه پاریس در آن قرار داشت شبیه است

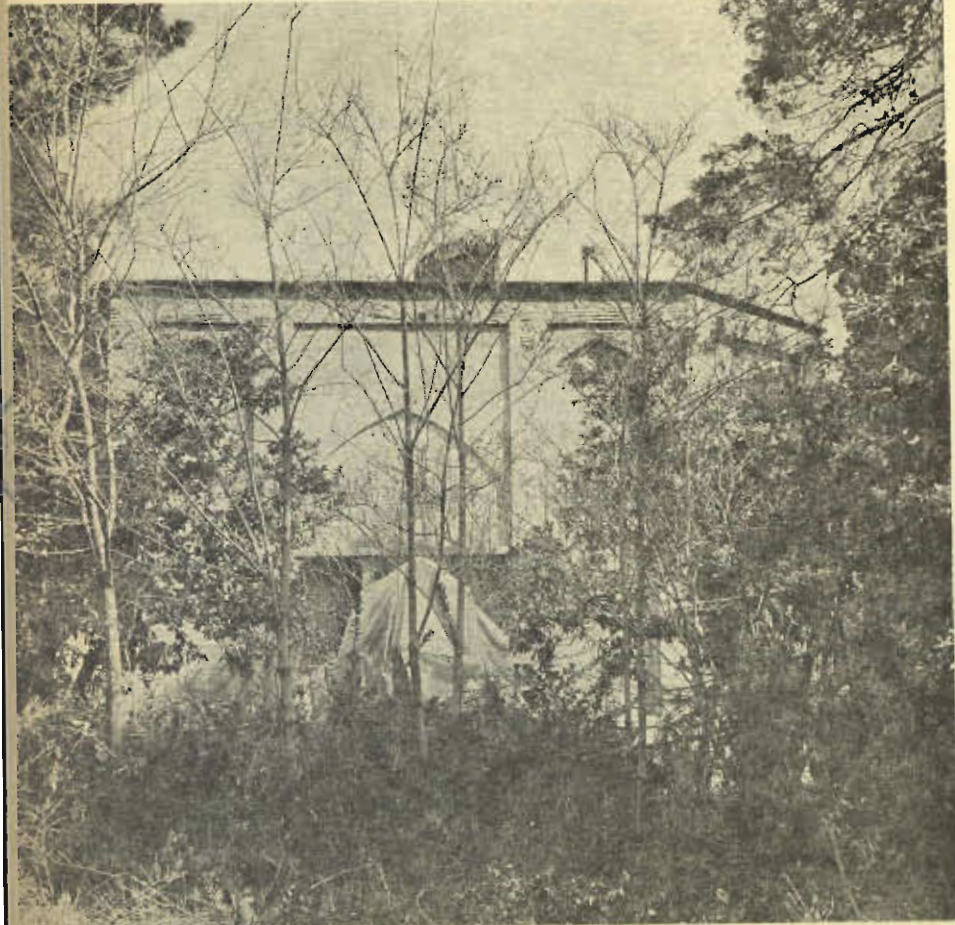


شهر شیراز . گذشته از اینکه موطن سعدی و حافظ بوده و هوای مطبوعش در تمام ادوار تاریخی ایران موجب توجه عموم قرار گرفته است باغهای مشهوری نیز داشته که شهرت جهانی داشته‌اند . باغهای این ناحیه که خصوصاً درختان سرش در تمام فصول سال سرسبز بوده‌اند از دوران حکومت شاهرخ ، بایسنقر و سلطان حسین بایقرا تازمان‌های جدیدتر مانند عهد شاه‌معلماسب و شاه عباس و حتی هم‌زمان با حکومت و دومان قاجار به در ایران در تمام صناعات محمود نسج‌جلی و نقاشی‌های دیواری و تابلوهای رنگ و روغنی نشان داده شده است . نویسندگان ایران در دوران اسلامی راجع به باغهای شیراز سخن‌های فراوان گفته‌اند و هنوز تعدادی از آن باغها در ناحیه شیراز و اطراف آن وجود دارد و باغ جهان‌نما یکی از آنها است که در دوران زندیه برپا شده و به باغ کریمخان زند که مدتی بصورت موزه شیراز درآمد بود شباهت زیاد دارد . کاخی که در میان این باغ ساخته شده و مصالح آن از آجر است هنوز تقریباً سالم برجای است . و به همین سبب اداره کل حفاظت آثار باستانی ایران این باغ و کاخ را به شماره ۹۲۸ در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسانیده

تا برای نسل‌های آینده بصورت یادگاری از دوران تاریخی کریمخان زند باقی بماند .

در لچکی‌های طاقناهای ساختمان یعنی در مثلث‌هایی که در دو گوشه بالای

باغ جهان‌نما و نمایی از ساختمان هشت‌گوش



طالفاها بوجود میآید کاشی کارهایی بسیار زیبایی از دوران زنده وجود دارد و چون از دوران کوتاه پادشاهی کریمخان کاشی کاری زبان بدست نیامده این زینت‌های رنگین از نظر مطالعه تاریخ تحول کاشی کاری در ایران خصوصاً در فاصله بین اواخر دوران صفوی و اوایل عهد قاجار اهمیت فراوان دارد. دیوارهای غربی باغ در سالهای اخیر

کمی نشت نموده بهمین جهت احتمالی به طرف داخل دارد. کاشی که مورد بحث ماست و در میان باغ مزبور قرار دارد هشت گوش است و در طرفین آن دو حوض سنگی نظیر حوض‌های باغ کریمخان از سنگ احداث شده است. هر یک از این حوضها سه فواره دارند و در فوه حوض فواره لبه آن از سنگ تراشیده شده است. چهار خیابان از چهار طرف این ساختمان منسحب میشوند و در آن علاوه بر درختان سرو درختهای مرکبات نیز

باغ جهان نما



موسیقی نامه ها

۲

محمد تقی دانش پزوه

تحریریه الموسیقی: درویش سید عبدالباقی مولوی پسر سید ابوبکر دده افندی مولوی مؤلف تحقیق و تحقیق بنام مصطفی خان احمد خان.

در آن از لحن و نغمه گفتگو شده سپس مطالبی با این عنوانها آمده است:

امین شریف سوردلارا بسته‌اس لمخترع هذا المقام

بنده اول در ساد و دیوک با حقیقت اول نوشته است

بنده ثانی در او فرفر با ثانی ۹ سلطان مینی سلطان

بنده ثالث در فرنگچین با ثانی ۱۲

پیشرو سوردلارا لمخترع هذا المقام .

وله انصاق بسماعی با اول . امین شریفك بنده فائنده سرخانه و ملازمه سی ترنم ساز اول

و اسحق صوفخانه ترنم ساز ثانی دو

دو کبیر سوزدل آرا لمصاحب حضرت شهریار سیداحمد آغا با اول ۸ دور سلطان ولدی.

شرحای فارسی و عربی در آن است .

آغاز: سمله . حیدله . صلوة . وبعد فقیر و حقیر درویش سید عبدالباقی مولوی بن المشیخ السید ابوبکر دده افندی مولوی عملیه موسیقی که تحقیق و تحقیق نام رساله سی سلطان مصطفی خان سلطان احمدخان و رسالتهای مفید المعنی بسر عبارت مختصر آیاه تحریر و تحریریه الموسیقی تسمیه ایلمد .

انجام: تحریر نغم و صرف و الفاظی ایبه و حصل المطلوب .

*** نشتعلیق ۱۲۰۹ گویا اصل در ۱۹ گک ۱۵ س ، جلد مقنوا گرداگرد تریاکی .

(ش ۳۹۹۸ اسعد افندی در سلیمانیه) .

تحفة السرود: درویش علی چنگی خاقانی پسر میرزا علی بن عبدالعلی بن محمد مؤمن

قانونی یا امیر قاسم قانونی^۱ بن خواجه عبدالله بن خواجه محمد مروارید که به نام امام قلی محمد

بهادر خان اشترخان^۲ (۱۰۲۰ - ۱۰۵۱) ساخته است .

چنگی خاقانی می نویسد که مولانا امیر فتحی تاشکندی مرا بدین نگارش واداشته و آنچه از استادان خود مانند خواجگی جعفر قانونی و علی دوست نایی و مولانا حسن کوکی شنیده‌ام بارخصت آنان در این رساله گذاردم همچنین آنچه مرا که از مولانا حسین آخون شنیده‌ام و او شاگرد امام قلی عودی بوده و از او شنیده و او از استاد زینون غیجکی از خواجه عبدالله مروارید از استاد زین العابدین چنگی (گویا همان مؤلف قانون) از استاد حسن قطب زمان نایی (گویا

۱ - عبارت «امیر قاسم قانونی» از رساله موسیقی ۶/۱۸۸ تاشکند است .

۲ - او مدرسه شیردار سرفند را ساخته و در کتیبه بالای سریز آن نامش را خواندیم .

مؤلف کتابت الحف) از خواجه عبدالقادر نایب از سلطان اویس جلایر از صفی‌الدین عبدالؤمن نایرسد به قیطانفورس شاگرد اتمان .

چنگی خاقانی در تحفة السرور شعری از امیر خسرو دهلوی می‌آورد که موسیقی شریف است ولی از شعر پالین‌تر چه سرود «هون وهنا هون» بی‌سخنی درست نیست .

او در این کتاب و در رساله موسیقی نسخه شماره ۶۸/۱ تا ششصد و شصت و هفتم نسخه ۷۰۰۵/۵ آنجا از موسیقی آنها یاد میکند و سرگذشت آنها را با عباراتی بنشوار می‌آورد که بیشتر لغظاتی است و خرافاتی ولی در همینجا باز نکته‌هایی تاریخی هست که در جاهای دیگر نیست . او افسانه و داستان‌هایی درباره آنها می‌آورد که بسیار شیرین و دلچسب است و می‌رساند که مردم آن روزگار درباره آنها چه می‌اندیشیدند و نشان می‌دهد که این خوانندگان و نوازندگان را با دستگاه خانقاه صوفیان و درویشان چه پیوندی بوده است . از این رساله‌ها پیداست که دانشمندان و موسیقی‌دانان از عهد دیگر آگاهی داشته‌اند چنانکه مؤلف که از مردم و وارود است از خواننده دربار خان احمد گیلانی آگاهی می‌دهد . از این افسانه‌ها است داستان پیر چنگی زمان اوشیروان یا هجر خلیفه و شعر مولوی در این باره .

او در باب ششم درباره پیدایش سازها هم داستانها و افسانه‌های شیرینی می‌آورد .

او در مقام چهارم از مولانا قهی سراج نقل می‌کند که دوازده مقام از موسیقی نض پیدا شده است .

در نسخه ۴۹ تا ششصد نامی به کتاب داده شده است ولی در نسخه آقای عبدالحمید فولاد در شهر سمرقند در سرلوح «تحفة السرور» نوشته شده و در پایان آن آمده است : «این رساله که موسوم به «تحفة السرور» است در فهرست تا ششصد نامی بدان ندادند و مستوف نیز تنها نسخه ناقص تا ششصد درست داشته است ولی آقای میرزا یوسف در کتاب بنائی (ص ۸۳ و ۱۲۴ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۳۷۷) و در فهرست منابع آن از این کتاب بهره برده و آنرا بنام «تحفة السرور» خوانده است و چنانکه آقای فولاد به من گفته است آقای میرزا یوسف نسخه وی را هم دیده است و نسخه‌ای هم در تبریز ، تاورستانی شهر دوشنبه هست به شماره ۳۶۴ (۵۷۲) ولی من آنرا ندیده‌ام و بگفته آقای فولاد آن هم ناقص است .

در کتاب بنائی آقای میرزا یوسف از اثر مستوف هم یاد شده است و چنین نام آن :

A. A. Semenov: A middle Asiatic treatise on music of Dervish Ali (XVII - the Century) An abridge from Persian with notes and index.

A. A. Semenov: Seradni asiatskié traktat ps musiki: Darvisha Ali (VXII Veka).

چاپ تا ششصد در ۱۹۴۶ در ۸۸ ص ریعی .

مستوف آنرا خواننده و بادیقی آنرا گزیده ساخته و به روسی در آورده است و فهرست خوبی هم در پایان آن گذارده است . پس سرگذشت موسیقی‌شناسان ایرانی و فارسی‌زبان از روی همین اثر چنگی خاقانی در زبان روسی ترجمه‌شده است . افسوس که او تنها نسخه تا ششصد را می‌شناخته است .

در این اثر مستوف نوشته شده که مقام ۶۹۰ این رساله در افراهای موسیقی است و مقام هفتم آن درباره پادشاهان و بزرگان و دانشمندان و سرانندگان و ناموران دوستار موسیقی است از بهرام گور تا کاکبختی و مقام هشتم در دانشمندان و سرانندگان که به موسیقی ارجح می‌نهند از امیرشاهی تا باقی سراج و مقام نهم در دانشمندان و کسانی که در موسیقی توانا بوده و اثری در آن دارند از استاد زیتون نجفی تا میر دیوانه حاجبجینی و مقام دهم در دانشمندان دین که در موسیقی رساله‌ای دارند از حافظ تش تا عریضی مقام یازدهم در هنرمندان هرات از مرعلی هروی تا شیخ احمد فیوزی . او مقام دهم متن را یازدهم به‌شمار آورده است . در آن دوازده مقام است :

۱ - در بیان احادیث آن سرور (ص . س .) که فی‌الجملة دلالت دارد بر جواز استماع

اصوات خوب و نغمات مرغوب و نغ (۶ ر نسخه ۴۹۹ تا ششصد) .

۲ - در بیان علم موسیقی الحان و ایقاع (۷ ب) .

۳ - در بیان دوازده مقام و بیست و چهار شعبه و شش آواز و سه رنگ (۸ ر) .

۴ - در معرفت هفده بحر اصول متعارف و بیست و چهار اصول غیر متعارف (۱۳ ب) .

۵ - در معرفت کار و قول و عمل و پیشه و صوت و نقش و ریخته و سجع و شیرین

(۱۶ ب) .

۶ - در بیان سازهای طنبوره و چنگ و وی و عود و قیویز و قانون و بربط و موسیقار و ریاب و نایبان و چغانه و روح آفر و کنگره و عشرت‌انگیز و رود و ارغنون و سمپتور و معنی و سننار (در متن آمده است) : «فایده در پیدایش سازها و چوب و تار آن ۱۹۰ ر» .

۷ - در بیان پادشاهانی که از این وادی وقوف داشته‌اند (در متن در ۲۴ ب مقام ششم است) .

۸ - در بیان علماء و فضلاء و سلحاء که از این وادی وقوف داشتند (در ۵۵ ب هفتم است) .

۹ - در معرفت کلامه و فضلاء ای که درین وادی تصنیفات بسیار و مؤلفات بر شمار دارند و ذکر جناب حکومت‌آب استاد زیتون چنگی (در فهرست نسخه ۴۴۹ نهم و در متن در ۷۸ ب هشتم است) .

۱۰ - در بیان سادات عظام [که تصنیفات و مؤلفات بسیار دارند] (در ۱۱۶ ر متن ۴۴۹ : در بیان استادان هرات که هریک نادره زمان بوده‌اند) .

۱۱ - در بیان حافظان خوش‌الحانی که بعضی از ایشان در ایام این پادشاه صاحب قرآن شائما یافته‌اند و در مجلس خوانین و سلاطین راه دارند .

۱۲ - در بیان استادانی که الان در همین اقام و خواص و عوام رای دارند .

خانمه کتاب در بیان کردن رعایت حصار مجلس .

او یاد میکند از :

۱ - خواجه عبدالقادر بن عبدالرحمان سراغی که ویرا از نابین آورده بودند .

۲ - خواجه سیف‌الدین بن عبدالؤمن (گویا : صفی عبدالؤمن) .

۳ - سلطان اویس جلایر .

۴ - خواجه ابوالعجی مجبور .

۵ - استاد شاه محمد .

۶ - جلال‌الدین دوانی .

۷ - مولانا حسین گریه .

در مقام هفتم آن یاد می‌شود از :

۸ - بهرام گور (در نسخه سمرقند تنها از همین پادشاه در این مقام یاد شده است) .

۹ - استاد رودکی .

۱۰ - عبدالقادر نایب و کارهای او .

۱۱ - امیر خسرو دهلوی .

۱۲ - فردوسی طوسی (تا ۳۸ ب) .

۱۳ - میرک چنگی بخاری که نزد پادشاه چنگ آموخت . چون چهره زیبایی داشت طالب علمی شایسته او شد و او را به دانش‌آموزی واداشت . او از آمدن و شد مردم ترسیدند استوه آمد و به خوارزم رفت تا بتواند کتاب بخواند و در آنجا پیشرفت نمود . صاحب متوسطه و ملائی کلان

۳ - بوخت آمده است : در بیان معرفت کاملان و فاسلان که درین وادی مصنفات بسیار و مؤلفات بر شمار در روزگار دارند (۱۰۶ ب) .

و مولانا میرک در این زمان در آنجا بودند.

در همین هنگام بود که مطهر حلی سزواری را از عراق به مرو فرستاده بودند تا اثبات مذهب کند. میرک بدانجا رفت ولی نتوانست از عهده او برآید. مطهر به خوارزم آمد و رکن الدین کانی با او بحث و گفتگو نمود و برای چیره گشت سرانجام زبانش را بریدند و سنگسارش کردند.

۱۴ - قاسم ربانی، بدخشانی عارف شاگرد قاسم انوار که از مردم بدخشان و طالقان بود و به حلقه مجلسی عبدالدین در بلخ میرفت و در پایان زندگی به قونییه روم رفته ملازم جلال الدین رومی گشت و گوش دردها نجات داد.

۱۵ - شیخ بهلول دانا پسر شیخ بویکر ربانی، قاضی و مفتی که پسران خویش را از کار قضا بر حذر میداشت. او موحد و عارف بود و ربانی می‌نوشت.

۱۶ - شیخ شمس ربانی که پاکیزه روزگار بود و سحر خیز و ملازم خواجه بهاء الدین و ربانی می‌نوخته است.

۱۷ - درویش احمد قانونی سمرقندی پرهیزکار و ملازم خاقان خواجه عبدالله احرار که قانون وی می‌نوخته است.

۱۸ - سلطان احمد دیوانه سمرقندی از مردم گذر خواجه عبیدی درون که در خدمت خواجه احرار پسر میرده است، او وی می‌نوخته و به خانه های مردم میرفت بی مزد. احمد جلایز او را به بند و زنجیر کشید سودی بخشید.

۱۹ - دیوانه حامی خیوبقی که با خواجه احرار مکاتبه داشته است. او در فراکل میزیست و به سمرقند رفت و در زمزم خواجه محمد دشت قطعان آشکارا روزه بگشاد. مردم ویرا از آن نفی کردند نپذیرفت تا خواجه احرار خود آمد که وی را از روزه خواری بازدارد. وی گفت که زکات و حج را شما خوردید و نماز و روزه را من. از مسلمانی تنها توحید مانده است. او گرچه دیوانه بود ولی در موسیقی سرآمد بود و رساله ای دارد و در برابر حجل مطرز شرف یزدی معمای ساخت که کسی نتوانست آنرا حل کند. او را دو دیوان است یکی بهتر کنی و دیگری به فارسی.

۲۰ - سلطان محمد عبودی سمرقندی که ملازم سلطان محمد درواکش پادشاه و ارارود و برادرش سلطان احمد اطللی پوش فرمانروای بغداد بوده است.

۲۱ - شیخ عبدالله میراک حافظ از چهار طاق کنجبیت که برای امیر تیمور قرآن میخوانده است.

۲۲ - پهلوان محمد کاتبی نیشابوری شاعر.

۲۳ - عبید زاکانی.

۲۴ - صاحب بلخی تشریفی موسیقی دان معما شناس که سادات ترمذ مانند سید علی ترمذی و دیگران را می‌ستوده است.

۲۵ - میر خواجه ایوب ابوالبرکه از مشهد سبز که در هرات بزرگ شده و دانشمند بود و نظریه و نکته پرور، موسیقی می‌دانست و در آن مؤلفات دارد و شعر هم می‌سرود.

۲۶ - خواجه صفی الدین عبدالؤمن.

در مقام هشتم یاد میشود از:

۲۷ - شرف الدین علی یزدی

۲۸ - امیر شاهی

۲۹ - جامی

۳۰ - خواجه عبدالله بن محمد مروارید

۳۱ - امیر علی شیر نوایی.

۳۲ - یاید ربانی، بانده.

۳۱ - کمال الدین محمد بنالی پسر استاد سزعلی معمار که به علم ادوار آشنا بوده و در شمع راست و اصول مخمس صوت نقش بسته که در میان حافظان شهرت دارد. او مقبره امیر المؤمنین را ساخته و از این روی «بنایی» خوانده شده است. او از نوایی رنجبند و به سمرقند رفته. ملازم سلطان یعقوب شده بود باز به خراسان بازگشته و دوباره از نوایی رنجبند به سمرقند رفته و سلطان علی میرزا از او نواخته است آنگاه ملازم محمد شیبانی شده و در قتل عام قرشی او را کشته اند.

۳۲ - استاد شادی هروی که از درباریان بوده و دوازده شاگرد داشته است که هر یک نایره و وی بانده بود. او در قلعه بند هرات دوازده نقش در مقام عراق و در اصول فرغ تصنیف کرده و هر یکی از اینهارا به شاگردان خود آموخت ولی شرط کرده که هر که نقشی را بهیتر گوید آنرا بدو دهد. خواجه یوسف اندجانی «سنبلی خاص مخمس» را خوب گفت آن را بدو بخشید و نامش شهرت داد. «ماه هلال خاصه ترک شرب» را به غلام شونقار بخشید. «دل شیشه خاصه دور شاهی» را به میر عرو داد. «نقش خنجر» را که خاصه مجلس است به علی کاردمال و نقش دیگری را به علی جان شجکی واگذار کرد.

او معاصر سلطان حسین میرزا بوده و سلطان منصور او را بدرسم سوغات به «قران» فرستاده است.

۳۳ - شاه قلی شجکی عراقی هراتی که از درباریان بوده است در اصول مخمس صوت پیش رو حسینی بسته و جامی از او ستایش کرده است.

۳۴ - خواجه یوسف اندجانی شاگرد درویش شادی هروی که موسیقی می‌دانسته و ملازم بای سنفر بوده است. سلطان ابراهیم از شیراز ویرا از بای سنفر خواست و او نداد.

۳۵ - پهلوان یوسعید ربوی که روزانه چهار درس میداد: نخست فرایض، سپس عروض و قافیه، آنگاه تعلیم گوشین (۴) بجهل تن از عشاق خود، پس از این موسیقی. او از ملازمان سلطان حسین شده بود.

۳۶ - میر شترو یا میر غوری هروی که از ملازمان شاد شجاع کرمانی بوده و در مصنف اصول ضرب الفتح و شعبه و یزد و اصفهان.

۳۷ - غلام علی شونقار موسیقی دان نامور در صوت و نقش بیگمی.

۳۸ - استاد علی جیب از مرو شاه جهان و پیداکنده قصب.

۳۹ - علی کاردمال که در مقام حسینی و اصول ترک ضرب نامبردار بوده و «پیش رو حصار» یا «فی کبر» را از چهار تار بیرون آورده است.

۴۰ - زین العابدین رومی قاضی دانشمند موسیقی دان که در آن تصنیفات دارد (شاید همان مؤلفه قانون).

۴۱ - علی جان شجکی از ملازمان سلطان منصور.

۴۲ - شاه محمد دلنوز معاصر درویش شادی.

۴۳ - خواجه سیم (۱) شیخ طوسی گیلکی پسر عبدالرحمن رومی که موسیقی می‌دانسته است.

۴۴ - نجم الدین کوکی (در گذشته ۹۸۴) شاگرد جامی (در گذشته ۸۹۸).

۴۵ - بدرالدین هلالی.

۴۶ - خواجه حسن تناری شاگرد کوکی در موسیقی.

* در کتاب بنالی میرزاف (ص ۱۲۹) آمده است که او بگفته نوایی در مقام سنبل موسیقی می‌دانست و در مقامی از انوار دارد. بگفته پسر میرزا او را در موسیقی چندین اثر است که از آنها است نقش یادآورده به رنگ در مقام راست و راسته. بگفته نام میرزا اوراست رساله ای در موسیقی خزان کتاب از درویش علی هم نقل شده و به جای به رنگ «نه بین بره انا» آمده است.



۴۷ - مولانا حسن کوکبی که در حصار ملازم نینورخان بوده سپس به بخارا آمده است.
۴۸ - خواجه محمد بن ابی الحسن کوکبی سمرقندی ملازم سلطان محمد خان (۹۷۵ -

۹۸۰)

- ۴۹ - مولانا رضای سمرقندی .
۵۰ - مولانا باقی جراج خواجهزاده سمرقندی .
در مقام نهم یاد میشود از :
۵۱ - اسناد زیتون غیجگی ملازم خان احمدخان گیلانی .
۵۲ - خان احمدخان گیلانی .
۵۳ - خواجه محمود بن اسحاق شهابی خوشنویس موسیقی‌دان که میر علی از او ستوده است .
۵۴ - سید احمد بن مهتر میر کی نقاره‌نواز .
۵۵ - آخی هروی .
۵۶ - خواجه بابای ایبغ معاصر نواب بابا احمد خان تاشکندی .
۵۷ - خواجه احمد یا خواجه حنزه .
۵۸ - استاد جهان درویش .
۵۹ - مقصود که با آندروز ملازمان درویش احمد تاشکندی بوده اند .
۶۰ - حافظ میرک بن مجروحی بخاری ملازم سید برهان سلطان صراف و عبادالله

سلطان .

- ۶۱ - باقی درزی دانشمند موسیقی‌دان .
۶۲ - حسین آخون‌گر به دانشمند موسیقی‌دان .
۶۳ - ابوالحی موسیقی‌دان دانشمند .
۶۴ - محمد حسین میر طیب بخارایی .
۶۵ - قاسم گاهی سغدی سمرقندی .
۶۶ - یوسف عنودو یا مودود دوتاری هروی معاصر همایون .
۶۷ - مشفق هروی .
۶۸ - قاسم ارسلان .
۶۹ - واصلی هروی .
۷۰ - مخدومزاده خوارزمی .
۷۱ - امیر علی اکبر سمرقندی .

۷۲ - امینی بخاری شاعر ، موسیقی‌دان ، خوش‌نویس نواده جامی و شاگرد میر کلنگی و معاصر مولانا کوکبی که تمیذهای درباریه او دارد و ملازم و کتابدار سید برهان خان و امیر محمد باقی بی‌دیوان بگی بوده است .

۷۳ - خواجه جعفر سمرقندی قانونی موسیقی‌دان خوش‌نویس وزیر که متاور سلطان ابوسعید ، میرزا بهادرخان (۸۵۵ - ۸۷۳) شده و در عاشورای ۸۶۰ در سمرقند درگذشته و گوش درمزار خواجه عبیدی درون در سمرقند است (نیز ص ۶۶ سننوف) .
۷۴ - میردوانه شاجینی بخاری موسیقی‌دان شاعر .
در مقام نهم یاد میشود از :

- ۷۵ - حافظ تنش بخاری مؤلف فتوحات خانیه و عبدالله‌نامه که مورخ و شاعر موسیقی‌دان بوده است (نیز ص ۹ و ۱۶ گنجینه نسخه‌های کهن منیروف) .
۷۶ - میر خطیب مصاحب عبدالله عابد خان .
۷۷ - نادر خواجه عزیزان اندخودی پسر خواجه قلی عزیزان .

۷۸ - خواجه عبدالکریم قاضی پسر محمود قاضی بخارایی موسیقی‌دان سخنور درگذشته ۱۰۱۲ .

- ۷۹ - صوحی کابلی شاگرد قاسم کابلی .
۸۰ - پاینده طیب بخارایی .
۸۱ - نصیری .
۸۲ - حمام نسفی .
۸۳ - صیدی بخارایی معاصر باقی محمد بهادرخان .
۸۴ - میرزا هاشم پسر باقی‌دیوان بخارایی سمرقندی که باقی محمد بهادرخان او را کشته است .
۸۵ - حافظ بابای قانونی اورا تبه‌ای سمرقندی .
۸۶ - حافظ تردی قانونی معاصر شفق درگذشته ۹۹۶ و ملازم امیر نسفی .
۸۷ - میرزا عرب قونقورات قیوزی که در تاشکند نزد عبدالقدوس سلطان پسر می‌برده است .
۸۸ - عؤین کمانگر که ابوالغازی ولی محمد بهادرخان (۱۶۱۱ - ۱۶۰۵) را می‌ستوده است .
۸۹ - باقی شاهدهی بخارایی که باقی محمد بهادر خان (۱۵۹۹ - ۱۶۰۵) را می‌ستوده است .

- ۹۰ - حافظ پاینده قیوزی مفسر قرآن و موسیقی‌دان شاگرد حافظ قاسم .
۹۱ - عرش معاصر ولی محمد بهادر خان .
در مقام یازدهم آن یاد میشود از :
۹۲ - میر علی کاتب .
۹۳ - قاسم قانونی ملازم سلطان ابراهیم نبیره شاه طهماسب .
۹۴ - استاد سلطان محمد طبوری که عبدالؤمن خان در مشهد بدو گفته بود که ساز خود را بزند و او را هم دوباره کرده است . شاگردان بسیاری داشت مانند امیر قلی دوتاری و محمد حسین عودی .
۹۵ - حافظ جلاجل هروی .
۹۶ - حافظ صابر قاتق .
۹۷ - استاد شمس‌الدین هروی .
۹۸ - اسناد حسین عودی که به عبدالله بهادرخان کورنش میکرده است .
۹۹ - درویش شیخ قلندر هروی خراسانی .
۱۰۰ - حافظ قانونی هروی برادر اسناد عبدالله نالی .
۱۰۱ - اسناد عبدالله نالی بلخی استاد اسناد علی دوست حصاری .

۱۰۲ - امیر مستی قیوزی هروی شاگرد جامی که عبدالله بهادر خان او را از هرات به بخارا برده بوده و حافظان آن شهر مانند شیخ احمد و محمود نسفی و حافظ تردی و حافظ قاسم بزاز و حافظ حسن دروازه‌آبی و حافظ پاینده محمد شاگرد او شدند .
۱۰۳ - شیخ احمد قیوزی که ابوالغازی عبدالله بهادرخان بدو نظر داشته و شیخ فرار نیای خود خواجه ابوحنس بخارایی بوده است .
در مقام دوازدهم از :

- ۱۰۴ - استاد شاه محمد چنگی .
۱۰۵ - موسوی بلخی .
۱۰۶ - حافظ تنش .

- ۱۰۷ - میرزا محمد انوکش .
- ۱۰۸ - سلطان مجید .
- ۱۰۹ - حافظ قسراقی .
- ۱۱۰ - حافظ بابی غیرزا .
- ۱۱۱ - دوشن قانونی .
- ۱۱۲ - شاه محمد عیسیچکی .
- ۱۱۳ - حافظ عرب .
- ۱۱۴ - حافظ جلیله بخاری .
- ۱۱۵ - حافظ باقی خان .
- ۱۱۶ - یولابا درویش .
- ۱۱۷ - محمد سناری .
- ۱۱۸ - حافظ محمد لطیف بزاز بخاری .
- ۱۱۹ - حافظ صالح چهارتاری .
- ۱۲۰ - باقی روده .
- ۱۲۱ - حافظ عوض نوجوان بخاری .
- ۱۲۲ - خواجه محمد قیوژی .
- ۱۲۳ - آقا نومه توتاری .
- ۱۲۴ - یولابا عظامی نایی .
- ۱۲۵ - یولابا صالح سناری .

در مجله نمدای شرق که بهلجه تاجیکی باحرف روسی درظهر دوشنبه نشر میشود (ص ۹، ص ۱۲۹ - ۱۳۲ چاپ ۱۹۷۰) مقاله‌ایست از آقایان عبدالکریم خان‌زاده و عبدالحمید یولاد دربارهٔ تمغدهالسرور به نام «تحفهٔ سرورنگیز» که میخواستند آنرا بنچاپ برسانند و دربارهٔ آن چنین نوشته‌اند که در این کتاب سرگشت بیش از صد هنرود لرچند آمده است و بیست و شش تن از آنها پروردهٔ آب و خاک سرقداند. مؤلف آن از دانشمندان و عارفان گرانمایهٔ حدیث دوازدهم است و آن سرگشت نامی است که در آن از زندگی مهربان و بیسته کاران سازندگان یاد و آثار آنها شمارش شده است و خود او میگوید که «در این علم شریف توسیقی و صنعت لطیف و قوف داشته و کسی پیش از او نگارش چنین سرگشت نامی را ننویسیده است و اوست که به چنین کاری دست باز کرده است» او در آن از دیدایش مقامات گوناگون و اقارهای موسیقی و از شعر و جز اینها آگاهی فراوانی میدهد.

نگارندگان این مقاله می‌نویسند که بهسختی ما چندین اشتباهی نیست ولی چاپ نمونه‌هایی از آن بیفایده نمی‌باشد.

گویا آقای فولاد نسخه شاهانهٔ خود اصل خود را آن زمان در دست نداشته است و گویا آن نسخه بسیار درست و استوار است.

باری در این مقاله سرگشت شش موسیقی‌دان از این کتاب نقل شده است که من نیز اینجا آنرا بهخط فارسی برمی‌گردانم و از آقای فولاد می‌اسکرامم که مرا درظهر سمرقند بدان مقاله خود رهنمون کرده است و من در سکو آنرا بدست آوردم و خواندم:

۱ - سلطان محمد عودی سمرقندی ؛ یکی از نادانان دوران، استاد عالی‌تران بوده در ملازمت سلطان محمد تر نازگوش (گویا ؛ درواگوش) که پادشاه ماوراءالنهر بود صرف اوقات می‌نمود و سلطان مزبور را براندازی بود که او را سلطان احمد امین پورش می‌گفتند و او والی بغداد بود. چون آوازهٔ سلطان محمد عودی در عالم انتشار پذیرفته بود و به بغداد رسیده و جناب او سالها در آرزوی صحبت عمر میگردانده، و هر چند از برابر استاد را التماس قبول نمی‌کرد که روزی

عربی را بهجرم عظیم گرفتند بهدرگاه او آوردهند سلطان حکم بهقتل فرمود. عرب این واقعه را شنیده بود که سلطان را آرزوی چنین است. از برای مخلص خود بهعرض رسانید که این خدمت را من بجای آورم. آن عرب چون ازین محنت خلاص یافت بانوق بسیار بهجناب بخارا آمد و از آن جا خود را بهولایت سمرقند رسانید همان روز که او داخل بلده مذکور شد آن شب جناب استاد در ملازمت سلطان بیدار بود و زری بسیار روده بود، بهخانهٔ خود میرفت که ناگاه آن عرب در راه ملاقی شد. جناب استاد را چون دید بهخاطر گذرانید که غلط نکنم می‌باید که استاد مشهور همین مرد باشد. چون استاد را طبع سلیم و ذهن مستقیم بود عرب سلام کرد و تملق بسیار نمود، التماس نواختن کرد. استاد نیز عرب را فرمود که پلاس داری که اندازی تا نشینم و عرب پلاس انداخت، چند دانه موز درآورد و گفت اول اینرا تناول نمایید، بعد از آن بهتواختن خود اشتغال نمایید.

چون استاد از موز تناول نمود و گفت ای عرب ساعتی بنشین تا سر خود را در کنار تو نهم چرا که این پیکار بیدار بودم. عرب منت داشت نشست.

چون استاد سر خود را ماند، او را خواب خوب برد و بی‌هوش بی‌خبر گردید. عرب فهمید که او بی‌خود شد، بههمان پلاس پیچید در پشت خود بریست، و بهجناب بغداد بدر رفت، و بهاندک زمانی خود را بهنواحی بغداد رساند.

چون از دجله عبور فرمود در منزل خوشی استاد را بهحال آورد. چون استاد چشم خود را گشود منزل خوشی دیده گفت: ای عرب اینرا چه جای میگویند؟
گفت: اینرا دجله بغداد میگویند و حشت کرده گفت: ما را اینجا که آورد؟
- گفت: من آوردم.
- گفت: چرا آوردی؟

- گفت: ای استاد من عربم، از همین ولایت بغدادم، بهجرمی متهم شده بودم، تا روزی بهعرض رساندم که شوه که ما را نجات دهند، تا آن استاد که میخواستند از برادر خود و ایشان را من بیاورم. سلطان را خوش آمده و مرا خلعت‌های فاخر داد. آن بود که بهجناب سمرقند انتقال نمودم. الحمدلله که ذات شریف شما را صحت و سلامت بهدرگاه میرسانم.

چون استاد اینرا از عرب شنید، وحشت بسیار کرده سر خود را پیش افکند، ساعتی در تفکر شد و بعد از این سر برآورده گفت: ای دیگر مرا مدهوش ساز و گذار تا صحرا را ببینم، و در زاویهٔ فکر بنشینم و رهاوردمی از برای پادشاه تو تصنیف کنم.

چون عرب استاد را در پشت خود گرفته روان شد، ناگاه در راه دجله (پرنده) پیش آمد خواش کرد. چون استاد آواز چله را استماع نمود، سردیابان خیال نهاده پیش روی درحال تصنیف نمود، و آنرا سعی به «چله» کرد. و نیز میرفت، ناگاه سگ و گرگی پیش آمد چنانکه گرگ در پیش و سگ در عقب مینوید، هر زمان گرگ در عقب خود نگاه میکرد و بسگ حمله می‌نمود. استاد چون اینرا دید، [سر] در بادیهٔ خیال کرده، پیش روی بریست، و او را پیش رو «گرگ» نام نهاد. اما چون عرب در بلدهٔ بغداد شریف دخل یافت، اول بهخانهٔ خود آورد و التماس نواختن کرد. صورت این‌حال برسیب اجمال آنکه چون استاد را بهخانهٔ خود برد بهطواف تزلزل او کاشانهٔ خود را منور ساخت، رفته استادان این ولایت اخبار و اطلاع داد. همهٔ استادان آمده در پس دیوار خانهٔ آن عرب نشستند، و عرب را فرمودند که برو و بهاستاد گویی که تا از مصنفات خود گوید. آن بود که عرب درآمد، زمین خدمت بوسیدی، گفت: شوه که جناب استاد از تمنیفات خود عنایت فرمایند پس استاد آن دو پیشرو که در راه بسته بود، و مشتق کرده بود، همان دو پیشرو را نواخت، و استادان آن ولایت آنرا شنیده یاد گرفتند.

چون روز شد، استاد را به ملازمت سلطان مذکور بردند، بی‌آنکه او چیزی نوازد،

استادان آن دیار را غیرت در حرکت آمده گفتند: مرد که را صلاح سلیقه او مشخص شده، این مقدار درباره او احسان کردن ناهامرست باشد. و استاد در این اندیشه بودند که جناب سلطان فرمودند که به نواختن جناب ایشان اشتغال نمی نمایند؛ استاد بی نواختن شدند همان دو پیشرو را که در راه بسته بود نواخت، و عرش کرد که این راه آورد فقیر است که در راه بسته بودم، چون استادان همه یاد گرفته بودند، آن شب اول که در خانه عرب نواخته بود، همه از جای برخاستند زمین بوسیده گفتند: سهل باشد که چنین استاد که آوازه او در آفاق رفته او چیز مرده را بخود استاد کند، زیرا که مایه همین دو پیشرو را یاد داریم و در پی گفتن شدند، و چنین گفتند که هیچ فرق میان گفتن استاد و ایشان نشد، و استاد بسیار ایداه کشیده بود، درقبال خیال کرده، در بدیهه پیشروی تصنیف کردن در آنکه دو گاه به اصول دورتقلیل و استادان را فرمود که اصول نگاه دارند. و همان استادان هر چند سعی کردند که اصول را نگاه دارند نتوانستند که نگاه داشت، آخر به قصور خود متعرف گشته زبان مضر برگزیدند، و تمام مازندهها سر تسلیم پیش او نهاده، و سلطان احمد اطلسی یوشی لطائف بسیار درباره آن استاد نادر کار عنایت فرمود، و ابواب کرامت و مفاصیح بر او گشود.

۳- سلطان احمد دیوانه نایی. سلطان محمد دیوانه نایی نیز از که اوزان نای او چون انفس عیسی جان در قبال مردهگان چندین ساله دمیده و چون نفس در جان انداخته از نفس گرم در نیستان خرمن اهل حال زده. استاد از بی نظیران روزگار بود. مولد و منشاء جناب استاد ولایت سمرقند است از گذر خواجه عبیدی درون آورده اند که هرس ماهی بیوانگی دست عبیدانه در خانه مردم در آمده بی نواخت. و این حال بسیار درسای خواجه احرار واقع میشد، و حضرت ایشان را از بی که مایل بود اختیار منع نبود، و هر روز انعام بی حد و لطف می نمود درباره او می آفریدند. اکثر اکابر و اشرفان آرزوی صحبت او می بود که میسر شود، و به هیچ وجه به وقوع نمی آمد. و نیز او را صحافی روزگار و صفای لیل و نهار اشعاری دل فریب و ایلیاتی بی حساب است و این غزل از نتایج طبع بهیچ نگار او ثبت افتاده، و دیوانه تخلص می کرد:

ای لب لعلت ز آب زندگانی پاکتر	زندگانی بی لب لعلت نمی خواهد دگر
ای روان دلگشت ز اغان مشکین بیکرد	در تلاش افتاده هریک بر سر بادام تر
بر سر بازار گفتی میکشم دیوانه را	ماه من دیوانه را نوگفت بازار دگر

۳- خواجه محمد بن ابی الحسن گوکی . . . در سلك تلامذۀ مولانا انتظام داشت، عوارض صوت و نقش در اوراق لیل و نهار و صفای روزگار می نگاشت. اما مولد و منشاء مولانا گوکی دارالعلم سمرقند است. استادان آن بلد صحبت او را معتمد می شمردند و دائم الاوقات در خدمت او می بودند مانند درویش زغال و ملا بابان قمچین و استاد علی شاه و ملا علی کشک دوژ هریک بی بدل روزگار. و در همان زمان از برای خواجه میرک به آن استاد علی شاه صوت بستند.

۴- مولانا رشای سمرقندی. مولانا رضا از بزرگان سمرقند بوده، در عام ادوار استحضار بالغ اظهار می نمود، و در همان ایام عمل بسته در مقام عراق و در اصول مخلص که در این عالم به «منظومۀ ملا رشای» شهرت دارد.

۵- مولانا باقی جراح. او را شرح دانش، قلوب ابواب ذوق و سرور و ابواب شوق را نورانی و منور می داشت. . . و از خواجه زادگان سمرقند بوده حسنی بر کمال و آواز بی مثال داشت. روزی نواب غزلی اثناء نموده . . . چندان مولانا در بدیهه صوت در دست در مقام راست به اصول نو شاهی که . . . بین خلق مشهور و مذکور است

۶- در روزنامه نامش احمد و محمد هروی آمده است.

از کوی تو هر صبح نسیمی بهمن آرد
با خاک سرکوی تو نسبت نتوان کرد
شیرین سخنا خاطر خود درجه مگردان

شادم که از آن نگهت گل پیرهن آرد
هر آنکه مشکین که ز طرف خشن آرد
گردد سرکوی اگر کوه کن آرد

در همان زمان ضرب الفتح در مقام «سه گاه» تصنیف نمود. با وجود چندین فضیلت اگر رجوعی را آوردندی اجتناب نموده معالجه و مدافعه او حتی الامکان سعی می نمود. جراحی بی نظیر بود. در زمان و اوان خود به واسطه مجلسی از نظر نواب افتاده به طرف حصار انتقال فرموده، و ملازمت تیمورخان را اختیار نمود، و صرف اوقات می نمود، تا که ماهه حیاض را زمان بی امان به پیشتر مرگ واقع شد (۱۴)

۶- خواجه جعفر سمرقندی قانونی خواجه فضلاء کرام که در فن شریف حصه خود را دارند. در فن اوصاف و احوال پسندیده بود. خواجه مذکور به هفت قلم خط می نوشت. قبر مبارکش در سمرقند فردوس مانند در هزار خواجه عبیدی در دست راست ایشان واقع است. (فهرست تاشکند ۱: ۳۱۸ - ۷۲۵ - هنر و مردم ۹۵: ۵۵)

آغاز: چیست میدانی صدای چنگ و عود
انت حسبی افت کافی یا دود
نیست در افره گسان ذوق مسماح
وزنه عالم را گرفتست این سرو

سپاس و حمد بی قیاس مرحضرت پروردگاری که ترم نعمات حمد و ثنای او در دایره وجود و فضای کاشانه سپهر قیامت بود به زبان شعیبانا مقامات آفرینش و نغمه سرایان اهل پیشرو لطیف اقوال فرخنده معال گشته . . .

فقیر . . . حافظ درویش علی چنگی الخاقانی ابن میرزا علی ابن عبدالملکی ابن محمد مؤمن قانونی ابن خواجه عبدالله ابن خواجه محمد مروارید . . . گویند این را و سازنده این نقش دل نواز است.

. . . ابوالغازی امام قلی محمد بهادرخان . . . استاد مولانا . . . امیر فتحی تاشکندی . . . برین داشت که . . . خلاصه ای که درین فن باین کمینه رسیده در قلم آمده .
در انجام نسخه سمرقند از آن آقای عبدالحمید فولاد نام کتاب آمده و سپس مرثیه امیر است و بدین بیت پایان می یابد:

«چو تاریخ وفات خان غازی خواستم ازغبی
... برگو «حیف ازین باقی محمد خان»

سپس زیر همین سطر به خط دیگر آمده است «این صفحه به تمام رسید بعون ملک جبار» عبارت «حیف ازین باقی محمد خان» برابر است با ۱۰۲۲ و میتوان آنرا تاریخ این اثر دانست ولی گویا نباید از آن باقی محمد خان اشتراخی (۱۰۰۷ - ۱۰۱۴) خواسته شده باشد. نسخه آقای عبدالحمید فولاد (پولاتف) در شهر سمرقند، نستعلیق خوش روشن خوانا گویا اصل شاهانه در ۴۰۰ نسخه دارای هردوازه باب و خاتمه، با دو سر لوح زرین و رنگین که در زیر و روی آندو نوشته شده است: «باسمه سبحانه، هذا تحفة السرود (با دال)، فریایم دولة خاقان عالمی ثانی، ابوالغازی امام قلی بهادر»، جدول زر و لاجورد، عنوانها شگرف بسیار زیبا است. با فهرست در آغاز، ۲۰۳ برگ شمار دارد، ۱۷ س، و زیری بلند، با نملک ۱۰۵۸ در آغاز.

من نسخه تاشکندی که میخوانم دیدم آقای عبدالله نصیرزاده در پایان آن نوشته اند که نام این کتاب تحفة السرود است و آقای عبدالحمید فولاد در سمرقند نسخه کاملی از آن دارد

۷- این شعرها از مجلسی است (دریوند سنه از رشتین چاپ ۱۳۳۸ کابل، ص ۲۰).
۸- دو کلمه ای پاک شده است

نارای بنساز دوست بزرگ و بهمن نام . محترم غرا و داشت که نشانی ایشان بگنیم و سراغ گمی
بروم که او را می‌توانست خوبخانه او را در کتبخانه دانشگاه سمرقند یا قندام که کتابدار بوده است
ازو سراغ همین نسخه‌ها را هم و او با کمال مهربانی و ادب خواهی مرا پذیرفت و نسخه را از خانه
خود برام من بدهد تا خانه آورده و من آنرا بی‌ساعتی نگاه کردم از زین نسخه و کمال آن
و هم از انسایت این دانشمند در عجب دیدم و تازه به همین از ایشان بیاد گذارم عجیبتر اینکه او
پذیرفت که یکی از این نسخه‌ها را بفرماید به من لطف کند . من آزادگی و وارستگی او را می‌ستایم .
* تبیغه شماره ۹۹ و بنیاد خاورشناسی شهر تاشکند نستعلیق سده ۱۳ و ۱۴ (فهرست

۱ : ۳۱۸ ش ۷۲۵) :
انجام در مقام هم اقامت : ذکر استاد پرموز و فزاینده دوتار و قهوجو جناب شیخ احمد
قویزی شامل ابواب الفهر و الفصائل . . . واضح عالم ادوار . . . منقول و نظر . . . ابوالغازی عبدالله
بهادر خان بود و گوئی سبقت از آنگاه و قرآن می‌زیوه و شیخ فرار جد بزرگوار خود . . . اعنی
حضرت خواجه ابوحسین بخاری قدس الله روحه .
شماره D : ۵۰۳ (۱۴۶۴) (ب ۵ - ۱۴۶ ر) خاورشناسی لنینگراد (س ۲۸۳
فهرست) در ۱۴۸ که ۱۳ پ ۳۱ × ۴۰ ، ۲۱ × ۱۲ نستعلیق ملاتی بخارا از سده ۱۳ با مرکب
مشکی در کاغذ چوقندی که سرگذشت موسیقی دنیا و خود مؤلف و نیاتون و پیشروان او در آن
آمده و یاد شده که او اندیجان و کیش (شهر سبز) و بلخ و بخارا بوده است (۱۴۵ ر) او آنرا
بنام ابوالغازی امام‌قلی محمد بنادر خان (۱۶۱۱ - ۱۶۴۲) ساخته و او همیشه تخریج کرده او
بوده است (۷۹) از این نسخه در گزارش فرهنگستان علوم Bulletin de l'academie des sciences
(سال ۱۹۱۹ ص ۹۲۴ ش ۵) آنذکی وصف شده است (ش ۳۵ مقاله من در هنر و فرهنگ و معجزة
موسیقی)

آغاز : چیست میدانی صدای جنگ عود
الت حبیبی انت کافی یا ودود
... سیاسی و وحدت بی‌قیاس در حضرت درودگار بر آگه ترنم نغمات حمد و ثنای او
در دایره وجود و فضای گشاده شهر قیامده . . .
(این رساله برای ابوالغازی امام‌قلی خان یعنی بخارا نگاشته شده)
مقام اول در زمان احادیث ۲ - در بیان علم موسیقی ، ۳ - در بیان نوازده مقام و بیست
و چهار شعبه و شش آواز ، ۴ - در بیان معرفت عهده بحور اصل ، ۵ - در معرفت کار و قول
و عمل و صورت و نقش و ریخته و سمع ، ۶ - در بیان سازهای طنبوره و چنگ و غیره ، ۷ - در بیان
یادمانهای که از این وادی و قوف داشته ، ۸ - در بیان علما و فضلاء که در این وادی مصنفات
بسیار و مؤلفات بی‌شمار در روزگار دارند ، ۹ - در بیان نامیات و زینت عظام با احترام ،
۱۰ - در بیان حافظان عود الحان که در ایام این ایام صاحبقران لغاوما یافته‌اند و در مجلس
خوافتن سلاطین راه دارند ، ۱۲ - در بیان استادانیکه الان در میان اقام و خواص و عوام رای
دارند .

ناتمام در آخر : یکی را استاد شاه محمده دال دور می‌گفته دیگری خواجه شیخ طبعی
اما خواجه مذکور (ورق ۱۴۹ ب) .

رساله موسیقی : در ویس علی بن میرزا علی بن عبدالعلی ابن محمد مؤمن [چنگی]
قانونی این خواجه عبدالله بن خواجه محمد مروارید ، «عمالات» دارد و بیشترش سروده‌ها است .
آغاز : بدانکه علم موسیقی علمی است که دانسته میشود احوال و نعمت‌ها و موسیقی
نغمه‌است یونانی معنی او الحان است .

مقام اتم در عهده حضرت آمد و چهار
نویس : تمام شد مقام مذکور در مقاله جمیع عربیات والله اعلم بالمعربان .

* شماره ۱/۱۷۱ بنیاد خاورشناسی دوشنبه ، نستعلیق سده ۱۲ ، ربیع .
رساله موسیقی : در ویس علی چنگی که بنام ابوالغازی بهادرخان گویا امام‌قلی محمد
اشترخان (۱۰۴۰ - ۱۰۵۱) ساخته است . این یکن تحریر دیگری است از همین رساله در نسخه
شماره ۴۹۹ تاشکند و نیمه کاره گذارده شده و میرسد به مقام ششم و پس .
چنگی در این یکی یاد میکند از استادان خود مانند خواجه جعفر قانونی و علی
دوست‌نایی و استاد حسن کوکبی و مولانا حسن [گریه] اخوان (گویا آخون) از امام‌قلی
عودی از استاد رسول خجکی از خواجه عبدالله مروارید از استاد زین‌العابدین چنگی از استاد
حسن قطب زمانی نامی از خواجه عبدالقادر نامی از اویس جلایر از صفی‌الدین از عبدالعزیز (۴)
از فیتاغورس از لقمان .

- دوازده مقام در آن هست :
- ۱ - در احادیث درباره موسیقی .
 - ۲ - در علم موسیقی .
 - ۳ - در نوازده مقام و بیست و چهار شعبه و شش آواز و سه رنگ .
 - ۴ - در عهده بحر اصول متعارف و بیست و چهار اصول غیر متعارف .
 - ۵ - در معرفت کار و قول . . .
 - ۶ - در سازها مانند طنبور و روح افزا و کنگره و سه تار و جز اینها .
 - ۷ - در یاد شاهان دوستار موسیقی .
 - ۸ - علماء و فضلاء و صلحاء دوستار موسیقی .
 - [۹ - کاملان و فاعلان] .
 - ۱۰ - سادات موسیقی دوست .
 - ۱۱ - در حافظان خوشخوان .
 - ۱۲ - در استادان روزگار مؤلف .

آغاز : بسمه ، حمداله ، صلوة . بعد از حمد خدا و درود بر مصطفی و بیان چهار یار
باصفا . . . قشیر . . . حافظ در ویس علی چنگی الخاقانی ابن میرزا علی ابن مؤمن منشی ابن
خواجه عبدالله ابن خواجه محمود بن خواجه محمد مروارید . . . بوری از جان لسنده گوینده
این راز و سازنده این نقش دل‌نواز بعرض میرساند .

انجام در مقام ششم : بریط و صدای ریاب .

* شماره ۵/۷۰۰ بنیاد خاورشناسی تاشکند ، نستعلیق محمد زاهد ، از سده ۱۲ و ۱۳
(۱۷۶) پ - ۲۰۹ ر) .
مجموعه شماره ۴۶۸ بنیاد خاورشناسی تاشکند ، نستعلیق سده ۱۲ ، عنوان و نشان
شگرف ، گ ۲۱ س ربیع .

مدفن شیخ زاهد کیلانی کجاست؟

سید احمد موسوی
از تحقیقات اداره کل حفاظت آثار تاریخی
و بناهای تاریخی ایران

او اختلاف نظر موجود است و جایگاه ابدی او چندان شناخته نیست. نگارنده در پی شناخت مکان واقعی مدفن شیخ زاهد با اکتفا به منابع موجود می‌کوشد تا نظری چند ارائه دهد.

یافتن آرامگاهی مناسب درخور مقام عرفانی آن‌زاهد بزرگ احداث‌نشده، موطن و جایگاه شیخ: در این مورد منابع موجود اتفاق نظر دارند که تاج‌الدین ابراهیم معروف به شیخ زاهد در کیلان می‌زیسته و آرزاه او و خانقاهش در همین مکان و از این‌جا به‌طورترین نقاط پراکنده شده بوده است.

خوبست این شرح را از زبان اسکندربیک منشی دربار شاهی عباسی بنویسد که گوید: «... و امیر عبدالله» او را (شیخ صفیرا) که صاحب شیخ زاهد رهنمون گشت... به او گفت امروز کسی که رفع حجاب از نظر نموده به قصد رهنمون گردد به جز عارف ربانی شیخ زاهد کیلانی نیست که در کیلان قریب به ولایت شما برب دریا خلوتی دارد و حلیه جمال شیخ زاهد را به او وصف کرد. آن حضرت مشایخ فارس را استماع حلیت نمود و عریضت موطن کرد.» (۲)

در کتاب روش‌الصالی نیز از این موضوع یاد شده است. «امیر عبدالله او را (منظور صفیرالدین) به شیخ تاج‌الدین زاهد کیلانی دلالت کرد که او از فارس روان بگیلان آورد و بعد از قریبایی

مقدمه
تاریخ طریقت و اندیشه تعالیم صفوی با قرار گرفتن شیخ صفیرالدین ابواسحق اردبیلی (۶۵۰-۷۳۰ ق.) جداعلای این بودمان بر مبنای ساجده نشینی و کتف و مراقبه درآوردید بوده است. بیان‌نوله و پرورش توأم با افسانه شیخ صفی و نیز چگونگی به منسب رسیدن او در جانشینی شیخ زاهد کیلانی را می‌توان در آثار تاریخ نگاران عصر صفوی و بعد از آن سراغ کرد. در این میان اثر توکل‌بن اسماعیل بن حاجی‌الاردبیلی مشهور به این گزاره‌ها و باب رحمانی موسوم به صفوة‌الصالی آشنیخو اصلی این اطلاعات و تألیفاتی نظیر عالم‌آرای علمی، عالم‌آرای صفوی (یا عالم‌آرای شاه اسماعیل) (۱)، سلسله‌النسب، مجالس المؤمنین حبیب‌السیر و روشة‌المنفاشار می‌رود. علت این امر علاوه بر تقدم زمانی این بر آن نسبت به سایر مورخان عصر صفوی و هم‌عصری این مؤلف با سید صدرالدین موسی و درک روزگار و شیخ صفی نیز بوده است. لیکن در این آثار از شیخ زاهد و اهمیت نقش او در تحولات فکری و روحی شیخ صفی کمتر سخن رفته است. در حقیقت بسیاری از آراء و افکار این عارف بزرگ سبب‌یابی، تبعذات و تبلیغات بعدی صفوی را فراهم کرده و در خانقاه او واقع در کیلان نخستین هسته فکری و عقیدتی این‌خاندان بنیان گرفت. همان‌گونه نیز درباره مدفن

دره‌لیه‌گران بوده (۵) با این حال بنا نتواند بنظر میرسد که زادگاه و مسکن اصلی شیخ زاهد در سیاه‌رود بوده و اکثر اوقات در آن قریه می‌گفته است، و بررسی قدیم‌ترین مأخذ یعنی صفوة‌الصالی نیز بازگوکننده این قول است در قسمتی از این کتاب چنین آمده است «پیر علی گرگان نام مردی بود کارگر و ریش‌برده و در کشف و قلم کرامت حاصل نموده بین ۸۰ سالگی رسیده و پیر شده عزم بی‌تابانه نمود که با جمعی به حج رود چون به یسار در در میان برسد آنجا توقف نمود شب در خواب دید که کسی وی را گفت حج تو حالیا در سیاه‌رود است به‌جای دیگری برمی‌روی بازگرد... در یک شب دوباره همین حالت خطاب در خواب دید بازخود گفت تأمل کردن بیش از این جایز نباشد از آنجا بازگردید و به سیاه‌رود رفت و اتفاقاً شیخ زاهد در آن اوقات زیارت مینش می‌نمود بود.» (۶)

اکنون باید دید که شیخ زاهد سیاه‌رود (سوارسیاه‌رود و ساسور) و هلیه‌گران (حلیه‌گری) را در کیلان امروزی مشخص کرد: باید گفت نظر به کمبود منابع اظهار نظر قطعی در این مورد چندان نظر آسان نیست تنها از کتابهای صفوة‌الصالی و سلسله‌النسب چنین برمی‌آید که هلیه‌گران دهی از توابع خانیگی کیلان بوده است. در سلسله‌النسب در شرح زندگانی شیخ زاهد می‌خوانیم که «... و این محمد ابراهیمان از برای برنج به کیلان بطرف خانیگی که از نواحی کیلان ناحیتی است رفته بود و در خانیگی دهی است حلیه‌گران...» (۷)

در کتابهای سفرنامه‌های پیش از مغول و بعد از آن ناحیه خانیگی کمتر نامی رفته است ولی در کتاب حدود‌العالم من‌المشرق الی‌المغرب که در حدود سال ۳۷۲ ه. ق. تألیف شده در شرح سرزمین کیلان از خانیگی نیز یاد شده است چنانکه می‌نویسد «گیلان، ناحیتی است جدا میان دیلمان و جبال و آذربایگان و دریای خزران

و این ناحیتی است، بر صحرا نهاده میان کوه و جبال با آبهای روان بسیار و یکی رودیست عظیم سیدرود خوانند میان کیلان بشرد و به دریای خزران افتد و این کیلان دو گروه اند یکی گروه میان روی می‌خوانند و دیگر گروه میان روی و گروه اند ایشان را از آن سوی رود می‌خوانند اما از این سوی رودیان را هفت ناحیت است بزرگ چون: لاهیجان، میالانجان، گشکجان، برفجان، داخل، تین، چمه، و اما آنکه از آن سوی رودیان اند ایشان را سیزده ناحیت است بزرگ چون: خانکجان، ننگ، کوتمه، سراوان، ییلمان‌شهر، رشت، تولیم، دولاب، کین‌رود، استراب، خان‌بلی، ...» (۸).

اسولاً باید گفت جریان سفیدرود کیلان را بدو منطقه متمایز شرقی و غربی تقسیم می‌کند و این تقسیم جغرافیایی را نیز می‌توان در کتب تألیفات اسلامی بصورت کیلان (به پیش) و کیلان (به پس) ملاحظه کرد و همین نام‌هاست که بصورت (وایش) و (وایش) نیز ضبط شده است. در کتاب عبدالقادر فومنی موسوم به تاریخ کیلان (۹) از دو ناحیه فوق سخن رفته است و فومن، شفت و تولیم را در حوزه کیلان بیهیسی و لاهیجان را در محدوده کیلان بیهیسی قرار داده است. بدین قرار در گذشته کیلان بدو ناحیه غربی (بیهیسی-آن سوی رودی) و شرقی (بیهیسی-پایین سوی رودی) تقسیم و مشخص می‌شده است و بدین ترتیب خانیگی در کیلان بیهیسی جای داشته است از طرف دیگر در تألیفات عصر مغول و بعد از آن قسمتی از کیلان به کیلان اصفهید (اسفهد) معروف بوده، و این بخش شامل نواحی حاین آستارا تا نزدیکی فومن و کسگر و به عبارت دیگر ناحیه غربی کیلان می‌شده است. در حکایات صفوة‌الصالی از احوال شیخ زاهد در چند مورد اشاره به کیلان اصفهید شده و چنین بر می‌آید که شیخ زاهد در این ناحیه اقامت داشته، بخشی از کتاب

صفوة‌الصالی در این مناسبت «بهاء‌الدین نذری با سلامی رحمت‌الله علیه در خواب دید که در بنام در مسجدی نشسته، کسی بالای منبر است... و صورتی منور و شخصیتی مظهر و بهاء‌الدین روی رخت بدو نمود و از وی پرسید چه کسی؟ گفت شیخ زاهد ابراهیم، گفت از کجایی؟ گفت از کیلان گفت تو را در کجا جویم؟ گفت باردیبل بیا و از آنجا بگیلان اصفهید.» (۱۰).

نوشته‌ها حکایت دارند که شیخ زاهد در زمان غازان خان در سه نوبت از ملک رکن‌الدین احمد حکمران کیلان اصفهید شفاعت کرده و این‌بار مغول (وفات ۷۰۳ ه. ق.) بواسطه علو مقام شیخ، از این حکمران را بخشیده است. برآورد در کتاب تاریخ ادبیات خود در ارادات غازان نسبت به شیخ زاهد چنین می‌نویسد «غازان خان پس از آنکه شیخ زاهد در خواندن فکر او کرامت ظاهر کرد بسیار باو احترام می‌نمود و چنان مجذوب او شده بود که با تمام بای او را بوسه می‌داد» (۱۱). از حکایت دیگر صفوة‌الصالی مستفاد می‌شود که جایگاه شیخ اصفهید کیلان کسر یعنی محدود بود. در کتاب کیلان بوده است چنانکه می‌گوید «شهاب‌الدین محمود پسر نمرانش متوفی گشت بوقتی که ملک اشرف بطرف اسفهان رفته بود با وی بودم و از او اجازه



نمای خارجی مدفن شیخ زاهد گیلانی

خواستم که بطرف قرون سوم درین راه احکام فرستاده و مرا بطرف جیلانات روانه گردانید چون از جیلان کسگر عزیمت آستارا کردم فناء الله میان سیارو جامیکوه که دو ولایت گیلانند جنگ درگسرفته بود و امیر محمد را بقتل آوردند... من از این حال سبب سخت در زحمت بودم و در این شدائد التیاء به روح مطهر شیخ (متممده شیخ زاهد) بردم... (۱۲)

بعلاوه روایات حاکی از آن است که سید جمال الدین گیلانی استاد و مرشد شیخ زاهد در تمام یونس در قریه‌ها و لواریان قریب به موطن شیخ اقامت داشته است که اکنون می‌توان این جایگاه را با محلی که همین نام در بخش مرکزی شهرستان فومن تشخیص داد. (۱۳)

مدفن شیخ زاهد : با توجه به مکان فوق اکنون می‌توان مدفن شیخ را در حوالی سیاهوورد از بلوک گیلان و به عبارت دیگر در ناحیه غربی گیلان جستجو کرد. ولی مطابقت حلیه‌گران با یکی از آبادیهای این ناحیه نظر به کمبود منابع نیازمند مطالعات بعدی است با این حال نظریه شایع لفظی هلیه‌گران (هالیه‌گران) با ایلانی می‌توان این مکان را در یکی از نقاط این بلوک مشخص کرد. در این میان برخی از صاحب نظران با توجه به متن

کتاب سندوق بقعای در قریه شیخانور (شیخانور - شیخانبر) از قرا، لاهیجان که از آن کتیبه و سندوق نیز فعلاً ابتری موجود نیست و همچنین مندرجات بخشی از کتاب احسن التواریخ تألیف حسن بیگ رونلو، مدفن این عارف بزرگ را در این قریه حوالی لاهیجان پی گیری کرده‌اند (۱۴) . . . در کتاب فوق‌الذکر در حوادث سال ۸۹۲ و ذکر لشکر کشیدن سلطان حیدر در نوبت ثانی بمجاها چرخس چنین آمده است «سلطان به اردبیل مراجعت نموده . غنایم بسیار به مردم اردبیل از خویش و تبار خود بخشید در این اثنا شن در عالم رویا که عارف ربانی شیخ ابراهیم زاهد گیلانی خبر میدهند که از طغیان آب دریا نزدیک است که مقبره من منهدم گردد خود را به مزار من برسان و جسده مرا از آن محل به محل دیگر نقل فرما . سلطان حیدر این واقعه را فور عظیم دانسته که بدین تقرب خود را به سلطنت شروان رساند و کشتی ترتیب داده از آب عبور نماید و جمعی از پادشاهان مهارت شمار و تجاران حذاقت آثار را برداشته متوجه گیلان شدند و سرعت خود را به مزار شیخ زاهد جیلانی رساندند و بموجب فرموده شیخ غسل نموده و به عمارت کتیبه و مقبره آن حضرت اشتغال نمودند (۱۵) .

از روایت مذکور چنین برمی‌آید که اولاً سلطان حیدر پسر شاه اسماعیل سنگ و قبر و سایر اشیاء آرامگاه شیخ زاهد را از محل اصلی به محل دیگری که در این روایت مشخص نشده حمل کرده است. حسن بیگ رونلو، مدفن این عارف بزرگ را در این قریه حوالی لاهیجان پی گیری آن بویژه پس از ۲۰۰ سال غیر ممکن بنظر می‌آید ثانیاً فرمان اوتومه و عمارت باشکوهی بر مزار شیخ ساخته‌اند. بانوجه روایت مذکور در اینکه سلطان حیدر به این کار اقدام کرده شکی نیست چه در مقولاً لفظاً نیز اشاره‌ای از خطس آب دریا و امکان نابودی مقبره شیخ زاهد در زمان صفویان موسی نوه او شده است. (۱۶) لیکن امکان نقل مدفن و احتمالاً سنگ قبر شیخ از سیاهوورد فومن و تواجی غربی گیلان به قریه شیخانور لاهیجان در قسمت شرقی این استان را روایت دیگر نقل می‌کند. بایست گفت همه روایات موجود مکانی موسوم سیاهوورد را مدفن و نیز جایگاه شیخ دانسته‌اند یعنی همان قریه‌ای که هم اکنون در بخش ماسوله و ۱۸ کیلومتری فومن جای دارد و بنامی ساده که به شیخ (پس) زاهد منسوب است و در آن خودنمایی می‌کند. گفته شد همه روایات موجود از سیاهوورد نام بردند و اینک برخی از روایات ذکر

می‌شود: در کتاب مقولاً لفظاً از قول صدرالدین موسی چنین آمده است که «چون اواخر حال شیخ زاهد قدس روحه در نور مرده بود که آن موقع از محمود آباد کهن بیک روز باشد، مردم را مفاخره برخاسته که مرقد مبارک شیخ کجا باشد. جماعت گشتاسی می‌خواستند در کشتاری باشد و شیخ زاهد جمال الدین علی می‌خواست در جیاق آباد مغان و دستاورد باشد به جهت آنکه محل زراعت است و عمارت بسیار ندارد که آنجا متوطن گردد و در زراعت مشغول شود و شیخ زاهد قدس روحه می‌خواست که در سیاهوورد گیلان باشد» (۱۷). در دنباله این روایت نقل شده که شیخ قاسمی را بزرگ صوفی الدین بکلیان اردبیل فرستاده او را حاضر می‌کند و پس از آن با کشتی بهرامی او بگیلان رهسپار می‌شوند. «وز آنجا چند کس محضه شیخ را برداشتند و به سیاهوورد آوردند و چون به آن مقبره رسیدند که اکنون حضیره منیره است شیخ است فرمود محضه را در اینجا فرویند» (۱۸) قاسمی نورانه شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین در بیان این واقعه چنین آورده است «شیخ زاهد علیه‌الرحمه در سورمه حوالی شیروان مر بقی گشته محمد خلیلا نام مردی طلب از حضرت (متممده شیخ صفی الدین) بکلیان فرستاده و آن حضرت بر اسب جرده خود سوار شد آن مسافت هفت هشت روزه را بیک روزه طی کرد نماز خفتن بملاقات شیخ قائم گشته. ایشانرا نقل بگیلان فرمودند و خدمت شیخ در آنجا در مشهور سنه سیمعمانه بغرفات جنان روان شده و در موضع سیاهوورد مدفون شده» (۱۹). علی‌آرای عباسی نیز سیاهوورد را مدفن شیخ بنام کرده است... «القمه شیخ زاهد در سیاهوورد گیلان در مشهور سنه سیمعمانه بعالم عقی شتافته و در آنجا مدفون گشت» (۲۰) در کتاب حبیب السیر خوانده‌ام نیز بمطالع‌المقبره‌های برمی‌خوریم لیکن نکته قابل توجه اینکه مولف اشاره

نکر می‌کند اینست که می‌نویسد «حضیره منیره که او سیاهوورد گیلان بموسوم معروف است» (۲۱). که نشان می‌دهد تا زمان تألیف کتاب مذکور (حدود سال ۹۳۰ هـ. ق) مقبره شیخ در همان جایگاه تعیین شده است. انتساب مقبره سیاهوورد به شیخ زاهد حتی تا زمان تألیف کتاب سلسله‌النسب (عهد شاه سلیمان و نیمه دوم قرن یازدهم هـ. ق) که نگارنده آن خود از جهتی با خاندان شیخ سنگی داشته. همچنین انتساب یافته‌است چنانچه در این کتاب چنین آمده است «شیخ جمال الدین مجاورت آستانه پدر در گوار خوش اختیار نمود و اولاد او را بی‌غنا هذا بطا بدین بطن در آنجا توطین دارند» (۲۲). با این با توجه به روایات فوق می‌توان خیر احسن التواریخ را در ساختن بقعه و آرامگاه شیخ زاهد بوسیله سلطان حیدر درست دانست ولی باید در نظر داشت که مکان این بقعه در همان سیاهوورد منتها به موضعی دیگر که چندان مسافتی با آن نداشته. بوده است. بهمین ترتیب نیز انتساب آرامگاه واقع در شیخانبر لاهیجان به شیخ زاهد با توجه به غیر یاد شده مورد پیدا نمی‌کند. دلایلی که نظر نگارنده را تأیید می‌کند اینست که اساساً در این آرامگاه کتیبه‌ای که حاکی از نام شیخ زاهد باشد موجود نیست و تنها کتیبه منحصر بفرق آن به نام سیدرضی بن مهدی الحسینی الباشکجانی است که مورخ سال ۸۳۳ هـ. ق است که اصل این کتیبه بدین قرار است «کل شیء هالک الا وجهه هذا المرقد الممتور والنضیع المعطر لیسید المکرم والشیخ المعظم السید رضی بن مهدی الباشکجانی و انتقل فی شهر الله مبارک رمضان سنه اربع و ثلثین وثمانمائه اثنان و مئودین شهاب الدین دروگر» (۲۳) با این حال بر گزارندگان Drnn مشرقی معروف در کتاب خود و نیز در محله آگامی سن بقره یوزوغ که در سال ۱۸۷۰ میلادی انتشار یافته از کتیبه‌ای در این آرامگاه یاد کرده است. که یکمان جمعی

از پژوهندگان در حوادث آتش‌سوزی ۱۲۸۲ - ۱۲۹۲ هـ. ق از میان رفته‌است. اصل این کتیبه در سفرنامه مازاندران و اشتراک تألیف هـ. ل. رابینو مشیوط است و عیناً و بدین شرح میباشد: کل شیء هالک الا وجهه - هالک الحکم والیه شرجمون - هالک المرقد لکنناک فی عساکک المعارف الذی اریحاته المررضیه العارف العابد الشیخ الزاهد و تاریخ وفاته بعد المص من یوم الثلاثاء اربع عشرین ربیع الثانی سنه احدی عشر و سیمعمانه تاریخ وفات شیخ قاضی و هتسی الکامل شیخ الزاهد المرحوم طاب ثراه و جعل الله فی الجنته منواه آخر روز شنبه بیست و چهارم ماه ربیع‌الآخر سنه احدی عشر و سیمعمانه عمل عبدالله دروگر» (۲۴) مفاد این کتیبه حاکی از وفات شیخ زاهد مذکور (که در ضمن بدون عنوان یا لقمه است) در سنه ۷۱۱ هـ. ق است و حال آنکه همه منابع تاریخ ۷۰۰ هـ. ق را سال وفات شیخ زاهد دانسته‌اند. در مقولاً لفظاً در این خصوص چنین آمده است «ورحلت حضرت شیخ زاهد قدس سره در ماه رجب‌المرجب سنه ۷۰۰ از هجرت نبوی بود و سن مبارک هشتاد و پنج سال نظر فرمود...» (۲۵) در کتاب سلسله‌النسب یوسف فقیرتری از تاریخ زندگی و وفات شیخ برمی‌خوریم بدین قرار «شیخ صفی الدین قدس سره وقتی که به حضور مبارک شیخ زاهد قدس‌الله روحه شرف شد بیست و پنج ساله بود و شیخ زاهد خدمت سال داشت و بیست و پنج سال دیگر خدمت آستانه کرد و در وقت رحلت شیخ زاهد پنجاه ساله بود» (۲۶)

بنابر این با در نظر گرفتن تاریخ تولد صفی‌الدین (۶۵۰ هـ. ق) تاریخ تولد شیخ زاهد در ۶۱۵ هـ. ق بوده و در سال ۷۰۰ هـ. ق بهرود حیات گفته است. تاریخ ورود شیخ صفی بگیلان را نیز میتوان در زمستان سالهای ۲۷۶ - ۲۷۷ هـ. ق تثبیت کرد. همچنین با توجه به تاریخ کتیبه موجود در بنامه شیخانور (۸۳۳ هـ. ق) که حاکی از نام سیدرضی باشکجانی است و مقایسه آن با تاریخ مضبوط در احسن‌التواریخ (۸۹۲ هـ. ق) ساخته شدن عمارتی بر مآبره شیخ‌زاهد بر فرض قبول انتقال سنگ قبر شیخ از ساهورود به شیخانور لاهیجان، باید گفت اصولاً نظر به قدمت زمانی آرامگاه مذکور دراصل متعلق به همان سیدرضی باشکجانی بوده که احتمالاً توسط پدر او موسوم به سید مهدی ساخته شده‌است. هرآنکه در همه نقاط گیلان بسیاری از محلات و آبادیها و بقاع بنام شیخ زاهد، این عارف و سوزی بزرگ، نامبردار است که این امر خود از مقام والای او حکایت دارد.



نمایی از درون آرامگاه شیخ

- ۵ - سلسلة‌النب، برلین ۱۳۴۳، ص ۲۲.
- ۶ - صفوة‌الصفا، ابن‌ربیع، نسخه دست‌نویس بخط آقامیرزا احمدبن حاج‌الکریم، مطبع بدش ۱۳۲۹، بخش حکایات مربوطه به شیخ زاهد.
- ۷ - سلسلة‌النب، ص ۲۲.
- ۸ - حدود‌العالم، مؤلف نامعلوم، تهران ۱۳۳۵، ص ۸۷.
- ۹ - تاریخ گیلان، عبدالقادر فونی، تصحیح دکتر ستوده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، همچنین برای اطلاع بیشتر به کتاب تاریخ‌الوچایچی، ابوالقاسم عبدالله التاشانی، با اهتمام همین حبیبی، بیگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۵۷ مراجعه فرمائید.
- ۱۰ - صفوة‌الصفا، حکایات شیخ زاهد.
- ۱۱ - سلسلة‌النب، ص ۲۸.

- ۱۱ - تاریخ ادبی ایران، براون، ص ۳.
- ۱۲ - صفوة‌الصفا، حکایات شیخ زاهد.
- ۱۳ - به کتاب فرهنگ جغرافیای ایران، اشارات دایره جغرافیای ارتش، جلد دوم، بخش م مراجعه فرمائید.
- ۱۴ - در این مورد به مقاله مرحوم سعید نفیسی در مجله فرهنگ، سال چهارم، کسب از آستارا تا استارآباد تألیف دکتر منوچهر ستوده، مجلد اول، ص ۱۵۴ الی ۱۵۵ و مجلد دوم ۱۴۸ الی ۱۵۷، لغت‌نامه دهخدا در بخش ذیل‌کلمه شیخانور و کتاب شیخ زاهد گیلانی تألیف محدوده‌ای گیلک مراجعه فرمائید.
- ۱۵ - احسن‌التواریخ، حسن بیگ روملو، به اهتمام عبدالحمین نوائی، بیگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۴۹، ص ۶۱۴.
- ۱۶ - صفوة‌الصفا حکایات مربوطه به شیخ زاهد.
- ۱۷ - صفوة‌الصفا حکایات مربوطه به شیخ زاهد.
- ۱۸ - صفوة‌الصفا حکایات مربوطه به شیخ زاهد.
- ۱۹ - مجالس‌المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، چاپ سنگی، شماره ۱۵۹۶۷ کتابخانه ملی.
- ۲۰ - عالم‌آرای عباسی، ص ۱۳.
- ۲۱ - حبیب‌السیر، ص ۴۱۷.
- ۲۲ - سلسلة‌النب، ص ۱۰۱.
- ۲۳ - بنقل از کتاب سفرنامه مازندران و استرآباد، تألیف ه. ل. زاینی، ترجمه وحید مازنیفرانی، بیگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۵۸، ۲۴ از آستارا تا استرآباد، ص ۱۵۱.
- ۲۵ - صفوة‌الصفا، حکایات شیخ زاهد.
- ۲۶ - سلسلة‌النب، ص ۲۸.

گلستان

هنرمند کلام از هنر شکر افروز جاوید رفتند
خوشبوی در بسیار از خوشبویان میرا سیر حیرت‌آورد

از پیشه‌مردم از خطوط آستارا

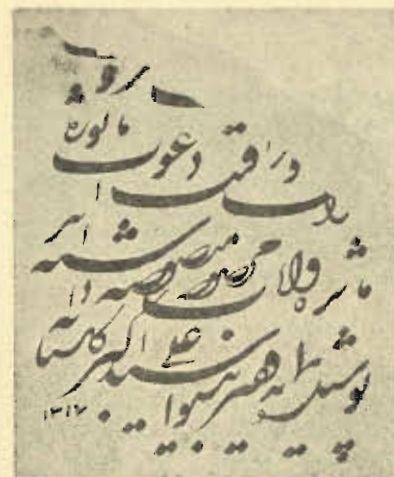
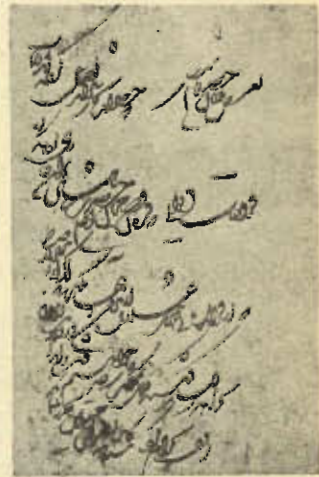


خادرون سیدعلی اکبر گلستانه

خط و خطاطی درازمه گذشته عرصه گسترده‌ای برای شکفتن و باروری استعدادهای هنری و ذوق و قریح و آفرینش هنرمندان ایرانی بوده است. خط از دیرباز در ایران ارزش

و اعتباری بیشتر از انتقال مفاهیم و معانی داشته و از ظرفیت تفهیم و تفاهم بسی فراتر رفته است. خط برای خوشنویسان و خطاطان و هنرمندان که به حکم سنت‌های رایج شرع از بیکر نگاری و تمویزگری منع شده بودند، فرصت و امکان کم نظیری برای تجلی خواست‌های درونی و پند و توبیخ‌نقاشی آنها بود. از اینرو جنبه فنی خط نویسی در بسیاری از موارد تحت الشعاع ارزشهای تربیتی و هنری آن قرار گرفت و خطاطی از صورت یک وسیله ساده برای ابلاغ معانی، به شکل یکی از متنوع‌ترین و پربافت‌ترین رشته‌های هنری درآمد و هویت نازم‌ی یافت.

خط فارسی با آنکه منشأ و ریشه عربی و اسلامی داشت، به حکم همین غریزه متلاطم هنری و تازم‌جویی و بدعت‌آفرینی هنرمندان ایرانی بزودی به ظرفیت‌های نازم‌ی دست یافت که و اسبند اعتدالی آن شد و با شکستن حصار قواعد و قوانین خط عربی، شخصیت متمایز و مستقلی پذیرفت. ذوق و تخیل کج‌جگوار هنرمند ایرانی در اعماق حروف و کلمات فرو رفت تا با درک روح خط، ذات ژرفایی و طنازی آنرا کشف کند و در راز و نوازش خط، جلوه‌های متنوع و تغییرناپذیر مکتوبات و تفاهرات طبیعت و اشکال و صورت‌های ذهنی و طبیعی را به تصویر درآورد. خوشنویس ایرانی از طریق خط با طبیعت در آمیخت و ژرفایی و جاودانگی و کمال را از آن آموخت. چنین بود که خط فارسی که در آغاز فقط به نوع کوفی و نسخ نوشته میشد، در سیر فزون درخت تنآوری شد که از هر شاخه آن جوانه‌های بسیاری روئید. برای پی بردن به میزان تنوع و گونه‌گونی خطاطی، کافی است بداییم تنها از خط کوفی ۱۲ نوع خط ششم شده که هر یک از آنها اشکات طبع بدعت‌گذار هنرمندان و خوشنویسان است.



و این کلام که به ظاهر آمیخته به ستایش غلوآمیز است، از حقیقتی باطنی حکایت میکند، این حقیقت که هنر در کمال خود از نوعی الهام برخوردار است و شعور هنری چون وحش و سرور در لحظات برانگیختگی و آفرینش، برهنه ماند نازل میشود.

روانان گلستانه یا باغیان انگشت خط مینویسند و به همین شیوه به شاگردان خود سرمشق میدادند.

پس از قله‌وز درویش عبدالعزیز که یکی از استادان

مسلم خط شکسته است، خوشنویسان اسپر سحر خط اوشدند و برای او رفتند، اما در خط شکسته هیچیک از این دنباله‌روان به استحکام و استواری و انجام خط شکسته گلستانه دست نیافتند. در این مورد یکی از صاحب‌نظران گفته است:

«هیچ خطاطی شباهت خط و اسلوب درویش را به پایه و مایه گلستانه نرسانید. او خط شکسته را در کتابت خفی تا شش‌دانگ اعلی ترقی داد.»

گلستانه توانست تمامی زندگی‌اش را در زانگاش - که

بسیار به آن عشق می‌ورزید - بسر آورد. شور و بی‌تابی هنر و حقیقت بر جان او انعکاس یافته بود. ادیب عارفی که قلندروار سالک طریقت حق و هنر باشد، روح تشنه‌ای دارد. گلستانه با کنجکاوی و عطش دیدار سرزمین‌های تازه، مردم تازه، ماجراهای تازه و حقایق تازه به سیر و سفر پرداخت و خراسان و فارس و عراق و تهران را درنوردید.

طلبه بودن در عین استغناء خصیصه او بود و تاهنگامی که بر اثر یک عمل جراحی به مرگ پیوست، این خصیصه روشن و نیرومند و بیدار بود.

مرگ او به سال ۱۳۱۹ هجری اتفاق افتاد و بنا به وصیت خودش در جوار علی بن بابویه به خاک سپرده شد.

۱- دوازده نوع خطی که بررور زمان از خط کوفی منتسب شد عبارتند از:

عجود - طومار - ریاس - مرصع - مچلات - موابرات - امامات - مدبج - دیباج - غبار - درخس - بیاض و حواشی.

خط نسخ را مادر خطوط دوشرفی زمین خوانندمانند. شش خط اصلی که بعدها رشته منتسب شده‌اند، جلگی رشته درخط نسخ دارند. شش خط اصلی که بنابه تته تنومند درخت خطاند و از هر یک از آنها شاخساران بسیار سرزده است، عبارتند از:

نسخ - محقق - ریحان - نلک - رقاغ - توقیع.

انواع خطوط اگر که خواهم ای یار

نلک است و رقاغ و نسخ و توقیع و غبار

ریحان و محقق است و توقیع و دگر

خطی است مسلط چو سر زلف نگار

کتاب

ستارخان سردار ملی

نوشته: هوشنگ ابرامی
از انتشارات توس. قطع وزیری - ۲۶۰ صفحه - ۱۰۰ ریال

داستان زندگی ستارخان است در قالب زندگینامه مردان بزرگ که نویسنده از منابع دست اول و اشخاص معتبر و معاصر و همسنگر ستارخان مواد کار خود را پدید آورده است. در این کتاب ستارخان را در اوان کار و دوره جوانی، جوانمردی دلیر می بینیم که هرگاه راهزنان اطراف تبریز و با شهرهای دیگر دست به قتل و غارت می گشودند و امنیت و آسایش مردم را به خطر می انداختند و مأموران دولت از عهده سرکوبی بر نمی آمدند، از ستارخان کمک می خواستند. آنگاه آن یکه سردار دلیر که سکه را در هوا با تیر می زد چند سوار می گرفت می رفت و راهزنان را متواری می کرد و سرپرست آنان را هم دست بسته به شهر می آورد.

زندگی او پیش از رسیدن به سرکردگی مجاهدان و بعد سرداری، در بهینه ماجراها و برخوردها و اراز جوانمردیها به خاطر مردم بی دفاع، پرستار و قلمش از عشق به حقیقت چون خورشید تابناک شد. مردم در رکاب او جان خود را عیت بر سر دست نمی گرفتند. این فداکاریها به پاس دیدن جوانمردیها و درخشندگی قلب بزرگ و احساسات مردم دوستی او بود. بهر حال این کتاب آئینه تمام نمایی است از چهره واقعی ستارخان سردار ملی ایران.

افسانه‌های اشکور بالا

و انوشته و گردآوری: کاظم سادات اشکوری
از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، مرکز پژوهشهای مردم شناسی و فرهنگ عامه، قطع وزیری - ۱۹۶ صفحه.

اثر یاد شده، چهارمین کتاب از انتشارات مرکز پژوهشهای مردم شناسی و نخستین مجموعه از «افسانه‌های ایرانی» است، که توسط این مرکز منتشر گردیده است. بطوریکه در سر آغاز کتاب آمده: «هدف مرکز - فعلاً - انتشار این افسانه‌ها به زبان فارسی است. کار اصلی ... پس از انتشار چند جلد از افسانه‌ها آغاز می شود، که از جهت مطالعه‌های علمی دو جنبه

دارد: ۱- طبقه بندی افسانه‌ها بدروش علمی متداول. ۲- تحلیل افسانه‌ها از دیدگاه اساطیری، تاریخی، مذهبی، بهلوانی، روانشناسی، جغرافیایی و جز اینها».

اشکور بالا که این ۴۷ افسانه و چند داستان و ضرب‌المثل از هفت روستای آن در این کتاب گرد آمده، دهستانی است تقریباً در ۱۲۵ کیلومتری جنوب شهر، در منطقه‌ای کوهستانی و سردسیر و صعب‌العبور (صالح).

با نظر اجمالی به نام افسانه‌ها و ناماعمال تحلیلی کتاب، قدمت و اهمیت عناصر فرهنگی محتوایافته در آنها بخوبی آشکار می شود. این عناصر چه عینی و چه ذهنی، خواه اساطیری یا مذهبی و با تاریخی، یا نوجه به اصل دگرگشت و «مرغ مرگت» در مورد آنها، رو به رفتن بیانگر و نمایشگر چگونگی زیست مادی و معنوی مردمان ناحیه است. که وجوه مشترک فراوان فرهنگی با مردمان دیگر نواحی این آب و خاک دارند.

از این دست است عامری چون: «انگشتر حاجت - انگشتر حضرت سلیمان»، «بزرگمهر»، «جهل دختران»، «حضرت علی»، «دختر شاه برسان»، «ملک التجار رومی»، «سید خندان، نارگریان»، «سیرغ»، «کوه شجراغ»، «مرغ سخنگو»، «هفت برادران»، «پهودی»، و جز اینها. که بعضاً نمایانگر نیاز و حاجتها و آرزوهای و برخی نیز بیانگر «کارکرد» - Function - معینی است که همانها در زندگی مردم داشته و هنوز هم دارند.

همچنین موضوع برخی از افسانه‌ها، نشان دهنده انواع عواطف و احساسات انسانی است. چون داستان «فاسق» و «زن فاسق‌دار» که نمایشگر نرفت مردم روستائین از فساد و خیانت است، و بعضی دیگر چون داستانهای کورو کچل نمودار کثرت اقسام بیماریها در منطقه بوده است.

اعمال خارق عادت برخی از آدمها را بعضاً می توان مبسوط و ناتوانی شان در برابر ارباب قدرت، و نوعی اعتراض و مبارزه‌ی منطقی و تخیلی با آنان دانست. همچنین «گنج‌های زیرخاکی»، بیانگر فقر مستغری است که جز با آرزوهای «کمال مطلوبی» و در «ذهن»ها از میان نمی رفته است.

از لحاظ بخداه‌های تاریخی، شاید به حدس توان گفت مثلاً مقصود از «روم» در داستان «حاج ابراهیم کسل کوهی» (ص ۳۸ - ۴۱) عمان «عثمانی» است، و قصه گویا گرفته‌ای از جنگهای ایران و عثمانی در عهد شاه عباس دارد.

افسانه‌های اشکور بالا، همچنین آموزنده و دلکش و شیرین اند و هم قابل مقایسه با افسانه‌های ملل دیگر.

نقاشی ایرانی از کهن ترین روزگار

تا دوران صفویان

نگارش: اکبر تجویدی.
از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر «نهاره کل نگارش»
قطع رحلی. جلد شمیز سلیفون شده - ۱۶۴ صفحه

جاذبه شگرف هنر شعر ایرانی یا مضامین فلسفی و عشقی و معنی سبب شده که هنر نقاشی کمتر موره توجه قرار بگیرد و حال آن که می بینیم هنر نقاشی در دوران ماقبل تاریخ روی ظروف سفالی و بدنه گویاها و در دوران باستان بر دیواره کاخهای تخت جمشید و ایوان طاقستان به صورت حجاری روی قالی‌ها، پارچه‌ها و فلزات و ... معمول بوده است و بعد از اسلام هم

نا ظهور چاب بفرآوانی در کتب مختلف خطی رواج داشته است به خصوص که پادشاهان، نقاشان و مصورگران را همچون شاعران، گرامی می‌داشتند و برای مصور ساختن کتاب‌های کتابخانه‌های سلطنتی از آنان استفاده می‌نمودند. چنان‌که گاه می‌بینیم نقاشی‌های بازممانده از دوران بعد از اسلام در کتاب‌ها از قدرت سرشار از ذوق و طراپف و بیش‌های هنری است که منشاء الهام هنرمندان جدید مغرب‌زمین شده است.

خوشبختانه وزارت فرهنگ و هنر تاکنون غیر از این کتاب، کتاب‌های دیگری مثل «هنرمندان ایران» به زبان فرانسه و «کمال‌الدین بیژان» و «آثار حسین بیژان» در زمینه معرفی نقاشی ایران، انتشار داده است.

در کتاب مورد بحث نویسنده نقاشی ایرانی را در سیر تکاملی خود از کهن‌ترین روزگار تا دوران صفویان تعریف و توصیف کرده و مطالب اساسی و فنی مربوط به تکالیف هنرمند را با تصاویر رنگین بیان داشته است.

مطالعه این کتاب برای کسانی که علاقه‌مند به شناختن تاریخ آثار هنر نقاشی ایران هستند می‌تواند بسیار سودمند باشد.

تاریخ بافت قدیمی شیراز

تألیف: کرامت‌الله امیری

از: انتشارات انجمن آثار ملی

قطع وزیری، در ۳۵۰ صفحه

این کتاب با بیش از ۳۰۰ صفحه مطالب برگزیده و اساسی و غنچه و پندها تصویر و عکس و طرح معتبر درباره شیراز، تصویری درخشان و پرشکوه از تاریخ مدنی و فرهنگی و هنری و ادبی و اجتماعی این شهر گهسال بدست می‌دهد.

نویسنده در این کتاب، نظریه احداث شیراز را در دوره پیش از اسلام با کشف مؤلف شیرازنامه که بانی شیراز را - محمد بن یوسف ثقفی - میدانند وفق داده و با دلایل و خواص متعدد در این باره رقیع تافقش نسوده است.

نویسنده از صفحه ۹۰ به بعد به توصیف آبادی و رونق شیراز در زمان آل بویه می‌پردازد و از بازار، بیمارستان، خانقاه، حمام و مسجد و قصر و کتابخانه عین‌الدوله یاد می‌کند و نام حجت درواز، پسر آواز آن‌دا بر می‌شمارد و از وسعت زیاد آن شهر از قولی مقدس سخن می‌گوید. همچنین عظمت شیراز را در قرن هشتم به ویژه به روزگار ابوبکر بن سعد با شرح کافی وصف کرده و معلوم داشته که این شهر در این دوره از هر زمان به‌شکوه و جلال پیش زده بود. آنگاه در صفحه ۷۰ وسعت و عظمت بی‌سابقه این شهر را در زمان کریم‌خان زند شرح می‌دهد و تعداد محله‌های آن‌را که به یوزده منطقه رسیده بود برشمرده و نام و نشانی و مشخصات آن‌ها را قار می‌کند. تاریخ بافت قدیمی شیراز با همین شیوه و با تنوع زیاد مطالب تا پایان دوره قاجاریه ادامه می‌یابد.

اوسونگون

(افسانه‌های مردم خور)

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

مرکز پژوهش‌های مردم‌شناسی و فرهنگ عامه

گردآوری و نگارش: مرتضی هنری

چاپ زیبا - قطع وزیری - ۱۱۰ صفحه

مرکز پژوهش‌های مردم‌شناسی و فرهنگ عامه که گنجینه‌ای غنی و معتبر از هزاران فیش موموعی فراهم آورده و آرشیوی از عکس‌ها و اسناد و مدارک مربوط به مردم‌شناسی تربیب داده است. در جوار کار خود اقدام به انتشار کتاب‌هایی در زمینه‌ی مردم‌شناسی کرده است. از جمله کتاب اوسونگون که اکنون در پیش‌چشم داریم.

اوسونگون (افسانه‌های مردم خور) پنجمین کتاب از انتشارات مرکز مردم‌شناسی ایران و دومین مجبوعه از افسانه‌های ایرانی است که منتشر شده است.

در کرانه‌ی جنوبی کویر مرکزی ایران منطقه‌ای وسیع قرار دارد که با نام «خور و بیابانک» شناخته می‌شود. «خور» مرکز این منطقه است و گذشته‌ی بسیار طولانی دارد. وجه تشبیه نام کتاب از زبان خوری گرفته شده است. افسانه را در زبان «خوری» «اوسونگون owsong» و افسانه‌ها را «اوسونگون owsongan» می‌گویند.

از آنجا که افسانه‌های عامیانه قسمت مهمی از فرهنگ عامه را تشکیل می‌دهد و خلق و خوی مردم بدان وابسته است، و همچنین بسیاری از آداب و رسوم نیز به زبان افسانه بازگو می‌شود، مطالعه این افسانه‌ها ما را از کیفیت زندگی و پیشکار و سخت‌کوشی مردم خور و بیابانک آشنا می‌سازد. از آنجا که بیان و زبان افسانه در تحلیلی روانشناسی افسانه‌ها اهمیت بسیار دارد در این کتاب کوشش شده جزئیات تا آنجا که معنی را از دست ندهد، به همان گونه که گفته شده نوشته شود.

این مجبوعه از شازده افسانه تشکیل شده است که با مطالعه آن‌ها می‌توان پدگوشتهی از فرهنگ غنی مردم این سرزمین بی برد.

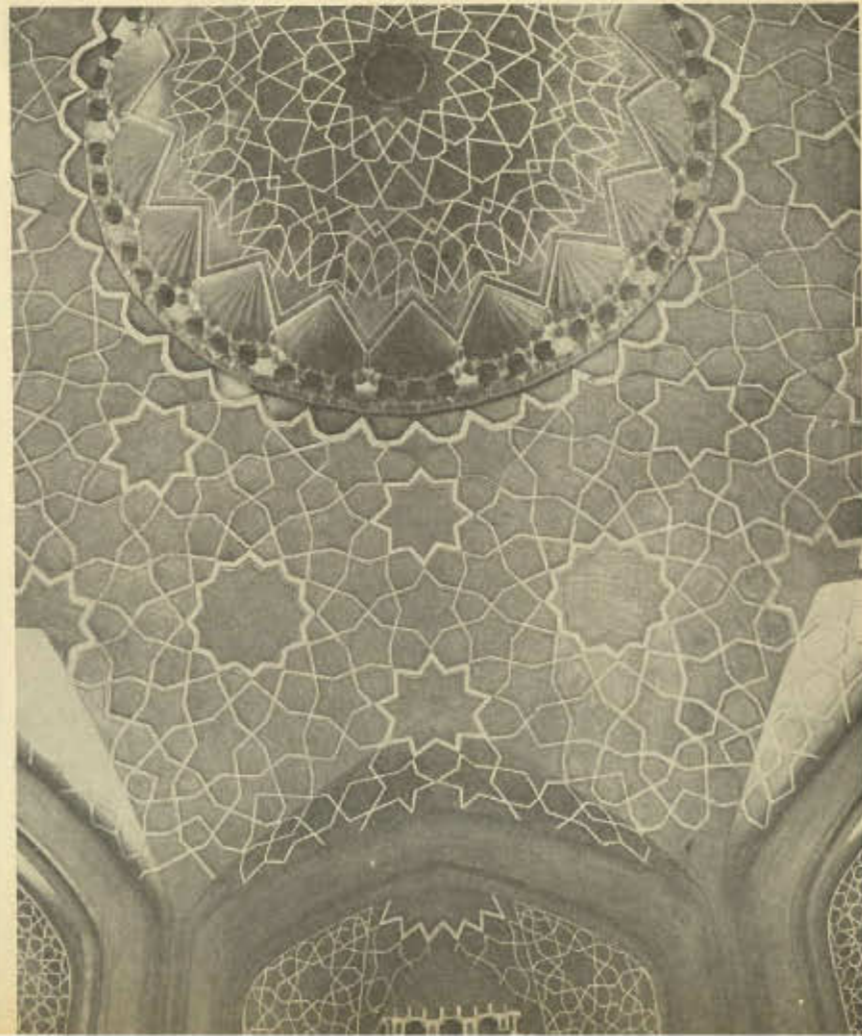
علامه رضا - انصافیور



مسابقه تصویر

(شرح مسابقه در شماره ۱۶۱ - ۱۶۰ آمده است)

نصف آرامگاه خلیف الدین خیدر، واقع در تربت حیدریه - عکس از: معین خدا دادفر



به تولای تو...

تا به دمان تو ما دست تو لازدیا
 به تولای تو هر کس در جهان باز دیا
 تا نهادیم کتبی تو صنم دینیا
 پشته پا بر جسمم دو دیر و کلیا ز دیا
 ز غورستی ما طریل چشم ز نعت
 ما زان باد به کس نسیم که دریا ز دیا
 همی شب از طرب کبیر مینیا من جا
 خنده بر کردش این کس بندیا ز دیا
 نشوی غافل از زدی شیدا ز ما
 گریه ز غمیر سپای ل شیدا ز دیا
 جای دیوانه چو درخت ز دیا ز دیا
 من دل چند کجی خمی صحرای دیا
 همی شب

